

چکیده

چنانکه در مقالات قبل خدمت خوانندگان گرامی عرض شد این سلسله مقالات شامل شواهدی است از قرآن کریم که در پایاننامه مربوط به اینجانب از آنها استفاده گردیده است و اکنون تحت عناوین مربوط به فصول آن پایاننامه تدوین و ارائه میگردد.

در مرحله اول تحت عنوان موضوعات بنیادی به مباحث مفهوم شناسی و معرفت شناسی در قرآن با رویکرد مدیریت راهبردی پرداخته شد و اکنون به مبحث انسان شناسی می پردازیم.

عنصر انسان یکی از ارکان موضوعی و عناصر اساسی مدیریت راهبردی به شمار میرود که در بخش معرفت شناسی از دیدگاه درون نگر به آن پرداخته شد و زمینه های شناخت و تصمیم گیری انسان در آن تدوین گردید. اکنون در این مقوله در بخش انسان شناسی از دیدگاه برون نگر انسان شناختی، به مفاهیم بنیادی هدف گرایی و راه گزینی انسان می نگریم. (چنانچه دو عنصر اساسی هدف و سیاست که همان مقصد و انتخاب راه برای رسیدن به هدف است را در این نوع مدیریت تبیین می نمایند.)

در این مقاله پس از معرفی انسان و ابعاد و هویت قرآنی وی، تبیین ارکان هدف و سیاست بعنوان عوامل و عناصر تاثیر گذار در انتخاب این دو عنصر از دیدگاه قرآن (عمدتاً با عنایت به تفسیر تسنیم آیت الله جوادی آملی) صورت میگردد. سپس در قالب نظام ارزشی نقش عوامل مختلف در صیورورت انسان ذکر می شود.

کلید واژه :

انسان، کرامت، نقش، هدف، سیاست، ابتلا، سبیل، صراط

الف: معرفی انسان

انسان شناسی به وسیله معرفی انسان آفرین است. اگر کسی خود را به خوبی بشناسد آفریدگار خود را به خوبی می شناسد «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» [14] این یک بخش معرفتی است و اگر سخن آفریدگار خود را گوش فرا دهد نه می رنجد نه بیراهه می رود و نه راه کسی را می بندد و نه توقع دارد که به طور رایگان در رفاه باشد. اولاً رفاه در اینجا نیست، اینجا جای ابتلا و آزمون است و آسایش و آزمون در جای دیگری است که «فَرُوحٌ وَ رِيحَانٌ وَ جَنَّةٌ نَعِيمٌ» [15] انسان در دنیا تا نفس می کشد در رنج است. خدا سوگند یاد کرد که «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ» «کبد»؛ یعنی درد و رنج و آزمون سخت. در قبال «کبد» که آن عضوی از اعضای گوارش است؛ گرچه برخی از مفسران خواستند بین کبد و کبد تناسبی برقرار کنند «کبد» یعنی درد و رنج، «کبد» یعنی آن عضو گوارشی. [16] چون وقتی حوادث سخت و دردناک بر بدن تحمیل شد آن «کبد» آسیب می بیند از این جهت درد و رنج را گفتند «کبد». حالا این تناسب ادبی و لغوی درست باشد که زمخشری در کشاف [17] به آن اشاره کرده یا نادرست، «علی ای حال» بین کبد که رنج و درد است با کبد که عضو گوارش است خیلی فرق است. فرمود انسان تا زنده است در مکابده و رنج و تلاش و کوشش است. کسی توقع داشته باشد رایگان زندگی کند در کنار سفره دیگران بنشیند این میسر نشود، این کار کار باطلی است؛ وقتی خودش کوشش می کند محصول کوشش خود را در کنار سفره خود می آورد می تواند از یک رفاه نسبی برخوردار باشد. انسان توقع داشته باشد که اینجا جای آزمایش است نیست!

در سوره مبارکه «فجر» که قبلاً گذشت فرمود آنها که سالم اند مبتلا به سلامت اند آنها که بیمارند مبتلا به بیماری اند هم سلامت آزمون است هم بیماری: «فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَ نَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ»؛ [18] ما اگر به کسی مال دادیم جمال دادیم ثروت

دادیم رفاه دادیم سلامتی دادیم، او را به این امور آزمودیم! آنها که در مدرسه و بازار به سلامت به سر می‌برند مبتلا به سلامت‌اند، آنها که در بیمارستان بر روی تخت آرمیده‌اند مبتلا به مرض هستند؛ چیز رایگانی که حساب در کنار آن نباشد در دنیا نیست. انسان در هر حالی مبتلا به فشاری هست ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ﴾. برخی‌ها مقداری مال در راه خیر صرف کردند توقع داشتند از آنها حق‌شناسی بشود تشکر بشود نام آنها برده بشود، رقمی که پرداخت کردند بازگو بشود؛ خدا می‌فرماید اینها اگر کار خیری کردند برای خودشان کردند، ما که می‌دانیم و می‌بینیم، نیازی هم به گفتن ما نیست ولی او باید بداند که ما می‌دانیم، او باید بداند که ما می‌بینیم، او باید بداند که از منظر ما دور نیست، پاداش آن هم محفوظ است ﴿أَيُّ يَحْسَبُ أَنْ لَنْ يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ * يَقُولُ أَهْلَكَتُ مَالًا لَبَدًا﴾ فکر می‌کند که مال فراوانی را در راه دین مثلاً مصرف کرده! اولاً مال را ما به او دادیم، قدرت تشخیص را هم ما به او دادیم، آزادی را ما به او دادیم، او از این آزادی، از این مال، از سلامت و صحت بهره صحیحی می‌خواهد برد آن را هم ما می‌بینیم و هرگز کار از دست ما خارج نخواهد بود ﴿جَزَاءً وَفَاتًا﴾ [19] چه در بخش پاداش چه در بخش کیفر، ممکن است در کیفر عفو کنیم تخفیف بدهیم، اما در بخش پاداش هرگز کم نمی‌گذاریم و یقیناً آنچه را که او انجام داد پاداش خود را می‌بیند. اینها تقریباً تفسیری است که با ترجمه آمیخته است؛ تحقیق نهایی اینها در بازخوانی مجدد اینها است / بلد تسنیم

﴿أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِنْ مَنِيِّ يَمِينِي﴾ [20] یک قطره آب بود که از آن یک قطره آب ﴿أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ * وَ لِسَانًا وَ شَفَتَيْنِ﴾ ما از یک قطره آب، دو چشم بینا ساختیم، چشم دادیم عین دادیم باصره دادیم. بین چشم که عضو بدن است و باصره که قوه‌ای از قوای نفس است نباید خلط بشود هر دو مخلوق خداست؛ آن یکی از دیار نفس است این یکی از دیار بدن. در کتاب‌های فقهی بین «عین» و بین «باصره» فرق گذاشتند، دیه هر کدام جدای از هم است، چه اینکه بین «أُذُن» و «سامعه» فرق است. أُذُن و گوش عضوی از اعضای بدن است و سامعه قوه‌ای از نیروهای نفس است؛ یکی برای نفس است یکی برای بدن، منتها کل اینها در تدبیر نفس قرار می‌گیرد. فرمود: ﴿أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ * وَ لِسَانًا وَ شَفَتَيْنِ﴾؛ شفه بالا و شفه پایین و زبانی دادیم که او بتواند خوب سخن بگوید و خوب بتواند کلامی داشته باشد و مانند آن. ﴿وَ هَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ﴾ ما دو راه مستقیم را به او ارائه کردیم چه راه بد چه راه خوب همه را به او گفتیم انتخاب با اوست، او را آزاد آفریدیم حق انتخاب را به او دادیم، منتها از درون به نام عقل و فطرت، راه را به او نشان دادیم که کدام راه خوب است از بیرون به وسیله نبی و ولی (علیهما آلافاً التحية و الشاء) راه را نشان دادیم / بلد تسنیم

سوره مبارکه «انسان» طرزی خلقت انسان را تبیین می‌کند که معادل ندارد یعنی هیچ موجودی همتای انسان نیست، گرچه انسان با بسیاری از موجودات مشترکاتی دارد آنها که در حیات و زیست‌شناسی تلاش و کوشش کردند و مشترکات انسان و میمون را بررسی کردند همه آن تحقیق درست است اما معنای آن این نیست که انسان همین‌ها را دارد و بس! نظیر آن مثال‌هایی که قبلاً ذکر می‌شد، اگر کسی دوران دبستان و دبیرستان و دانشگاه و فوق لیسانس را گذرانده و فعلاً اشتغال به دوران دکترا دارد، او با دبستانی‌ها، دبیرستانی‌ها، دانشگاهی‌ها و لیسانس‌ها مشترکات فراوانی دارد. اثبات مشترکات این شخص با آنها دلیل حصر مقام این شخص نیست این شخص فعلاً در دوران دکتراست که در هیچ مسئله‌ای با آن افراد یاد شده و عناوین یاد شده شرکتی ندارد. اگر تحقیق کردند دیدند بین انسان و میمون هشتاد درصد مشترکات هست مربوط به بدن اینها و قوه تغذیه و تنمیه و تولید و این گونه از امور است، اما آن معارف اعتقادی که انسان دارد ذره‌ای از آن در حیوانات نیست. آن قضایای کلی که انسان درک می‌کند نمونه‌ای از آنها در حیوانات نیست حیوان قضایای وهمی و خیالی را درک می‌کند هرگز قضیه کلیه را درک نمی‌کند و مستحضرید که هیچ علم بدون قضیه کلی پیشرفت نمی‌کند در تمام علوم استدلال هست و استدلال یکی از دو مقدمه‌اش حتماً باید کلی باشد و حیوان هرگز کلی درک نمی‌کند. اما جریان انسان و جن مشخص شد که در جن گرچه مقاماتی هست، حتی ﴿قَالَ عَفَرْتُ مِنْ الْجِنَّ أَنَا أَتِيكَ بِهِ﴾، [1] اینها هست اما جن هرگز به مقام نبوت نمی‌رسد به مقام امامت نمی‌رسد، به آن ولایت کلیه نمی‌رسد. جن پیغمبر دارد ولی نه از جنس خود، امام دارد ولی نه از جنس خود بنابراین هیچ مشترکاتی در بحث نبوت و امامت بین انسان و جن نیست. در جریان فرشته‌ها بین انسان و فرشته در آن

مقامات عالیّه مشترکات فراوان است اما در اوج مقام که انسان «خلیفه الله» است و فرشته «خلیفه الله» نیست فصل ممیز آنهاست و آن این است که انسان می‌تواند بلاواسطه شاگرد خدا باشد و فرشته‌ها چنین صلاحیتی ندارند. انسان می‌تواند اسمای الهی را بلاواسطه از خدا یاد بگیرد که ﴿وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا﴾ [2] فرشته این چنین نیست. اگر فرشته این لیاقت را می‌داشت و این توان و صلاحیت را می‌داشت که اسمای الهی را از ذات اقدس الهی فرا بگیرد دیگر جواب الهی کافی نبود؛ فرشته‌ها می‌گفتند اگر شما خلیفه می‌خواهید که فرمودید: ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾، ﴿نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ﴾؛ اما ذات اقدس الهی فرمود: ﴿إِنِّي أَعْلَمُ﴾ [3] چیزی را که شما نمی‌دانید و آن جریان امتحان تعلیم اسماء است که وقتی ﴿عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ﴾ [4] فرمود «ما اسماء هؤلاء»؟ گفتند ما نمی‌دانیم. ذاتاً نمی‌دانند، یک؛ نمی‌توانند شاگرد بلاواسطه خدا باشند و گرنه بخلی در افاضه حق تعالی نبود، دو؛ باید شاگرد «خلیفه الله» باشند، سه؛ محور تعلیم «خلیفه الله» نسبت به ملائکه هم محور انباء است نه تعلیم، چهار؛ که فرمود: ﴿يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ﴾ [5] نه «یا آدم علمهم باسما هؤلاء». در چهار بخش فرشته‌ها از انسان کامل پایین‌ترند و نازل‌ترند. این است که در زیارت جامعه وجود مبارک امام هادی (سلام الله علیه) می‌فرماید: ﴿بِكُمْ فَتَحَ اللَّهُ وَ بِكُمْ يَخْتِمُ﴾ [6] احدی همتای اهل بیت و عصمت طاهرین و خلیفه الهی نیست. این ذوات قدسی که قرآن معادل‌اند و عدل قرآن کریم‌اند اوصاف برجسته اینها در صور و آیات قرآن کریم به طور لؤلؤ منثور پراکنده است؛ گاهی به صورت آیه تطهیر مطرح است در سوره مبارک «احزاب»، گاهی هم همان حدیث «کساء» به صورت‌های دیگر روشن شده، گاهی هم در سوره مبارک «مانده» ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ﴾ [7] مطرح است، گاهی ﴿يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ﴾ [8] مطرح است؛ اما گاهی سؤال می‌شود که اینها مربوط به بعضی از ائمه است نه همه ائمه. در خصوص این کریمه ﴿وَ يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ﴾ [9] درباره این چهار نفر هست درباره همه معصومین از چهارده معصوم نیست؛ ولی دو دلیل هست که تساوی اینها را بیان می‌کند: یکی دلیل اجمالی است، یکی دلیل تفصیلی. دلیل اجمالی این است که فرمود اینها نور واحدند، اگر یک نور هستند پس تفاوتی نیست چون کثرتی در کار نیست. دلیل تفصیلی آن تصریح وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است به اسمای کل واحد واحد اینها که اینها امام معصوم‌اند، اینها حجت بالغه الهی‌اند، فرقی هم بین اینها نیست و مانند آن. بنابراین اگر یک جا وصف بعضی از اینها ذکر شد و جای دیگر وصف دیگران ذکر شد همه اینها در آن فضایل شریک‌اند، این طور نیست که حالا مثلاً یک خصیصه‌ای برای سید الشهداء (سلام الله علیه) باشد که وجود مبارک حضرت امیر فاقد آن خصیصه باشد حالا ظهور و بروز فرق می‌کند. ممکن است یک خصیصه‌ای در ائمه دیگر باشد و ظاهر نشده باشد نه اینکه آنها فاقد باشند. قسمت ۹/انسان/تسنیم

در سوره مبارک «توبه» و مانند آن مردم را به چند قسم تقسیم کردند: سابقون اولون از مهاجرین و انصار، تابعون، ﴿خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَ آخَرَ سَيِّئًا﴾ [1] ﴿وَ آخِرُونَ مَرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ﴾ [2] و مانند آن تقسیم کردند؛ ولی در جمع‌بندی به هر حال بعد از توزین اعمال، یک عده اهل سعادت هستند و یک عده اهل شقاوت. آنها که ﴿خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا﴾، ممکن است مقداری آسیب ببینند و ممکن است مشمول شفاعت بشوند که «آخِرٌ مَن يَشْفَعُ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ» است. [3] پس آن توزیع پنج‌گانه با این دوگانه که حرف اساسی است، منافاتی ندارد، برای اینکه مردم یکسان نیستند، درجاتی دارند، از یک سو؛ در کاتی دارند، از سوی دیگر. در جمع‌بندی به هر حال یا اهل سعادت هستند یا اهل شقاوت. نامه اعمال گروهی که به دست راستشان داده شد قبلاً گذشت؛ اما اینها که نامه اعمالشان به دست چپشان داده می‌شود، می‌گویند آنچه برای من بود، قدرت‌های علمی من یا عملی من ﴿هَلَكَ﴾. ﴿مَا أَغْنَىٰ عَنِّي مَالِي﴾؛ یعنی «مالی»، نه «مالی»! نه مال من مشکل مرا حل نمی‌کند! «مالی» آنچه برای من بود؛ علم بود، قدرت بود، جاه بود، نفوذ بود، هیچ کدام از اینها مشکل مرا حل نکرده و نمی‌کند و همه نفوذهای من هم رخت بریست: ﴿هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِيَّةٌ﴾. قسمت ۹/حاقه/تسنیم

موجودی در بین مخلوق‌ها نه تنها از انسان بالاتر خلق نشد بلکه همتای انسان هم چیزی خلق نشد که فرمود ما انسان را خلق کردیم، او را از نطفه و مانند آن آفریدیم، تطوراتی را برای او در نظر گرفتیم آن بخش‌های نهایی او که ﴿وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾ [1] مشهود است در آن مطرح است. آن وقت انسان این مراحل طولانی را که پشت‌سر گذاشت و هم‌اکنون دارد در هر بخشی با موجودی از موجودات

شریک است در بخش جسم‌اش با اجرام شریک است در بخش‌های نباتی‌اش با گیاهان شریک است، در بخش‌های حیوانی‌اش با حیوانات شریک است، در بخش‌های وهم و خیال با جن شریک است، در بخش‌های انسانی آن مراحل میانی‌اش با فرشته‌ها شریک است در اوج انسانیت شریکی ندارد مظهر «لا شریک له» است؛ زیرا اگر در آن مرحله نهایی شریکی می‌داشت «خليفة الله» نبود اینکه ذات اقدس الهی فرمود: ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ و فرشته‌ها عرض کردند: ﴿تَحْنُ نُسُجُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ﴾ ذات اقدس الهی تفهیم کرده است که ﴿إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾؛ [2] بعد آنها هم در پایان امتحان باور کردند و تصدیق کردند که ﴿لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا﴾ [3] جریان تعلیم اسما را که ذات اقدس الهی به انسان کامل آموخت ﴿وَوَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا﴾؛ [4] آن گاه همین اسما معلّمه را به عنوان امتحان از فرشته‌ها سؤال کرد که این چیست؟ آنها عرض کردند ﴿لَا عِلْمَ لَنَا﴾ ما بلد نیستیم آن گاه ذات اقدس الهی به انسان کامل می‌فرماید شما معلم فرشته‌ها باش آن هم نه در حدّ تعلیم بلکه در حدّ انباء. دو تا نقص در فرشته‌ها هست: یکی اینکه توان شاگردی بلافصل خدا را ندارند برای اینکه صادر اول نیستند، چون اگر اینها در حدّی باشند که بتوانند شاگرد بلافصل خدای سبحان باشند در طرف ذات اقدس الهی که بخلی نیست یاد می‌دهد همان طوری که اسمای الهی را به انسان کامل آموخت به فرشته‌ها هم یاد می‌دهد او که بخلی در او نیست پس شاگرد بلافصل خدا نمی‌توانند باشند باید از آدم یعنی شاگرد مع الفصل این علوم را فرا بگیرند

در بخش دوم که شاگرد مع الفصل اند در حدّ تعلیم اسما قابل نیستند در حدّ انباء اسما قابل هستند؛ لذا ذات اقدس الهی به آدم (سلام الله علیه) نفرمود «یا آدم علمهم بأسماء هؤلاء» فرمود: ﴿يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ﴾ [5] در حدّ نبأ، خبر، گزارش با اینها در میان بگذار لذا هیچ فرشته‌ای همتای انسان کامل نیست. اینکه در روایات هست که «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورَ نَبِيِّنَا (صلى الله عليه وآله وسلم)»، [6] «اول ما خلق الله نور جدنا» که ائمه (علیهم السلام) فرمودند؛ برای اینکه این اولین صادر است، اولین فیض ذات اقدس الهی است؛ هم در بخش اصل تعلیم، هم فراگیری اسمای الهی، اینها می‌شوند مظهر اسم اعظم و غیر از اینها کسی مظهر اسم اعظم نیست. قسمت ۳/ انسان/ تسنیم

ذات اقدس الهی آن طوری که مرحوم ابن بابویه قمی (رضوان الله تعالی علیه) در کتاب شریف خصال در باب ألف خودشان ذکر می‌کنند، آنجا دارد که قبل از انسان «ألف آدم» بود و گذشت و قبل از عالم هم ألف عالم بود یا ما در هشتمین عالم هستیم. [25] این نسل فعلی به جریان حضرت آدم و حوا ختم می‌شود. اما قبلش دارد که قبل از این آدم، آدمی بود. حالا جریان فرشته‌ها که ﴿تَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا﴾، [26] ملائکه از کجا فهمیدند؟ یا از اینکه انسان‌های قبل بودند این چنین بودند مفسد بودند، یا به تعبیر سیدنا الاستاد از کلمه ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾، موجود زمینی این است. موجود زمینی اهل فساد است، موجود زمینی اهل شهوت و غضب است. با یکی از راه‌ها فهمیدند که انسان کسی است که «يفسد في الارض». ﴿هَلْ آتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا﴾،

سوره مبارکه «توبه» (انسان را به) پنج طایفه تقسیم کرده است از اولش که آیه سوره مبارکه صد است یا حتی قبل از آن شروع می‌شود سابقون اولون تابعون، ﴿وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ يَخْشَوْنَ﴾، ﴿وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ﴾، [29] ﴿وَأَخْرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا﴾، [30] ﴿وَأَخْرُونَ مُرْجُونَ لِأَمْرِ﴾، همه اینها را تقسیم کرده است. از سابقون گرفته تا ﴿مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ﴾. مرجون یعنی ارجاع، تأخیر، یعنی فعلاً خدا درباره آنها تصمیمی نگرفته، بعد ببیند که پایان کار چه خواهد شد؟ قسمت ۲/ انسان/ تسنیم

در سوره مبارکه «توبه» و مانند آن مردم را به چند قسم تقسیم کردند: سابقون اولون از مهاجرین و انصار، تابعون، ﴿خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا﴾، [1] ﴿وَأَخْرُونَ مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ﴾ [2] و مانند آن تقسیم کردند؛ ولی در جمع‌بندی به هر حال بعد از توزین اعمال، یک عده اهل سعادت هستند و یک عده اهل شقاوت. آنها که ﴿خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا﴾، ممکن است مقداری آسیب ببینند و ممکن است مشمول شفاعت بشوند که «آخِرُ مَنْ يَشْفَعُ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ» است. [3] پس آن توزیع پنج‌گانه با این دو گانه که حرف اساسی است، منافاتی ندارد، برای اینکه مردم یکسان نیستند، درجاتی دارند، از یک سو؛ در کاتی دارند، از سوی دیگر. در جمع‌بندی به هر حال یا اهل سعادت

هستند یا اهل شقاوت. نامه اعمال گروهی که به دست راستشان داده شد قبلاً گذشت؛ اما اینها که نامه اعمالشان به دست چپشان داده می‌شود، می‌گویند آنچه برای من بود، قدرت‌های علمی من یا عملی من (هَلَكَ). ﴿مَا أَغْنَىٰ عَنِّي مَالِي﴾؛ یعنی «مَالِي»، نه «مَالِي»! نه مال من مشکل مرا حل نمی‌کند! «مَالِي» آنچه برای من بود؛ علم بود، قدرت بود، جاه بود، نفوذ بود، هیچ کدام از اینها مشکل مرا حل نکرده و نمی‌کند و همه نفوذهای من هم رخت بربست: ﴿هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِيَّةٌ﴾. قسمت ۹/حاقه/تسنیم

خلقت انسان

ذات اقدس الهی اصولی را قبلاً مقرر فرمود هم «کان تامه» را که در بحث قبل گذشت ﴿اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ﴾ [1] و هم «کان ناقصه» را که فرمود: ﴿أَحْسَنَ كُلِّ شَيْءٍ خَلْقَهُ﴾ [2] «فهما اصلان»: اصل اول «کان تامه» است و اصل دوم «کان ناقصه». اصل سوم این است که ﴿أَحْسَنَ كُلِّ شَيْءٍ خَلْقَهُ﴾ را تبیین کرد که چگونه زیبایی آفرید. این زیبایی حکمت عملی نیست، زیبایی اخلاقی و مانند آن نیست. مستحضر هستید که حُسن و قُبْح هم در حکمت نظری اقسامی دارد هم در حکمت عملی. وقتی گفتند زیباست؛ یعنی خورجنگ خیلی زیبا خلق شد که از این زیباتر ممکن نیست! منظور زیبایی پر طاقوس نیست، زیبایی ساختار نظام آفرینش اوست که هر چه باید داشته باشد به بهترین وجه دارد، پس زیبایی که در نظام خلقت و حکمت نظری است، هیچ کاری به زیبایی چشم و گوش و امثال آن که حکمت عملی است، ندارد.

پس اصل اول «کان تامه» بود که گذشت. اصل دوم «کان ناقصه» بود که گذشت. اصل سوم تبیین این «کان ناقصه» است. اینکه فرمود: ﴿أَحْسَنَ كُلِّ شَيْءٍ خَلْقَهُ﴾، هر چیزی را که آفرید به بهترین وجه آفرید، آن را در سوره مبارکه «طه» در بیان موسای کلیم مشخص فرمود که فرمود ﴿أَحْسَنَ كُلِّ شَيْءٍ خَلْقَهُ﴾؛ یعنی چه؟ یعنی ﴿أَعْطَىٰ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ﴾؛ [3] هر چیزی را هر چه لازم داشت به او داد. ماهی دریا چگونه باید زندگی کند بهترین راه زندگی آیزی چیست؟ به او داد. آن مرغی که باید مدت‌ها، چند فرسخ بال بزند در فضا و سنگینی خود را با بال زدن تأمین کند و بر فضا مسلط بشود، چه چیز لازم است، به او داد: ﴿أَعْطَىٰ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ﴾ که این مفسر ﴿أَحْسَنَ كُلِّ شَيْءٍ خَلْقَهُ﴾ هست که از سنخ تفسیر آیه به آیه است که خدا هر چیزی را به زیباترین وجه آفرید؛ یعنی چه؟ یعنی هر چیزی را که لازمه حیات او، کمال او، مدیریت او بود، به او داد.

اصل چهارم درباره خصوص انسان بود که فرمود: ﴿قَبَارِكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾ [4] خصیصه‌ای در انسان هست که نه در حیوانات آیزی هست، نه در پرندگی‌های فضا هست، نه در موجودات دیگر. طبق این اصول چهارگانه انسان به بهترین وجه خلق شده است!

اصل پنجم این است که هیچ ممکن نیست کسی این ساختار خلقت را عوض بکند. با «لای» نفی جنس که فرمود: ﴿لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ﴾ [5]؛ یعنی هیچ ممکن نیست. نه خدا عوض می‌کند نه غیر خدا، اما خدا عوض نمی‌کند، چون به أحسن وجه آفرید. غیر خدا عوض نمی‌کند، چون توان آن را ندارد، پس ﴿لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ﴾، این اصول پنج‌گانه ثابت می‌کند که نظام آفرینش دگرگون نخواهد شد.

۵/ معارج

﴿فَلْيَغْيِرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ﴾، یا «خُلِقَ اللَّهُ»! این خلقتی که در درون است به وسیله شیطان کم و زیاد می‌شود، آن چگونه است؟ آن این است که ذات اقدس الهی برای اینکه انسان که مثل فرشته نیست، انسان باید در زمین زندگی کند. به او شهوت داد، به او غضب داد، به او وهم دارد، به او خیال داد، تدبیر این عناوین خلقتی را به دست عقل سپرد در درون و به دست شرع سپرد از بیرون. انبیا و اولیا و ائمه (علیهم السلام) را از بیرون به عنوان رهبران الهی فرستاد، در درون هم عقل را به عنوان رهبر درونی ما خلق کرد. قسمت ۵/معارج

قطب فرهنگی جامعه بشریت عقل اوست، این قطب را خدا در درون خلق کرد. رهبران الهی که انبیا (علیهم السلام) و ائمه هستند، آنها قطب دینی و عقلی در بیرون هستند، این بیان نورانی حضرت امیر در خطبه «ششقیه» این است که «وَإِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّيَّ مِنْهَا مَحَلٌّ

الْفُطْبِ مِنَ الرَّحْمَى»، [10] پس قطب بیرون که قرآن و عترت هستند را به ما داد، قطب درون که عقل است را به ما داد، شیطان هم رابطه ما را با عقل در درون آسیب می‌رساند هم پیوند ما را با قرآن و اهل بیت در بیرون آسیب می‌رساند، این آسیب‌رسانی می‌شود: ﴿فَلْيَغِيرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ﴾ و «خُلِقَ اللَّهُ»، آن‌گاه شهوت می‌شود حاکم، جهل می‌شود حاکم، سقیفه می‌شود به جای غدیر و مانند آن، کار شیطان همین است. این‌طور نیست که ذات اقدس الهی ما را بدون قطب خلق کرده باشد. قطب درون عقل است، قطب بیرون قرآن و اهل بیت. ما در درون یک سقیفه بنی‌ساعده داریم، در بیرون هم یک سقیفه بنی‌ساعده داریم، هر دو هم کار شیطان است. قسمت ۵/ معارج

ذات اقدس الهی انسان را در سور متعدد معرفی کرد؛ نتیجه این شد که انسان در جهان خلقت معادل ندارد البته یک عده هستند که در بین انسان صورت انسان‌اند طبق بیانات نورانی حضرت امیر در نهج که فرمود: «قَالَصُورُهُ صُورَةُ إِنْسَانٍ وَالْقَلْبُ قَلْبُ حَيَوَانٍ لَا يَعْرِفُ بَابَ الْهُدَى قَيْبَهُ وَ لَا بَابَ الْعَمَى قَيْصَدَّ عَنْهُ وَ ذَلِكَ مَيْتُ الْأَحْيَاءِ» [3] فرمود یک عده جنازه عمودی‌اند بعد می‌افتند مثل جنازه افقی، صورت صورت انسان است ولی قلب قلب حیوان است اینها هم هستند؛ اما در حقیقت انسان در بین انسان، افرادی یافت می‌شوند که هیچ معادل ندارند. آنها که در حیات‌شناسی در زیست‌شناسی تلاش و کوشش کردند و ثابت کردند که هشتاد درصد بین انسان و میمون مشترک است آن درباره تن انسان است آن درباره بدن انسان است ذره‌ای از ذراتی که مربوط به روح مجرد انسان است انسان مشارکی ندارد؛ هیچ حیوانی و هیچ جنی شریک انسان نیست زیرا هیچ حیوانی قضایای کلی را ادراک نمی‌کند نمی‌تواند استدلال کند و علم و فرهنگ داشته باشند اینها خیال منتشر دارند و هم دارند و اینها؛ چه اینکه هیچ جنی هم همتای انسان نیست و در بین اوحدی از انسان‌ها که اولیای الهی مثل اهل بیت (علیهم السلام) اند، هیچ فرشته‌ای هم همتای اینها نیست به دلیل آیه خلافت. اگر فرشته‌ای می‌توانست همتای انسان باشد او «خلیفة الله» بود، این درباره عظمت انسان. قسمت ۱۱/ انسان/ تسنیم

ابعاد انسان

ابزار بدنی را در سوره «بلد» مشخص کرد ابزار روحی را در سوره مبارکه «الرحمن»؛ بیان یعنی بیان و زبان یعنی زبان. هیچ ارتباطی باهم ندارند یکی مربوط به تن است یکی مربوط به جان. جان است که چیز می‌فهمد وقتی حرف می‌زند بیان است و اگر جان، انسانی نبود و ﴿أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ﴾ بود بهیمة است، ﴿عَلَّمَهُ الْبَيَانَ﴾ نیست. در سوره مبارکه «الرحمن» هم باز گوشه‌ای از انسان قرآنی نیندیشد قرآنی فکر نکند قرآنی زندگی نکند حرفش مبهم است در ردیف ﴿أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ﴾ قرار دارد؛ وقتی حرفش قرآنی شد بیان است چیزی را روشن می‌کند لذا فرمود: ﴿الرَّحْمَنُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ * عَلَّمَهُ الْبَيَانَ﴾؛ تا قرآنی نباشد انسان به دنیا نمی‌آید تا انسان نباشد سخن او بیان نیست مبهم است؛ بیان ضلع چهارم، انسان ضلع سوم، قرآن دوم، آغاز همه ﴿الرَّحْمَنُ﴾ است. ﴿الرَّحْمَنُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ * عَلَّمَهُ الْبَيَانَ﴾؛ «الله» و ﴿الرَّحْمَنُ﴾ قرآن یاد می‌دهد کسی که قرآن یاد گرفت می‌شود انسان، کسی که انسان شد سخن او بیان است. اما زبان و شفتین، اینها ابزار تن هستند نه ابزار روح، بیان کار روح است اینها مرزهایشان در سوره مبارکه «الرحمن» تبیین شده است.

درباره انسان‌شناسی خدای سبحان که خالق انسان است از چند منظر انسان را معرفی کرد: یکی اینکه انسان به احسن تقویم خلق شده است یعنی آنچه لازمه تکامل او بود را خدای سبحان به او داده است. در سوره «تین» که دارد ﴿وَالتِّينِ وَ الزَّيْتُونِ * وَطُورِ سِينِينَ * وَ هَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ * لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ * ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ﴾؛ [12] در ساختار اولی انسان، هندسه او را حُسن خُلُق و «أَحْسَنَ اخِلَاقًا» تشکیل داد؛ گاهی در اثر ابتلای با بیگانه‌ها و بیگانه‌پرست‌ها و مانند آن مجبور می‌شود که مسیر خود را تا حدودی تغییر بدهد اگر سوگند هست در بخش‌های سوره مبارکه «فجر» به آن اشاره شد و اگر در رنج و تلاش و کوشش است اینها هیچ کدام با احسن تقویم بودن او مخالفت ندارد. انسان تا زنده است باید در کنار مائده و مأدبه خودش بنشیند دستش نزد دیگری دراز بشود این شایسته انسانیت انسان نیست و مورد رضای آفریدگار انسان نیست که دست او در جیب دیگری یا کیف دیگری یا سفره دیگری باشد؛ باید دستش در جیب خودش باشد که عده‌ای از کنار او استفاده نکنند. / بلد / تسنیم

فرمودند انسان یک بُعد باطنی دارد که سرمایه اوست و ذخیره اوست و گنجینه اوست، آن را باید شرح بدهیم و یک احساسات و علاقه‌ها و گرایش‌ها و کوشش‌های ظاهری دارد که آن را هم باید شرح بدهیم. اگر این گرایش‌ها و کوشش‌های ظاهری او به وسیله رهبری آن گنجینه‌های درونی او هدایت شدند این انسان به حد فرشته‌ها می‌رسد، صاحب نفس مطمئنه می‌شود که به او دستور می‌دهند که بخش مهم راه را آمدی، بخش اهم راه مانده است ما تو را می‌بریم. اگر مهمان‌دار مهمان عزیز می‌باشی مقداری از راه را خود آن مهمان می‌آید قسمت مهم و یا اهم را به وسیله خواص اصحاب خود به پیشاپیش این مهمان می‌فرستد و این مهمان را بالا می‌برد. اینکه در ذیل آمده ﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَةً﴾؛ یعنی با اینکه همه کمالاتی که برای انسان ممکن بود فراهم کردی، راضی بودی به احکام و حکم الهی، مرضی هستی ظاهراً و باطناً؛ یعنی اعتقاداً و عملاً همه عقاید تو اعمال تو اخلاق تو مرضی خداست، از این بالاتر فرض ندارد؛ ولی هنوز در راه هستی، بقیه ما می‌فرستیم تو را بیاورند /الفجر

اگر - إن شاء الله - این ابزاری که در ظاهر خلق شد که انسان به مال علاقه‌مند است به فرزند علاقه‌مند است، چون مدنی است اجتماعی است باید با جامعه به سر ببرد و مهم‌ترین پیوند اجتماعی همان علاقه است؛ اگر اینها به رهبری آن گنجینه درونی اصلاح بشود، می‌شود راضیه مرضیه و مهمان ما، ما خواص اصحاب را می‌فرستیم بقیه راه را تو را بیاورند و اما اگر - خدای ناکرده - آن گنجینه‌های درونی را در درون نگه داشتی و خفه کردی، این اغراض و غرائز را یک مشت خاک روی آنها ریختی، نگذاشتی صدای آنها در بیاید هر چه شد همین مال دوستی و فرزند دوستی و مقام دوستی و جاه‌دوستی و مانند آن شد خودت یک جهنم می‌شوی.

فرمود: ﴿فَإِنَّمَا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ﴾ می‌بینید چند جمله را ذات اقدس الهی راهنمایی کرد یک دانه از اینها را انسان نگفت، از پیش خودش حرف در آورد! فرمود: ﴿فَإِنَّمَا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ﴾ ما او را امتحان می‌کنیم؛ ﴿فَأَكْرَمَهُ﴾ این ﴿أَكْرَمَهُ﴾ از سنخ کرامت فرشته‌ها نیست که در سوره «انبیاء» دارد فرشته‌ها ﴿عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ * لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ﴾ که همین کرامت فرشته‌ها را وجود مبارک امام هادی (سلام الله علیه) در زیارت «جامعه» برای اهل بیت گفته است ﴿بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ * لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ﴾ اینها در حد ملائکه‌اند بلکه بالاتر.

این کرامت فرشته‌ها در سوره «انبیاء» است، یک؛ در زیارت «جامعه» برای اهل بیت است، دو. این ﴿أَكْرَمَهُ﴾ از آن ﴿أَكْرَمَهُ﴾ نیست به دلیل اینکه هم مسبوق به ابتلاء است هم ملحق به نعمت است یعنی نعمت مادی داریم یعنی یک کرامت ظاهری کردیم. پس اولاً ما داریم امتحان می‌کنیم یک، ثانیاً او را اکرام می‌کنیم نه اکرام فرشته‌ها؛ مقداری مال به او می‌دهیم اکرامی که نزد مردم گرامی داشتن است به قرینه ﴿نِعْمَةٌ﴾ وقتی مسبوق به قرینه است، ملحق به قرینه است کرامت فرشته منظور نیست.

﴿وَإِنَّمَا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ﴾ از آن طرف، ﴿فَقَدَرْنَا عَلَيْهِ رِزْقَهُ﴾؛ این «قَدَر» یعنی تنگ گرفت ضیق گرفت ﴿وَدَا الثَّنِينَ إِذْ ذَهَبَ﴾ در زمین ﴿فَطَنَّ أَن لَّن نَّقْدِرَ﴾ [3] نه «نَقْدَر» - معاذ الله - او که گمان نکرد، خدا بر او قدرت ندارد. آن «قَدَر» با قدرت است، این «قَدَر» به معنی تنگ گیری و سختگیری و اینهاست. ﴿فَطَنَّ أَن لَّن نَّقْدِرَ﴾ او گمان کرد که ما سخت نمی‌گیریم تنگ نمی‌گیریم و حال اینکه ما تنگ گرفتیم امتحان کردیم.

شئون نفس:

، این نفس مراحلی دارد؛ ملهمه دارد، مطمئنه دارد، لوامه دارد، مسؤله دارد و مانند آن. به این نفس سوگند یاد کرد. قسمت ۳/قیامت/تسنیم

فاجر به کسی می‌گویند که راه را باز می‌کند. راه بسته است، چه چیزی را باز می‌کنی؟ راه حرام بسته است، این باز می‌کند. حرام را چرا حرام گفتند؟ چون انسان را محروم کرده است. ذات اقدس الهی انسان را از چیزهایی که برای او ضرر دارد، محروم کرد. این می‌شود حرام. این فاجر است، این راه را باز می‌کند: ﴿بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ﴾ جلوی خود را. حالا که باز کرد، این وهم و خیال در بخش اندیشه

تشخیص حق و باطل را جابه‌جا می‌کنند. آن شهوت و غضب در بخش انگیزه حق و باطل را جابه‌جا می‌کنند. منکر را به جای معروف، معروف را به جای منکر این کارها را انجام می‌دهند، آن وقت می‌شود نفس مسؤله که ﴿سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ﴾ در دو جای سوره مبارکه «یوسف»، وجود مبارک یعقوب به پسرانش گفت این‌طور بود، آنها هم اعتراف کردند. در جریان موسای کلیم (سلام الله علیه) که به سامری گرفت، این چه کاری بود کردی؟ گفت: ﴿سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي﴾ و گرنه ما که اول نفس مسؤله نداشتیم. نفس ملهمه بود، این نفس ملهمه با لوامه که در درون است، اینها کمال تربیت برای انسان هستند و اگر سفارشی از درون هست، انسان باید حرف این درون را گوش بدهد. قسمت ۲/قیامت/تسنیم

می‌فرماید انسان شبهه علمی ندارد، مشکل اکثری مردم شهوت عملی است، نه شبهه علمی: ﴿بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ﴾ و گرنه چه مشکل علمی دارد؟ اگر ذات اقدس الهی انسانی را که قبلاً هیچ نبود، حالا به این صورت درآورد، حالا که همه چیزش موجود است، روح که از بین نمی‌رود، بدن پراکنده شد، جمع می‌کند. چه مشکلی شما دارید؟! در این بخش می‌فرماید اینها هیچ دلیلی ندارند: ﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ * بَلَى قَادِرِينَ عَلَى أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ * بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ﴾، مهم‌ترین عامل انکار معاد یا غفلت از معاد، این آزادی کاذب است، چون اگر معاد را قبول بکند، می‌داند مسئول است. هر چیزی را که گفته، هر چیزی را که خورده، هر چیزی را که گرفته، باید جواب بدهد.

فرمود: ﴿بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ﴾ می‌خواهد راهش باز باشد، هیچ بندی نداشته باشد، هر جا می‌خواهد برود، برود. این مشکل انسان است. فرمود نه خیر! ما تمام این انگشتان و سر انگشت که خیلی ظریف است. امضاها مستحضرید که قابل جعل است، خط قابل جعل است، چون صنعت است؛ اما مهر انگشت قابل جعل نیست، شما این ﴿وَ اٰخْتِلَافُ اَلْسِنَتِكُمْ وَ اَلْوَانِكُمْ﴾ [26] که در قرآن کریم است را بررسی کنید. الآن میلیاردها بشر، دو نفر را از هر نظر شبیه هم پیدا نمی‌کنید. فرمود این اختلاف السنه، این اختلاف الوان، یک شناسنامه طبیعی است که ما نمی‌گذاریم دو نفر شبیه هم باشند تا مبادا زندگی اشتباه شود، این‌طور است. سر انگشتان هم همین‌طور است، ظریف هم هست. از سر انگشت کارهای فراوانی ساخته است. خطوط ریز و درشت سر انگشت شبیه هم نیست. فرمود ما تمام سر انگشتان را با همه خطوط ریز و درشت دوباره برمی‌گردانیم. این خدایی که اگر بگویند که ﴿مَنْ يُخِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ﴾ در بخش پایانی سوره مبارکه «یس» است، آن جواب را داد: ﴿فَلْ يُخْيِئْهَا اَلَّذِي اَنْشَاَهَا اَوَّلَ مَرَّةٍ﴾. اینجا فرمود ظریف‌ترین کار که انسان دارد که سر انگشت باشد خدا دوباره بنان را برمی‌گرداند.

فرمود اینکه هیچ مشکل علمی ندارد، ما یک نشانه قیامت را در درون هر کسی گذاشتیم. فرمود این نفس لوامه را که ما به هر کسی دادیم، این نشانه قیامت است. این نفس لوامه را همه دارند؛ منتها در قیامت یک عده که ﴿يَوْمَ الْحَسْرَةِ﴾ [27] است، خودشان را ملامت می‌کنند، آنجا ظاهرتر می‌شود. این نفس لوامه به منزله تفکیک قواست که برخی‌ها خواستند بگویند که این مسئله تفکیک قوا، یعنی قوه مقننه، قوه مجریه و قوه قضاییه را که بشر تدوین کرده است، از درون انسان گرفته است. ذات اقدس الهی انسان را با این سه قوه جدای از هم خلق کرده است.

یک قوه در انسان است که می‌فهمد بد و خوب چیست. یک قوه در انسان است که عمل می‌کند. یک قوه است که می‌سنجد که آیا اینکه عمل کرده، برابر آن بد و خوب بود یا نه؟! اگر مطابق با آن بود، کم‌کم همین قوه سومی شکوفا می‌شود، خوشحال می‌شود، می‌شوره است و لوامه نیست تا کم‌کم این شخص به نفس مطمئننه برسد، و گرنه این نفس لوامه انسان را سرزنش می‌کند، دو تا کار می‌کند: یکی آن که این دستگاه فهمنده که به منزله قوه مقننه است، حرفی را دارد گوش می‌دهد، یکی اینکه این قوه‌ای که عمل کرد، کار او را بررسی می‌کند، اینها را تطبیق می‌کند. بعد به کرسی قضا و داوری می‌نشیند. اگر خوب بود، خیلی خوشحال است. انسان اگر کار خوبی کرد، چرا خوشحال است و اگر کار بد کرد، چرا نگران است؟ چه کسی او را سرزنش می‌کند؟ همین نفس لوامه است.

سه قوه را ذات اقدس الهی در درون هر انسانی نهادینه کرده است. به او قوه‌ای داد که حالا عقل نظر هست که می‌فهمد چه چیزی بد است و چه چیزی خوب است که کار جزم است در قبال شک. تصور و تصدیق و سرانجام جزم است. یک کار قوه اراده و تصمیم و نیت و اخلاص و امثال آن است که کار عقل عملی است. این مسئول اجرا یک قوه است، مسئول فهم و قانون‌گذاری قوه دیگری است. این نفس لوامه می‌آید تطبیق می‌کند، آن کار قوه مجریه را با کار قوه مقننه. اگر درست بود، خیلی خوشحال می‌شود و اگر بد بود، نگران و پژمرده است. گاهی خود را سرزنش می‌کند. در درون همه ما همین طور است. ما چرا خوشحال می‌شویم؟ چه وقت خوشحال می‌شویم؟ آن وقتی که بینیم این کاری که قوه مجریه کرده است، مطابق با آن قوه‌ای باشد که فهمید. یعنی آنچه که درست فهمید، همان را عمل کرد و اگر بینیم آنچه را که فهمیدیم، برخلاف آن عمل کردیم، نگران هستیم. ما را ملامت می‌کنند: ﴿لَوْمُوا أَنْفُسَكُمْ﴾ [28] این در درون همه ما هست که خیلی‌ها خواستند بگویند تفکیک قوا از همین خلقت انسانی گرفته شده است.

همان‌طور که در دستگاه بیرونی ما قوه‌ای است که بعضی از قواها و نیروها هستند که مسئول فهم هستند؛ مثل چشم و گوش. یک سلسله قوا هستند که مسئول کار هستند؛ مثل دست و پا. قبلاً هم گذشت که چگونه ما عالم بی‌عمل داریم؟ چگونه می‌شود که ما مقدس بی‌درک داشته باشیم؟ چگونه ممکن است که جاهل متهتک داشته باشیم؟ چگونه ممکن است، عالم عادل داشته باشیم؟ چهار قسم بود که قبلاً گذشت و همه اقسام چهار گانه از همین بیرون ما نشأت می‌گرفته؛ یعنی آنچه در بیرون است، مشابه آن در درون هم هست. ما در بیرون یک دستگاه ادراکی داریم به نام چشم و گوش که کارشان همین فهمیدن است، کاری از آنها ساخته نیست. یک دستگاه داریم که کارشان اجراست، فعالیت و کوشش است. چشم و گوش کارشان فهمیدن است. دست و پا کارشان تلاش و کوشش است. اگر این چشم و گوش مار و عقرب را دیدند و دست و پا حرکت کردند، فرار کردند، نجات پیدا کردند، این انسان سالم است؛ ولی اگر دست و پای او فلج بود، چشم و گوش مار و عقرب را می‌بیند و همین‌طور نیش هم می‌خورد؛ ولی چشم که فرار نمی‌کند، گوش که فرار نمی‌کند. اینکه می‌بیند، او نمی‌تواند فرار کند. او فلج است. این می‌شود انسان فاسق. عالم بی‌عمل. در بیرون این‌طور است.

گاهی دست و پا سالم است، چشم و گوش بسته است؛ مثل مقدس بی‌درک. او اصلاً نمی‌فهمد که چه بکند؛ ولی هر چه به او بگویی می‌کند. گاهی جاهل متهتک است هم چشم و گوش او بسته است، هم دست و پایش فلج است. او فاقد ظهورین است. در بیرون که این‌طور است، درون هم همین‌طور است. در درون بخشی از قوای ما مسئول فهمیدن هستند. عقل است که خدای سبحان عطا کرده که می‌فهمیم چه چیزی بد است و چه چیزی خوب است و از شرع کمک می‌گیریم، می‌فهمیم. آن عقل عملی که حضرت فرمود: «العقل ما عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَانُ وَ اِكْتَسِبَ بِهِ الْجَنَانُ» [29] آن مسئول کار است. عزم، اراده، نیت، اخلاص، طلب مال این است. اگر انسان «سلام العقلین» بود؛ یعنی هم عقل نظری او خوب می‌فهمد که جزم و تصور و تصدیق او حساب شده بود، هم عقل عملی که «العقل ما عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَانُ وَ اِكْتَسِبَ بِهِ الْجَنَانُ» فعال بود، او می‌شود عالم عادل؛ اما اگر عقل نظری او فعال بود، درس و بحث و حوزه و دانشگاه خوب داشت، خوب می‌فهمید، خوب حرف می‌زند، خوب مقاله می‌نویسد، خوب سخنرانی می‌کند؛ اما «ما عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَانُ» او فلج است، این می‌شود عالم فاسق. چون این عقل کارش فهمیدن است، جزم علمی است، نه عزم عملی. قسمت ۱/ قیامت/ تسنیم

گاهی درباره کلّ این انسان سخن می‌گوید، یک؛ گاهی درباره قلّه‌های رفیع او سخن می‌گوید که فطرت است: ﴿وَ اِذْ اَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ اَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ اَنْفُسِهِمْ اَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ﴾، همان ﴿قَالُوا بَلَىٰ﴾ [11] مثل اینکه یک انسان بلندقامتی در برابر هزارها آینه ایستاده و سر این آینه‌ها را خم کرده به خود آینه نشان داده از آینه سؤال کرده که چه کسی را می‌بینی؟ همه این آینه‌ها می‌گویند تو را. ما چنین صحنه‌ای را گذرانندیم. این برای قلّه ماست؛ اما دامنه این قلّه در بخش اندیشه در دامنه عقل نظر وهم است و خیال. در بخش انگیزه دامنه عقل عمل که «ما عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَانُ وَ اِكْتَسِبَ بِهِ الْجَنَانُ» [12] شهوت است و غضب. این دامنه‌ها را که تشریح می‌کند، می‌گویند اگر کسی عاقل نباشد، خیال‌زده است، گرچه تخیل که باب «تفعل» است در قرآن به کار نرفته؛ ولی اختیال باب «افتعال» به کار رفته است. فرمود یک عده مختال هستند، مختال همان باب «افتعال» است. خیال‌زده‌اند و با خیال زندگی می‌کنند. خیال یک نعمت

خوبی است، باید این را به عقل بسپارند، تمام این هنرها به عهده این خیال است و اگر این خیال و تخیل و صورت‌گری و صورت‌سازی و صورت‌محوری تحت رهبری عقل باشد، ما یک هنر عاقلانه خردمندانه داریم. نویسندگی این‌طور است، گویندگی این‌طور است، سرایندگی این‌طور است، شعر شعرا این‌طور است. اگر در تحت تدبیر عقل باشد، این خیال از بهترین قواست. اگر نباشد، انسان می‌شود مختال: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كَلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ﴾ [13] خود خیال وقتی زمام را به دست بگیرد، معلوم نیست که کجا می‌رود. وهم هم همین‌طور است، این وهم و خیال در بخش اندیشه. شهوت و غضب در بخش انگیزه. اگر عقل عملی اینها را رهبری می‌کند، شهوت و غضب را تعدیل می‌کند و نه تبدیل، انسان عاقل هم زندگی خوبی دارد، فرزند دارد، به شهواتش می‌رسد، به غضب‌هایش می‌رسد، به غذاهایش می‌رسد، به لباس‌هایش می‌رسد، به همه نعمت‌ها می‌رسد، چون یک مدیر خوبی دارد. قسمت ۷/ معارج/ تسنیم

انسان چنین موجودی است، این‌طور نیست که در ساختار اولی او، در درونش مزاحمی داشته باشد، درونش یکپارچه فطرت است؛ منتها او بخواهد به آنجا برسد، جهاد می‌خواهد. این هلع بودن او از یک طرف، ﴿خَلِقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَجَلٍ﴾ [22] از طرف دیگر. ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ﴾ از طرف سوم، تا با مبارزات به مقصد برسد، اگر بخواهد خلیفه بشود، اگر بخواهد جهاد بکند، از فرشته‌ها بگذرد.

شما ببینید این همه فرشته‌ها می‌آیند قبل از اینکه جلسه درس و بحث شروع شود، فراشی می‌کنند، بال پهن می‌کنند، پَر پهن می‌کنند، تا دانشجویان، تا طلباب روی این پرها بنشینند، برای چیست؟ شما ببینید از کلینی تا صاحب‌معالم، از صاحب‌معالم [23] تا کلینی [24] همه این حدیث را نقل کردند که «إِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَضَعُ أَجْنِحَتَهَا لِطَالِبِ الْعِلْمِ»؛ [25] قبل از اینکه این آقایان طلبه‌ها و دانشجویها که در علوم الهی تلاش و کوشش می‌کنند، بروند در کلاس درس، بروند در مسجد، بروند در مدرّس بنشینند، فراش‌های الهی می‌آیند، پرها را پهن می‌کنند. این برای چیست؟ تا انسان پَر دربی‌آورد، یک؛ پرواز بکند، دو؛ از جهت پرواز بکند، نه در جهت، سه. این مرغ‌هایی که به طمع تالاب می‌آیند، در جهت حرکت می‌کنند. عالمان دین از جهت حرکت می‌کنند دیگر چیزی نمی‌تواند آنها را آلوده کند. چرا ما نباشیم؟! این را برای ما گفتند.

بنابراین اگر چهار تا مقام هست یا چهارصد هزار مقام هست که برای اهل‌بیت (علیهم‌السلام) گفتند، ما نباید بگوییم که به ما چه؟! برای ما هم چیزهای دیگری گفتند. نباید بگوییم مخصوص آنهاست؛ البته کلّ آن قله برای آنهاست؛ ولی برای شاگردان آنها هم خیلی چیز گفتند. اینکه «إِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَضَعُ أَجْنِحَتَهَا لِطَالِبِ الْعِلْمِ»، اینکه برای ائمه (علیهم‌السلام) نیست. پس این راه باز است و چون این راه باز است، گاهی هلع بودن مطرح است، گاهی جزوع بودن مطرح است، گاهی ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ﴾ مطرح است، گاهی ﴿خَلِقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَجَلٍ﴾ مطرح است؛ یعنی انسان در بخش‌های نازل اینها را دارد؛ اما آن ﴿فَطَرَتِ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا﴾ [26] آن را دارد. در مهمانی عمومی که ﴿وَ أَسْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ﴾، آن را هم دارد. این‌طور نیست که همه‌اش هلع و جزوع باشد. نشانه‌اش این است که برنامه‌های اینجا را دارد ذکر می‌کند، نه برنامه‌های کلی را. قسمت ۶/ معارج/ تسنیم

روح

در روایات ما مسئله روح را به این صورت مشخص کردند که «خلق الله الارواح قبل الاجساد بالفی عام» یا کمتر یا بیشتر. این حکمای بزرگوار ما هم درباره روح چند تا نظر دارند؛ یک عده می‌گویند روح را قبلاً ذات اقدس الهی خلق کرد، همان طوری که طبق این روایت مرحوم قطب شیرازی در شرح حکمة الاشراق هم برابر همه این نصوص می‌گوید که ارواح قبل از اجساد خلق شده بودند. اما شواهد دیگری هست که بدن وقتی که آماده شد برای نفس‌گیری، خدا روحی خلق می‌کند. این مرتبه نازله آن روح است؛ لذا هم آن یکی حق است که مرحله عالی‌تر روح است هم این مرحله نازله روح است که با بدن ارتباط دارد. اگر کسی گفت: «جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء»، این مرحله نازله آن مرحله عالی‌تر را می‌گوید، این یک حقیقت است که مرحله عالی‌تر «خلق الله الارواح قبل الاجساد» است، مرحله نازله‌اش این حادث است به حدوث جسم. به هر حال ما با همین حرکت می‌کنیم و بالا می‌رویم و هر لحظه هر چیزی که انسان انجام داد

در نهانخانه او هست، یک وقت گذشت که ﴿وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنشُورًا﴾، [26] ما از درون او کتاب را در می‌آوریم، نه اینکه از جایی دیگر صندوقچه‌ای داریم و کتاب اعمال او را در می‌آوریم. ﴿وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنشُورًا﴾، بعد هم می‌گوییم: ﴿طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ﴾؛ [27] خودت نحس هستی، ما در عالم نحس نداریم. این تطییر این نحسی برای خود آدم است. اگر هم در بخشی از آیات آمده است: ﴿فِي يَوْمٍ نَحْسٍ مُّسْتَمِرٍّ﴾، [28] همان روزی که برای کفار و ثمودی‌ها و عادی‌ها نحس بود، برای پیغمبر و مؤمنین سعد بود، آن روز خوشحال شدند. همان بیان نورانی که حضرت امیر(سلام الله علیه) به آن منجم گفت فرمود که شما که می‌گویید امروز هر کس بیاید بیرون شکست می‌خورد، دشمن ما هم امروز می‌آید بیرون! چطور او شکست نمی‌خورد ما شکست می‌خوریم؟ [29] اگر روزی نحس شد که قرآن فرمود: ﴿فِي يَوْمٍ نَحْسٍ مُّسْتَمِرٍّ﴾، همان روز برای پیغمبر و مؤمنان سعد است. در تحف العقول روایتی از وجود مبارک امام هادی(سلام الله علیه) است که یکی از اصحاب گفت امروز چه روز نحسی بود؟ حضرت فرمود تو که نزد ما می‌آیی رفت و آمد می‌کنی، این چه حرفی است که می‌زنی؟ مگر ما روز نحس داریم؟ گناه خودت را به حساب روز می‌آوری؟ [30] همین روز است که عده‌ای به سعادت رسیدند، همین روز است که یک عده به شقاوت رسیدند، اگر برای زید نحس است که شکست خورد، برای عمرو، سعد است که پیروز شد. فرمود گناه خودت را به حساب روز گار می‌آوری؟

غرض این است که انسان با این مرحله نازل روح همراه است تا به آن مرحله عالی‌اش برسد هم آن «خلق الله الارواح» حق است هم این می‌تواند حق باشد. قسمت ۲ / قمر/تسنیم

خدای سبحان در خلقت انسانی که در دنیا هست و بدن او از آن امور فراوان یاد شده خلق شده است و روحش هم ﴿نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُّوحِي﴾ است این انسان را در آزمون قرار داد. اگر کسی پنجاه سال یا شصت سال یا هفتاد سال دارد زندگی می‌کند هشتاد سال یا از زمان بلوغ به بعد در کلاس آزمون نشسته است و هر چه خدا به او داده است مورد ابتلاء و امتحان اوست که در سوره «فجر» قبلاً گذشت که انسان گاهی مبتلا به ثروت است گاهی مبتلا به فقر، گاهی مبتلا به سلامت است گاهی مبتلا به بیماری است، گاهی مبتلا به ریاست است گاهی مبتلا به مرئوسیت؛ لذا انسان در کبد و رنج است که هر لحظه در امتحان قرار دارد و باید از امتحان سرفراز به در آید/ بلد تسنیم

مسئولیت انسان

﴿قُلْ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ﴾، فرمود از همه اینها ما سؤال می‌کنیم. هیچ کدام از اینها شما نیستید، حقیقت شما جداست و اینها ابزار کار شما هستند. ما از شما سؤال می‌کنیم که اینها را چه کردید؟ ببینید در سوره مبارکه «اسراء» آن اوایلش گذشت که مبادا حرف‌های غیرعالمانه بزنید، پیرو حرف‌های غیرعالمانه باشید: ﴿لَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ﴾ چه کسی مسئول است؟ ﴿كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا﴾؛ [11] انسان. «مسئول عنه» چیست؟ سمع و بصر و فؤاد. سائل کیست؟ مأموران الهی که ﴿وَقَفَّوهُمْ أَنَّهُمْ مَسْئُولُونَ﴾؛ [12] فرمود: ﴿لَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾، حرف‌های غیرعالمانه، کارهای غیرعالمانه، مکتوبات و ملفوظات غیرعالمانه را ترک کنید، محققانه بفهمید، متحققانه زندگی کنید، وگرنه مسئول هستید. ﴿لَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾، چرا؟ ﴿كَانَ﴾، این ﴿كَانَ﴾؛ یعنی انسان. ﴿عَنْهُ﴾؛ یعنی از کل واحد ﴿مَسْئُولًا﴾.

ملک/ ۱۳ /تسنیم

ما یک سؤال داریم، یک سائل داریم، یک مسئول داریم و یک مسئول عنه. ما در فارسی وقتی می‌خواهیم بگوییم مطلب را بپرس، می‌گوییم از آقا بپرس! این کلمه «از» را روی شخص درمی‌آوریم؛ اما در فرهنگ عربی این کلمه «از» روی مطلب درمی‌آید، نه روی شخص. نمی‌گویند از آقا بپرس، می‌گویند بپرس شخص را از فلان مطلب: ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ﴾، [13] ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْآلِهَةِ﴾، [14] ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ﴾، [15] این کلمه «از» روی مطلب درمی‌آید؛ مسئول عنه، نه روی شخص. بنابراین شخص مسئول است نه مسئول عنه؛ منتها

سؤالی که استیضاحی است؛ می‌گویند فلان وزیر مورد سؤال مجلس قرار گرفته شد. قبلاً ملاحظه فرمودید ما یک سؤال استفهامی داریم که می‌گوییم این مطلب را اگر بلد نیستید، از استاد سؤال کنید. یک سؤال استعطائی داریم آن سؤالی است که نیازمند از غنی دارد که درخواست کمک می‌کند. ما هم همین‌طور هستیم در پیشگاه خدا که ﴿يَسْئَلُهُ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ [16] سؤال استعطائی است؛ یعنی بده! یک سؤال توییحی است که فرمود: ﴿وَقَفَّوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ﴾، [17] اینها زیر سؤال می‌روند. در قیامت ما زیر سؤال می‌رویم، ما مسئول هستیم، دست و پا و چشم و گوش و اینها هم مسئول عنه هستند. از انسان سؤال می‌کنند که با دل خود چه کردی؟ با گوش خودت چه کردی؟ با چشم خود چه کردی؟ ﴿لَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾، چرا؟ چون ﴿كَانَ﴾؛ یعنی «کان الانسان» ﴿عَنْهُ﴾؛ یعنی «عن کلّ واحد» ﴿مَسْئُولًا﴾. از انسان سؤال می‌کنند با دل خود چه کردی؟ با چشم خود چه کردی؟ با گوش خود چه کردی؟ این می‌گوید من صبح بلند شدم، درب مغازه را باز کردم، جنس فروختم، بعد مال تهیه کردم، رفتم خوردم و خوابیدم! به طلبه می‌گویند چه کردی؟ می‌گوید درس خواندم و اینها! به هر حال چه کردی؟ با دل خود چه کردی؟ آیا «خَوْفًا مِنَ النَّارِ» [18] با خدا رابطه داشتی؟ یا «شَوْفًا إِلَى الْجَنَّةِ»، [19] با خدا رابطه داشتی؟ یا «حُبًّا لِلَّهِ» [20] با خدا رابطه داشتی؟ [21] با پیغمبر چه کردی؟ اجر رسالت محبت است، اجر مرسل چیست؟ فرمود پیغمبر آمده این حقایق را گفته، شما را زنده کرده: ﴿لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾، [22] بکشید! شما اگر دستور پیغمبر را عمل بکنید «خَوْفًا مِنَ النَّارِ»، کافی است. دستور پیغمبر را عمل بکنید «شَوْفًا إِلَى الْجَنَّةِ»، کافی است؛ اما این در حد بردگی است! اگر کسی بگوید من دستور پیغمبر را عمل کردم، برای اینکه جهنم نروم، بلکه کافی است، مسلمان است؛ اگر بگوید من دستور پیغمبر را عمل کردم، فرمایش ائمه را هم گوش دادم، فرمایش ائمه را هم گوش دادم؛ اما «شَوْفًا إِلَى الْجَنَّةِ»، برای اینکه بهشت بروم، این هم یک تجارت است؛ اما می‌گوید اینها کافی نیست. اینها حیف انسان برای این کار! اینها را می‌دهند به آدم. اما بگوید که من دستور علی و لولاد او را عمل کردم، برای اینکه دوستشان دارم، این اجر رسالت است. بالاتر از این، اگر سؤال بکنند که اینها را که من فرستادم، مزد ارسال من چیست؟ اینها مزد رسالت است، تبلیغ کردند، تعلیم کردند، زحمت کشیدند، مشکلات را گفتند تا شما عالم شدید، این اجر رسالت پیغمبر است؛ اما کاری که من کردم در برابر این کارهای من که پیغمبر را فرستادم، چه آوردی؟ این باید بگوید: «وَجَدْتَنِي أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ». [23] قسمت ۱۳/ملک/تسنیم

﴿فَاسْتَجِبْتُمْ لِي فَلَا تَلُمُونِي وَلَا تَلُمُوا أَنْفُسَكُمْ مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ﴾، [20] من دعوتی کردم. و سوسه یک دعوت است. جلوی اختیار را نمی‌گیرد، پس وجود مبارک حضرت امیر فرمود در جنگ داخلی اگر - خدای نا کرده - باختید، سربردن است و اگر بُردید، تمدن است. عقل اگر ببرد، پیروز بشود، هیچ قوه‌ای را از بین نمی‌برد؛ ولی شهوت و غضب اگر ببرند، می‌کشند، غارت می‌کنند، اسارت می‌گیرند. این دو تا بیان نورانی حضرت برای خطر غارتگری جنگ درونی است: «رُبَّ عَالِمٍ قَدْ قَتَلَهُ جَهْلُهُ وَ عِلْمُهُ مَعَهُ لَمْ يَنْفَعَهُ لَّا يَنْفَعُهُ»، آنجا که اسیر است، موجود است؛ ولی در بند است. آنجا که اعدام شده است که کاری از او ساخته نیست. این جهاد درون برای همین است که ما نه کشته بدهیم نه اسیر و نه بکشیم و نه اسیر بگیریم. ما هیچ وظیفه نداریم وقتی که جهاد کردیم، انسان عادل شدیم، قوه‌ای از قوایمان را به اسارت بگیریم و آنها را به بند بکشیم، نه خیر! به ما گفتند اگر روزه واجب هم برای شما ضرر دارد، نگیرید! بعد قضایش را به جا بیاورید. این یعنی شهوت را، غضب را، دستگاه گوارش را اسیر نکنید. این دین است، از این بهتر که دیگر فرض ندارد! قسمت ۵/معارض

﴿مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ﴾، در نظام تکوین این طور نیست که شیئی بخواهد بدون اذن آفریدگار خودش اثر بگذارد، این نیست. ﴿وَأَنْ مِّنْ يُؤْمِنَ بِاللَّهِ﴾؛ کسی مؤمن باشد این در کار نمی‌ماند. در هر کاری باشد این به هر حال خروجی دارد، چون ﴿بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ است. می‌ماند این دو تا مطلب که اگر برخی از مصائب به عنوان ﴿مَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ﴾ است این با اولیای الهی مصائبی که برای اهل بیت (علیهم السلام) است چگونه جمع می‌شود؟ آیه سی سوره مبارکه «شوری» این است که ﴿وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ﴾، آنها که منزله از سیئات بودند. این دعای «يَا مَنْ يَقْبَلُ الْيَسِيرَ وَيَعْفُو عَنِ الْكَثِيرِ أَقْبَلَ مِنِّي الْيَسِيرَ وَ اغْفُ عَنِّي الْكَثِيرَ»، [30] از همین آیه گرفته

شده است. فرمود: ﴿وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ﴾، خطاب هم عام است آنها که معصوم هستند و طیب و طاهرند اینها که مشکلی نداشتند که ﴿مَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ﴾ باشند! فضای سوره مبارکه «شوری» فضایی نیست که مربوط به معصومین و امثال معصومین باشد، این یک؛ و امتحان سرچایش محفوظ است. ما یک امتحان داریم و یک کیفر. امتحان عمومی است چه برای معصوم چه برای غیر معصوم. رخدادهای تلخی اتفاق می افتد هم برای معصوم (علیه السلام) هم برای غیر معصوم به عنوان آزمون الهی است. اما به عنوان کیفر آنها مصون هستند، چون معصوم بودند هم از خطای فکری هم از خطیئه عملی، بنابراین جا برای کیفر نیست.

در سوره مبارکه «انبیاء» ذیل آیه ۳۵ روایتی از وجود مبارک حضرت امیر است آن آیه این است: ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَ نَبَلُوكُم بِالْبَشَرِ وَ الْخَيْرِ فِتْنَةً﴾؛ ما می آزماییم! وجود مبارک حضرت امیر (سلام الله علیه) کسالتی داشتند. مرحوم امین الاسلام نقل می کند عده ای رفتند به محضر حضرت به عنوان عیادت، عرض کردند حال شریف شما چگونه است؟ فرمود: «علی شَرٌّ». [31] به حضرت عرض کردند شما هم تعبیر شر می فرایید؟ فرمود بله برای اینکه در سوره «انبیاء» دارد که ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَ نَبَلُوكُم بِالْبَشَرِ وَ الْخَيْرِ فِتْنَةً﴾، بیماری نسبت به سلامت، شَرٌّ است این شَرٌّ بالقیاس است، شَرٌّ بالعرض است و اگر شَرٌّ است در نظام احسن شَرٌّ نیست. این نسبت به خیر، شَرٌّ است و برای خودش هم خیرش بیش از شَرٌّ اوست و چون خدا در قرآن از این گونه از امور به شَرٌّ یاد کرده است من تعبیر می کنم به شَرٌّ. این آزمون است، افتتان است و امتحان الهی؛ اما ﴿فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ﴾ نیست. این ﴿فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ﴾ در آن سوره در فضای مربوط به بیگانه‌هاست. این اصل کلی آیه ۳۵ سوره «انبیاء» مربوط به همه است که امتحان الهی است. در امتحان فرقی بین معصوم و غیر معصوم، عادل و غیر عادل و مانند آن نیست؛ لذا فرمود هر مصیبتی که دامنگیر شما می شود به اذن خداست، چون فضای این سوره ملاحظه بفرمایید هم درباره مؤمنین است هم درباره کفار و اگر کسی ایمان پیدا کرد هدایت پاداشی نصیب او می شود این به آسانی راه خیر را طی می کند، ﴿وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾. قسمت ۵ / تغابن / تسنیم

﴿قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾ که قبلاً هم ملاحظه فرمودید این ﴿دَسَّاهَا﴾ باب تفعیل است، سه تا «سین» دارد: «دَسَّس» این «سین» سوم تبدیل به «یاء» شده، «دَسَّى» شده، این یائی که قبلش مفتوح باشد تبدیل به «الف» می شود و می شود «دَسَّا». این تدسیس که تفعیل «دَسَّس» است برای مبالغه و شدت است. دسیسه معلوم است که چیست، انسان این خاکها را کنار می برد چیزی را در درون آن پنهان می کند یک مقدار خاک روی آن می ریزد، این ﴿يَدْسُهُ فِي التُّرَابِ﴾ [25] است، این را می گویند دسیسه. دسیسه کرد دسیسه کرد، یعنی مطلبی را در لابه لای چیزی دفن کرد. وقتی این مبالغه بشود تشدید بشود به باب تفعیل می رود، می شود «دَسَّس». آن «سین» سوم تبدیل به «یاء» می شود بعد تبدیل به «الف» می شود، می شود «دَسَّا». فرمود اینها خیلی تلاش و کوشش کردند به زحمت این فطرت را زنده به گور کردند؛ اما نکشتند: ﴿قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾. آن وقت وقتی دارد غرق می شود، این قدرت های پوشالی همه می رود کنار: ﴿فَإِذَا رَكبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ﴾؛ [26] موحدانه می گویند «یا الله!» همین مشرکین. هر کمونیستی هم همین طور است. ممکن نیست خدا را از یاد بشر بشود گرفت. او قدرت نامتناهی است. قدرتی که دریا را، صحرا را، مسخر کرده در اختیار اوست. کسی که در زیر دریا غرق می شود، هیچ کسی از حال او خبر ندارد، این سانچی ها اصلاً کسی خبر ندارد که آنها کجا هستند! تا آنها را دریابد. آنها در آخرین بار چه می گفتند؟ می گفتند «یا الله».

امام عسکری فرمود: سوار کشتی شدی؟ عرض کرد بله سوار شدم. فرمود ممکن است که حادثه ای پیش آمد که در حال غرق باشی؟ عرض کرد بله. فرمود در آن حال به چه کسی متوجه می شدی؟ همان خدای توست. خدا قابل انکار نیست. آن قدرت نامتناهی که انسان به او وابسته است؛ لذا انسان هم مثل موجودات دیگر مسبح است. منتها حیوانات دیگر چون اهل گناه نیستند: ﴿كُلُّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَ تَسْبِيحَهُ﴾ که در سوره «نور» گذشت. ضمیر این ﴿عَلِمَ﴾ به آن ﴿كُلُّ﴾ برمی گردد نه به «الله». همه می دانند دارند چه کار می کنند، این انسان است که ﴿كَانَ لِنَعَامٍ بَلٍ هُمْ أَضَلُّ﴾ [27] می شود. فرمود این خداست! پس این خدا ﴿بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ﴾؛ یعنی مردم درس نخوانده، ﴿رَسُولًا﴾. اگر کسی بخواهد بیاید معلم حوزوی و دانشگاهی باشد، این به هر حال با چشم و گوش مردم کار دارد. باید چیزی

بنویسد که آنها آشنا نیستند، چیزی که بگوید قواعد است. اما اگر از راه درون بخواید اینها را هدایت کند حرف دل را بزند، این آشناست. این امی را به اینجا رسانده است. فرمود: ﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ﴾، خودش هم امی بود، درس نخوانده بود، نگاری بود مکتب نرفته، هیچ مکتب نرفت. از اینها بود، یعنی از همین عرب امی بود، درس نخوانده بود؛ منتها از درون جوشید. یک وقت آب از بالا می‌آید به نام باران یا برف یا تگرگ؛ یک وقت است چشمه‌ای است از درون می‌جوشد. دو تا راه باز هست: هیچ کدام از این دو راه بسته نیست؛ اگر کسی - خدای ناکرده - نه از آب استخر استفاده کند، نه از چشمه درون، می‌خشکد. به هر حال انسان یا از معلم باید استفاده کند یا از نماز شبش کمک بگیرد، یا از هر دو مدد بگیرد که بتواند به جایی برسد. نه آن باشد و نه این، می‌خشکد. فرمود رسول خدا که ﴿نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ * عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ﴾، [28] قلب مثل بدن نیست، در بدن جای چشم جداست، جای گوش جداست. ممکن است گوش بشنود و چشم نبیند «أو بالعكس». قلب چون مجرد است منزّه از اینجا و آنجاست، دیدنش عین شنیدن است، شنیدنش عین دیدن است، دیدن و شنیدن عین فهمیدن است، ﴿نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ * عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ﴾؛ لذا حضرت با قلب می‌دید با قلب می‌شنید با قلب می‌فهمید؛ چه اینکه گاهی در بیرون هم همین طور بود، فرشته را، در بیرون می‌دید.

قسمت ۱ / جمعه / تسنیم

اگر تمام عالم در حدّ مرحوم بوعلی و فارابی بشوند، الآن هفت میلیارد بشر روی کره زمین است، اگر همه این هفت میلیارد در حد فارابی و بوعلی باشند، این که ما اسم فارابی و بوعلی را زیاد می‌بریم، برای اینکه اینها نه شاگرد داشتند نه استاد. بزرگان ما هم شاگرد داشتند هم استاد، مرحوم صاحب جواهر (رضوان الله تعالی علیه) اساتید فراوانی داشت شاگردان خوبی هم تربیت کرد، شیخ انصاری همین طور بود، شیخ طوسی این طور بود؛ اما اینها نه استاد داشتند نه شاگرد. خود بوعلی می‌گوید من بخشی از منطق را نزد ابو عبدالله ناطلی خواندم به آن مشکلات منطق که رسیدیدم دیدم مقدور او نیست خودم نشستم حلّ کردم حلّ کردم، او بی‌استاد منطقی شد، بی‌استاد فیلسوف شد، بی‌استاد حکیم شد، بی‌استاد طیب شد و احدی هم نتوانست به او نزدیک بشود با اینکه چندین سال درس گفت. این بهمینار از شاگردان بزرگ اوست؛ اما بهمینار کجا و مرحوم بوعلی کجا! اینها جزء کسانی هستند که در هر هزار سال ممکن است بیاید ولی تا حال که نیامده است بالاتر از او. خدا سیدنا الاستاد مرحوم علامه طباطبایی را غریق رحمت کند! می‌گفت که ابن سینا بعلاوه صدر المتألهین، صدر المتألهین بعلاوه ابن سینا این دو تا را روی هم بگذارید تازه می‌شود فارابی. اگر همه این هفت میلیارد مثل فارابی و بوعلی بشوند قرآن معجزه است. نه چون در بی‌سوادها آمده، برای اینکه بوعلی و فارابی و اینها از وضع موجود باخبرند، اما برزخ چه خبر است؟ قیامت چه خبر است؟ گذشته چه بود؟ آینده چیست؟ کلّ جریان جهان را ذات اقدس الهی در کف دست پیغمبر گذاشته است. قسمت ۱ / جمعه / تسنیم

ذات اقدس الهی کلّ جهان را در کف دست پیغمبر گذاشته است گفت: ﴿وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الْغَرْبِيِّ﴾، [29] قصّه از این قبیل است. ﴿مَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ﴾، [30] قصّه از این قبیل است. ﴿مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يُلْقُونَ أَقْلَامَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ﴾، [31] قصّه از این قبیل است. در جریان قیامت که آینده است قصّه از این قبیل است. کلّ جهان را در مشت پیغمبر گذاشت. این طور نیست که حالا چون در آمین آمده پیغمبر است. اگر همه هفت میلیارد مثل مرحوم بوعلی باشند پیغمبر، پیغمبر است یک چیز دیگر است اعجاز چیزی دیگر است، وحی چیزی دیگر است.، این کجا آن کجا!

بنابراین فرمود هیچ کس اینها را نشناخت مگر ذات اقدس الهی. بنابراین فرمود این پیغمبر است. ما با این پیغمبر کار داریم، ما با این قرآن کار داریم. مبادا - خدای ناکرده - خودمان را ارزان بفروشیم! بگوییم فلان کس این طور است فلان کس این طور است فلان جا گران است، بله! هر اشکالی که هست باید بگوییم، گاهی اعتراض بکنیم، گاهی نقادی بکنیم، گاهی تند بشویم گاهی کند بشویم، آنها

حرف‌های دیگری است؛ اما ما با این وحی سروکار داریم. خود را کمتر از این اگر - خدای ناکرده - فروختیم ضرر کردیم. قسمت ۱/ جمعه/تسنیم

فرمود: ﴿يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ﴾، اول آیات را تلاوت می‌کند، بعد هم چند تا کار دارد: ﴿وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلِ لَيْفٍ ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾، اینها را تطهیر می‌کند، پاک می‌کند. مسئله تزکیه و مسئله تعلیم این چهار تا برنامه است که ذات اقدس الهی بعد از تلاوت ذکر می‌کند. ﴿يَتْلُوا﴾ که در همه بخش‌ها هست. تعلیم کتاب هست، تعلیم حکمت هست، تزکیه هست، ﴿وَيُعَلِّمُكُمْ مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ﴾ [32] هست که این در بخش چهارم است که در سوره «جمعه» نیست در جای دیگر است که باید جداگانه بحث بشود. در قرآن کریم گاهی تعلیم قبل از تزکیه است، گاهی تزکیه قبل از تعلیم است. آن‌جا که تعلیم را قبل از تزکیه ذکر می‌کند، چون تعلیم مقدمه تزکیه است. تا آدم حلال و حرام را، واجب و حرام را اینها را نداند چگونه تزکیه می‌شود؟ چون مقدمه تزکیه است، قبل از تزکیه ذکر می‌شود؛ اما اینجا که تزکیه قبل از تعلیم است، چون مقدم بر تعلیم است، نه مقدمه. اصلاً هدف تعلیم این است که آدم، آدم بشود. تزکیه مقدم بر تعلیم است، تعلیم مقدمه تزکیه است. آدم درس می‌خواند برای چه؟ برای اینکه انسان بشود. آن مقدم و هدف است، چون علّت غائی است، علّت بر معلول مقدم است. هم علّت فاعلی مقدم است، هم علّت غائی مقدم است. علّت مقدم بر معلول است، معلول مقدمه علّت است. اینجا به آن مقدم اشاره کرده فرمود: ﴿وَيُزَكِّيهِمْ﴾، چون اصلاً درس می‌خواند آدم برای اینکه فرشته بشود. ﴿وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾، که این تعلیم که مقدمه است بعد ذکر می‌کند، مثل اینکه به ما گفتند: «الصَّلَاةُ قُرْبَانُ كُلِّ تَقِيٍّ» [33] اما ﴿إِذَا فَمِنَّمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ﴾ [34] مقدمه نماز وضو است، اما نماز برای این است که «لِتَكُونَ كَلِمَةً لِلَّهِ هِيَ الْعُلْيَا» [35] [36] بشود و «الصَّلَاةُ قُرْبَانُ كُلِّ تَقِيٍّ» بشود و مانند آن. قسمت ۱/ جمعه/تسنیم

جبر و اختیار

خدای سبحان یک موجه کلیه دارد که «اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ» [6] این موجه کلیه است؛ یعنی «کُلُّ ما صدر»، نه «کَلِمًا»؛ «کُلُّ ما صدر» علیه انه شیء فهو مخلوق الله سبحانه و تعالی. منتها بعضی بلاواسطه بعضی مع الواسطه. آنچه در نظام هستی است، آن را خدا خلق کرد. بعضی‌ها بلاواسطه است؛ مثل اینکه «أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورَ نَبِيِّنَا» [7] اینها صادر به اصطلاح اول هستند باد بوزد چیزی را خشک بکند، چیزی را از بین ببرد، همه اینها مخلوق الهی هستند به دستور خدا که مدبرات الهی انجام می‌دهند، ساجدات‌اند، صادرات‌اند و امثال آن.

کارهای انسان را خدا انجام می‌دهد، نه به نحو جبر. از راه اختیار انسان انجام می‌دهد که انسان سر دو راهی ایستاده است چه کار خیر بکند چه کار شرّ به آن محور اختیار یعنی برمی‌گردد می‌شود «فعل الانسان»، این فعل اختیاری انسان به بالا صعود می‌کند، نه یک طرفه باشد که بشود جبر. چه حسنه باشد چه سیئه باشد از خارج به محور اقتدار و اختیار انسان برمی‌گردد، آن وقت این فعل اختیاری به «الله» برمی‌گردد؛ لذا حسنه باشد به اختیار اوست سیئه باشد به اختیار اوست. اطاعت به اختیار اوست. پس آنچه در جهان هست فعل خداست. این موجه کلیه تام می‌شود، بدون اینکه جبر باشد، بدون اینکه تفویض باشد. نه کار را به انسان واگذار کرده که مفوضه بر آن هستند که خطر تفویض بدتر از خطر جبر است. نه مستقیماً کار را خدا انجام می‌دهد که بشود جبر، پس «لَا جِبْرَ وَ لَا تَفْوِیضَ وَ لَکِنَ أَمْرَ بَيْنَ أَمْرَيْنِ» [8] چه اطاعت چه عصیان، می‌آید به محور جمع‌بندی شده یعنی اختیار و از اینجا به بالا می‌رود، «اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ». یک موجه کلیه دیگری هم فرمود در قرآن کریم: «الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ» [9] که این جمله «خَلْقَهُ» در محل جر است تا صفت باشد برای شیء؛ هر چیزی را که خلق کرد به بهترین وجه و زیباترین وجه خلق کرد؛ یعنی خلقتی از این بهتر ممکن نیست، مستحیل است. بر اساس قیاس استثنایی که یک مقدمه شرطی دارد با استثنای تالی که اگر خلقتی از این زیباتر، دقیق‌تر، علمی‌تر، ممکن بود و خدا خلق نکرده بود، این مقدم؛ یا برای چهل است یا برای عجز است یا برای بخل، این تالی؛ «و التالی بأسره مستحیل فالمقدم مثله».

خدا یک موجود عزیز و کریمی را به نام انسان آفرید و او را خلیفه خود قرار داد و می‌خواهد او را اداره کند. فرمود: ﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ﴾ [10] دست کنار سفره هیچ کسی دراز نشود، من همه چیز را برای شما فراهم کردم. فرمود: ﴿وَأَلَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقِينَهُمْ مَاءً غَدَقًا﴾ [11] از شما بر نمی‌آید که در فضا و هوا چه کاری انجام بدهید. گاهی ممکن است بعضی‌ها کارهای مصنوعی انجام بدهند، ولی آن‌که به آفتاب دستور می‌دهد از دریای مدیترانه و مانند آن بخار بگیرد، به باد دستور می‌دهد این بخارها را بالا ببرد، تنظیم می‌کند که به صورت ابر در بیاورند، به همه آنها دستور می‌دهد نکاح و زناشویی بین اینها برقرار کند که کدام ابر بشود باردار کدام ابر نشود. بعد به باها دستور می‌دهد که ﴿نَسُوقُ الْمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ﴾؛ [12] این ابرهای باردار را بیاورد بیاورد در فلان منطقه ببارد. فرمود من قدم به قدم دارم دستور می‌دهم ولی شما روبراه باشید، نه اختلاسی باشید نه نجومی باشید من به اندازه کافی باران می‌فرستم. شما مستقیم باشید نه بیراهه بروید و نه راه کسی را ببندید. ﴿وَأَلَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقِينَهُمْ مَاءً غَدَقًا﴾. ملک / تسنیم

پس فرمود بالا دست شما نیست، شما پایین خیانت نکنید، بالا را ما تأمین می‌کنیم، پایین هم همه وسایل را برای شما فراهم کردیم. این زمین کروی است، بر دوش زمین می‌توانید سوار بشوید، درست است زمین سنگین است، کره سنگینی است؛ اما من برای شما ذلول کردم نه ذلیل. ما یک ذلیل داریم یعنی پست و فرومایه، یک ذلول داریم یعنی نرم. این کره زمین در اختیار شماست. معدن هست می‌توانید استفاده کنید، دریا هست می‌توانید استفاده کنید، صحرا هست می‌توانید استفاده کنید. من این را تابع شما قرار دادم، این یک؛ و به جد از شما می‌خواهم که این را آباد کنید. این استعمار دو قسم است: یک قسمش بسیار خوب است، یک قسمش بسیار بد و پلید است. آن‌که پلید است این است که دیگری انسان را استعمار کند، بگوید کار بکن برای من! قبل از انقلاب این طور بود، الآن هم این غرب بیگانه و مستعمر همین را از این کشورهای آل سعود و امثال سعود می‌خواهد. می‌گوید گاو شیرده باش برای من! کار بکن برای من! این پست‌ترین و زشت‌ترین کار است، این استعمار است. یک استعمار است بسیار محمود و ممدوح که خدا مستعمر ماست. این «استعمر» این «الف و سین و تاء» برای طلب است؛ یعنی خدا به جد از ما می‌خواهد که زمین را آباد کنیم برای خودمان و آقای خودمان باشیم. این را در سوره مبارکه «هود» بحث آن گذشت. در سوره مبارکه «هود» که بحث آن مبسوطاً گذشت فرمود ما به شما این امکانات را دادیم و از شما خواستیم که آباد کنید آقای خودتان باشید. آیه ۶۱ سوره مبارکه «هود» این است که ﴿وَإِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا﴾؛ او شما را از زمین خلق کرد به جد این «الف و سین و تاء» مثل «استکبر، استجاب» برای مبالغه است؛ یعنی حتماً می‌خواهد زمین را آباد کنید آقای خودتان باشید، همین! در بحث‌های حوزوی ما چه بد است و چه خوب است، چه حلال است و چه حرام است، اینها در آن زیاد است و فراوان است؛ اما چه شرف است چه بی‌شرفی که اخلاق در آن باشد، اینها در آن کم است. یک وقت می‌گوییم چه حلال است چه حرام است؛ اما چه دیوانگی است و چه عاقل است، چه شرف است چه بی‌شرفی است، این در دعاهاست. امام سجاد فرمود سفاقت و دیوانگی است که آدم دستش را نزد دیگری دراز کند: «طَلَبَ الْمُحْتَاجَ إِلَى الْمُحْتَاجِ سَفَهُ مِنْ رَأْيِهِ وَ ضَلَّةٌ مِنْ عَقْلِهِ»، [13] سفاقت است. فرمود وقتی کار کردی چهار پنجم برای تو یک پنجمش هم به مراکز دینی بده. آن مال او نیست. آدم دستش نزد او دراز نیست. آنکه وجوهات می‌آورد مال حوزه را به حوزه می‌دهد و گرنه خیانت است و حرام. این آقا که مال خودش را نمی‌دهد. این ﴿وَوَشَّارَهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ﴾؛ [14] بحث آن گذشت که اگر - خدای ناکرده - وجوهاتش را نداد، شیطان شریک در مال اوست و در برخی از فتاوا آمده که اگر مهریه را از مال غیر مخمس بدهد، شیطان شریک ولد است. از امام سؤال کردند شیطان شریک مال است می‌فهمیم یعنی چه؛ اما شریک اولاد است یعنی چه؟ فرمود این مهریه‌ها را شما حساب بکنید، این تا این حد است. پس آن آقا مال خودش را نمی‌دهد، اگر ندهد خیانت کرده است. مال حوزه را دارد به حوزه می‌دهد. به حضرت عرض کردند که شیطان شریک مال می‌شود ما می‌فهمیم؛ اما شریک بچه می‌شود یعنی چه؟ بچه مال پدرش است. فرمود خیر، مهریه اگر از عین، نه ذمه؛ از عین مال غیر مخمس بود آن شیطان شریک فرزند است این می‌شود زنزاده. تا اینجاست، پس مال، مال او نیست. فرمود که «طَلَبَ الْمُحْتَاجَ إِلَى الْمُحْتَاجِ سَفَهُ مِنْ رَأْيِهِ وَ ضَلَّةٌ مِنْ عَقْلِهِ»، در بعضی از روایات است که فرمود من اگر دستم را تا آستین بگذارم در دهن افعی که پراز سم است، بهتر از آن است که از کسی که نبود و بود چیزی بخواهم. [15] همه ما بنده خدا هستیم،

از او داریم می‌خواهیم. الآن شما در قم تشریف دارید، شب‌ها می‌بینید بسیاری از این خانه‌ها اطراف خیابان‌ها تمام این ثروت‌ها رفته در سنگ و گل مانده که اینها گران بفروشد پول را در تولید مصرف نکردند در اشتغال مصرف نکردند در سنگ و گل مصرف کردند که گران بفروشد. این همان است که مرحوم صاحب وسائل در کتاب مسکن وسائل گفته که کسی مازاد بر خانه خودش بخواهد بالا بیاید فرشته‌ها می‌گویند: «يَا أَفْسَقَ الْفَاسِقِينَ آيَن تَرِيدُ»، [16] کجا می‌خواهید بیایید؟ این چه عقلی است؟ این چه دینی است؟ این چه شرفی است؟ که آدم مال را بگذارد در سنگ و گل تا گران بفروشد عده‌ای بی‌مسکن باشند تا سود بیشتری ببرد؟! گفتند بگذارد در زمین، زمین را آباد کن، تولید کن. حتماً باید یک کسی تحریم بکند که ما به دنبال اشتغال برویم، به دنبال کشاورزی برویم؟ فرمود من به جد از شما می‌خواهم که زمین را آباد کنید. بلد/تسنیم

مذمت انسان

بیش از پنجاه مورد از انسان به مذمت یاد شده است و همه این مواردی که بیش از پنجاه مورد است به آن طبع او برمی‌گردد نه به فطرت او. در سوره مبارکه «معارج» که بحث آن قبلاً گذشت ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ خَلِيقًا هَلُوعًا * إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا * وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا * إِلَّا الْمُضِلِّينَ﴾ [4] ما دو تا کار کردیم: یکی در درون او یک فطرت الهی گذاشتیم ﴿وَنَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا﴾ [5] این هیچ تغییرپذیر نیست؛ قبلاً هم بحث آن گذشت که ما یک صاحب‌خانه داریم و یک مهمان. چه حوزه چه دانشگاه، یک سلسله علمی به عنوان صاحب‌خانه خدا خلق کرده فرمود به او فطرت دادم توحید را برایش معنی کردم الوهیت را معنا کردم نبوت را معنا کردم فجور او را معنا کردم، نه اینکه کلیات را گفتم! کلیات که مشکل آدم را حل نمی‌کند، به زید گفتم چه چیزی برای تو بد است و چه چیزی برای تو خوب است. سه تا ضمیر «هائ» است که هر سه به خود شخص برمی‌گردد: ﴿وَنَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا﴾ نه «فألهمها الفجور والتقوى»! در درس‌های اخلاقی و بحث‌های اخلاقی مثلاً به ما می‌گویند عدل حسن است ظلم قبیح است کلیات را در درس اخلاق به ما می‌گویند، خدا که این کار را نکرده است. اما کسی که طیببانه در درون ما باخبر باشد می‌گوید چه چیزی برای تو بد است و چه چیزی برای تو خوب است آن را که ما نداریم.

﴿وَيُؤْتُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَ لَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ﴾ ما یک «ایثار» داریم، یک «استثثار». این رذالت استثثار که در حدیث آمده «مَنْ مَلَكَ اسْتَأْتَرَهُ» [10] کسی قدرت به دستش برسد همه را برای خودش می‌گیرد یا اختلاسی است یا نجومی! می‌گیرد برای خودش، این را می‌گویند استثثار؛ استثثار یعنی تقدیم خود بر دیگری. اما ایثار تقدیم دیگری بر خود است. در این بخش از انصار مدینه به عظمت یاد کرد فرمود اهل ایثار هستند خودشان محتاج‌اند خصاصه دارند، آن فقیر یک چیز مختصری که «یختص به» این را می‌دهد به مهاجر. این عرب سوسمارخور را این طور تربیت کرد؛ پس این ظرفیت در این بحث‌ها هست، الآن هم بعد از ۱۴۰۰ سال از آنها به عظمت یاد می‌کنیم، سلام بر مهاجرین، سلام بر انصار، هر کس بیاید در زیارت‌ها و در ادعیه همین‌ها را اکران می‌کنند.

فرمود ما شما را داریم امتحان می‌کنیم، شما که نمی‌میرید نمی‌پوسید مرگ را می‌میرانید این حرف‌های آسمانی است که قرآن به ما گفته است مگر انسان می‌میرد؟ انسان مرگ را می‌میراند ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ﴾ [12] نه «یذوقه الموت»! هر ذائقی مذوق خودش را هضم می‌کند و از آن می‌گذرد. ما هستیم و مرگ نیست که نیست که نیست! مرگی در کار نیست بعد از مرگ. وارد صحنه برزخ شدیم ما هستیم و مرگ نیست، وارد صحنه قیامت شدیم ما هستیم و مرگ نیست، از صراط و اینها می‌گذریم ما هستیم و مرگ نیست، - إن شاء الله - وارد بهشت شدیم ما هستیم و مرگ نیست ما هستیم که هستیم! این موجود ابدی است. این را قرآن گفت: ﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ﴾؛ آن وقت این خیلی حیف است که آدم خودش را هدر بدهد.

ذات اقدس الهی سه کار می‌کند؛ یکی اراده تکوینی است که ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ [3] که این آیه سوره مبارکه «فصلت» فرمود کل آسمان و زمین عبد خاضع هستند: ﴿فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ انْتَبِيا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ﴾ [4] که بحث

آن قبلاً گذشت. فرمود ذات اقدس الهی به آسمان و زمین دستور داد، اطاعت کنید، این تشبیه است: ﴿قَالَ لَهَا﴾؛ «للسموات»، ﴿وَلِلْأَرْضِ أَنْبِيَاءٍ﴾، تشبیه است، ﴿قَالَتْ﴾ تشبیه است، ﴿أَتَيْنَا طَائِعِينَ﴾، این دو نفر عرض کردند ما همه داریم اطاعت می کنیم: ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾، این اراده تکوینی است. یکی هم «ارادة التشریح» است که آن هم به تکوین برمی گردد. اراده کرده که قانون وضع کند، اراده کرده که دین جعل کند، اراده کرده مکتب جعل کند، اراده کرده که خودش این کار را انجام بدهد. «ارادة التشریح» است نه اراده تشریحیه است. این هم به تکوین برمی گردد، کار اوست. سوم اراده تشریحیه است؛ یعنی از مکلف می خواهد که با اراده خود اطاعت کند. آن گاه بین اراده ذات اقدس الهی و فعل خارجی، اراده مکلف مختار است. فرمود اینجاست که او آزاد است: ﴿مَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ﴾. [5] بنابراین این قسم سوم اراده تشریحیه است نه «ارادة التشریح». اراده کرده که انسان آزادانه این کار را انجام بدهد؛ لذا «قد یعیسی» و «قد یطیع». قسمت ۲/مدثر/تسنیم

این بیان نورانی حضرت امیر است در نهج که انسان عقیف یک فرشته است: ﴿لَكَادَ الْعَقِيفُ أَنْ يَكُونَ مَلَكًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ﴾، [37] مگر ملائکه چه کار می کنند؟ پاک هستند. ما حالا یک موجود مادی هستیم که در زمین زندگی می کنیم، ما هم می توانیم پاک باشیم. حالا از ما کسی نخواست که مثل انبیا و اولیا و پیغمبر و ائمه باشیم. ما همان مقداری که مقدر ماست، تکلیف ماست، می توانیم پاک باشیم - إن شاء الله - توفیق نصیب ما شود! قسمت ۳/مزمل/تسنیم

انسان بعنوان خلیفه خداوند

مراد از خلیفه بودن انسان در جمله «جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلَفِينَ فِيهِ» یا آن است که خداوند، انسان را جانشین خود در زمین قرار داده است، چنانکه آیه «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» ۲ به آن اشاره دارد که در این صورت معنای آیه چنین می شود: ای مؤمنان! شما جانشین خداوند در زمین هستید و آنچه در اختیار دارید، ملک خداست در نزد شما، پس از آنچه خدا به شما عطا کرده، به دیگران نیز انفاق کنید.

تفسیر نور - محسن قرائتی // <http://www.ghbook.ir/book/65/26>

فرمود: ﴿آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَأَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلَفِينَ فِيهِ﴾ [1] که امر به انفاق کرد و فرمود، گرچه شما نسبت به یکدیگر صاحب مال هستید و مالک هستید؛ ولی نسبت به خدای سبحان مالک نیستید، خلیفه هستید خدا شما را مستخلف قرار داد، نسبت به یکدیگر مالکیت مطرح است؛ اما نسبت به خدا شما خلیفه هستید نه مالک ﴿وَأَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلَفِينَ فِيهِ فَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَأَنْفَقُوا لَهُمْ أَجْرٌ كَبِيرٌ﴾، این امر به انفاق است. باز فرمود: ﴿وَمَا لَكُمْ أَلَّا تُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾ که زجر از عدم انفاق است، تقبیح عدم انفاق است و مانند آن، ﴿وَمَا لَكُمْ أَلَّا تُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾، آن اول لسانش اثبات بود که تشویق به انفاق بود آن دوم لسانش نفی است، مذمت عدم انفاق است و باز فرمود: ﴿لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتِلٌ أُولَئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدِ﴾، [2] در بین انفاق کننده ها هم آنها که در زمان خطر و نیاز اسلام به انفاق، شروع به انفاق کردند، مقام بالایی دارند. آنهایی که در زمان قدرت اسلام، شروع به انفاق کردند، ثواب کمتری دارند، اینها برابر نیستند. باز در آیه بعد فرمود: ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا﴾ [3] که باز سخن از قرض الحسنه و انفاق «فی سبیل الله» و تشویق به انفاق است. باز در همین سوره فرمود: ﴿إِنَّ الْمُصَدِّقِينَ وَالْمُصَدِّقَاتِ﴾ مردانی که صدقه می دهند و زنانی که صدقه می دهند: ﴿وَأَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا﴾، کسانی که به خدا قرض الحسنه می دهند: ﴿يُضَاعَفْ لَهُمْ﴾، [4] منظور این قرض الحسنه قرض الحسنه رایج نیست که کسی به دیگری قرض بدهد، کاری که انسان در راه خدا انجام می دهد، به خدا قرض داد و خدا چون خلف وعده نمی کند و به وعده های خود عمل می کند، یقیناً این قرض ها را تأذیه خواهد کرد. اگر زبیدی به عمرو قرض الحسنه داد، آن از این آیه مراد نیست، این آیه آنچه که در راه خدا انسان انفاق می کند؛ خواه خون در راه خدا نثار کند؛ خواه مال در راه خدا انفاق کند، اینها قرض الحسنه است، یک شهید در راه خدا خون را به عنوان قرض الحسنه اهدا می کند یا دیگری که کمک مالی می کند، مال را به خدا

قرض الحسنه می‌دهد، هرچه را که انسان به خدا داد، قرض الحسنه است که خدای متعالی به بهترین وجه انجام و تأدیه می‌کند. قسمت ۲/ حدید/ تسنیم

وجود مبارک امام سجاد(سلام الله علیه) طبق روایتی که از آن حضرت نقل شده است، فرمود در فضل علوم الهی همین بس که ذات اقدس الهی علما را با ملائکه یکجا ذکر می‌کند. [13] در اوایل سوره مبارکه «آل عمران» فرمود: ﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ﴾، [14] این استدلال امام سجاد(سلام الله علیه) است. فرمود از اینکه ذات اقدس الهی علما را با ملائکه کنار هم در ذیل نام مبارک خود ذکر می‌کند، این فضل عالمان دین است.

پس این چهار قسم را قرآن کریم مشخص کرد. قرآن هم بارها ملاحظه فرمودید کتاب ادب محض است، نمی‌خواهد کسی را تحقیر کند، یک کتاب تحقیق است. نشانه‌اش هم این است که در قیامت اینها به چه صورت درمی‌آیند! باطن افراد به چه صورت درمی‌آید، همین است. پس این را اخلاق دارد می‌سازد. اخلاق سازنده است. وقتی انسان را ساخت، جامعه را هم می‌سازد که جامعه برین می‌شود. در عصر ظهور حضرت می‌گویند چقدر با هم مهربان هستند، مشکلات یکدیگر را حل می‌کنند، چون جامعه، جامعه انسانی است، چون همین عقل عملی مثل عقل نظری بالا آمده است. قلم/ ۴/ تسنیم

وجود مبارک حضرت امیر آن‌طور که در نهج البلاغه است، فرمود من کرائم اخلاق را به شما نشان دادم: «أَرَأَيْتُمْ كَرَامِ الْآخِلَاقِ مِنْ نَفْسِي»، [17] اخلاق را به شما نشان دادم، ما چهارده نفر یکسان هستیم؛ منتها وجود مبارک حضرت پیشاپیش است. «أَنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَ بَنِينَ»، این جنون است. «إِذَا تَنَلَى عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ»، این چهار گروه را ذات اقدس الهی همه اینها را یکی، پس از دیگری تبیین کرده است، فرمود در مثل آنها ﴿كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ﴾؛ مثل کلب ﴿كَمَثَلِ الْكَلْبِ﴾ است، الآن اینها که فقط تمام روز تمام تلاش و کوشش آنها این است، تمام این کارخانه‌های اسلحه‌سازی سه شیفته دارند کار می‌کنند تا آدم بکشند. این در قیامت به چه صورت محشور می‌شود؟ غیر از درندگی چیزی دیگر که نیست یا آن که دارد دسیسه می‌کند و حيله می‌کند. ﴿شَيَاطِينِ الْإِنْسِ﴾ به چه کسی می‌گویند؟ همین‌ها هستند. این اصل کلی که از حضرت امام صادق و امام کاظم و سایر ائمه رسیده است که «عَلَيْنَا إِلقاءُ الْأَصُولِ وَ عَلَيْنَا التَّفْرِيعُ» [18] فرمود ما آن اصول کلی را می‌گوییم، شما استنباط کنید. این اجتهاد که تنها مربوط به احکام فقهی نیست. فرمود: «عَلَيْنَا إِلقاءُ الْأَصُولِ وَ عَلَيْنَا التَّفْرِيعُ». یک بیان نورانی را امام سجاد در ﴿شَهِدَ اللَّهُ﴾، فرمود، ما از آن چه می‌فهمیم؟ خصوص همین را می‌فهمیم یا استنباط می‌کنیم مطالبی را؟ فرمود در فضل علم همین بس که ذات اقدس الهی علما را با ملائکه ذکر کرد؛ اما اگر در بعضی از جاها ما دیدیم که خدای سبحان برخی‌ها را با حیوانات ذکر می‌کند، از این چه می‌فهمیم؟ فرمود ما این مال‌ها را به شما دادیم، این نعمت‌ها را به شما دادیم: ﴿كُلُوا وَ ارْعُوا أَنْعَامَكُمْ﴾؛ [19] یک قدر خودتان بخورید، یک قدر به این حیوانات خود بدهید. این را آن مالدار باید بفهمد که اگر در همین مسیر دارد زندگی می‌کند، با آن رفیقش یکی است: ﴿كُلُوا وَ ارْعُوا أَنْعَامَكُمْ﴾، یک: ﴿مَتَاعًا لَكُمْ وَ لِأَنْعَامِكُمْ﴾، [20] دو. اینها را باید بفهمد. آن اختصاصی که ندارد که وجود مبارک امام سجاد فرمود علما با ملائکه یکجا ذکر شدند. حالا اگر دامداری که هیچ خبری از خیر در او نیست، فقط به فکر بطن است، این با آن دامش چه فرق می‌کند؟ فرمود: ﴿كُلُوا وَ ارْعُوا أَنْعَامَكُمْ﴾، ﴿مَتَاعًا لَكُمْ وَ لِأَنْعَامِكُمْ﴾؛ یعنی او باید بفهمد.

سوگند یاد می‌کند: ﴿وَ أَنْتَ تَعْلَى خَلْقٍ عَظِيمٍ﴾ این است. ما باید بدانیم که این عقیده و این عمل به تدریج دارد ما را می‌سازد. انسانیت انسان به دست خود انسان است. در قیامت یک عده واقعاً انسان محشور می‌شوند؛ منتها این مشکل باید حل بشود که اگر به صورت انسان دربیایند، این ﴿كُونُوا قَرَدَةً حَاسِنِينَ﴾، [21] این مسخ است، این حیوان نشد، به صورت حیوان درآمد. آیا این‌طور است که انسان به صورت بوزینه مسخ می‌شود؛ یعنی به صورت بوزینه درآمد نه مسخ بشود؟ یا نه، واقعاً بوزینه می‌شود؟ اگر واقعاً بوزینه شد که عذاب ندارد برای او. الآن بوزینه تمام لذت‌هایی که آهو و تیهو در زندگی دارند، بوزینه‌ها هم دارند. شرم نیست، خجالت نیست، عذاب نیست؛ اما تمام

درد این است که «انسان قرده»؛ لذا درد می کشد، عذاب می کشد، می فهمد که بوزینه شد و عذاب هست و شرم هست. نه اینکه این مسخ بشود و بوزینه بشود. انسانی که به صورت حیوان محشور می شود، این طور نیست که انسانیتش برود کنار، آن حیوانیت دربیاید که این بشود کلب! کلب چه غذایی دارد؟ الآن مثل سایر حیوانات لذت می برد از زندگی، ولی «انسان کلب»؛ یعنی فصل اخیر او «ناطق» است در دنیا، فصل اخیر او در قیامت «کلب» است؛ «سبع» است، این طور است. آن وقت این به این صورت که باشد، دیگر عذاب الیم برای او خواهد بود و راهی هم ندارد برای تغییر. از آن به بعد دیگر جا برای تغییر نیست؛ لذا تمام کارها در همین جا مطرح است. قسمت ۴/ قلم/تسنیم

مقام و کرامت انسان

قرآن کریم برای انسان حرمتی قائل شد که برای موجودات دیگر آن حرمت را قائل نشد. درباره انسان فرمود او خلیفه من هست، موجود دیگری اگر بتواند خلافت «الله» را به عهده بگیرد، یقیناً ذات اقدس الهی انسان را خلیفه قرار نمی داد، پس در بین افراد بشر کسانی پیدا می شوند که لیاقت خلافت الهی را دارند که ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ [2] با اینکه ملائکه فراوانی در نظام هستی جزء مدبرات امر هستند؛ اما خلافت الهی فقط برای انسان است، این اصل اول.

این اصل این است که تمام ساختار نظامی سپهری را مسخر انسان قرار داد؛ یعنی زمین با همه گستره های آن، دریاها با همه وسعت و موجودات دریا، آسمان با همه کواکب سیار و ثابت آن، همه این سیاه چاله های آن، همه اینها را مسخر انسان قرار داد؛ یعنی به انسان گفت همان طوری که در زمین می توانید زندگی کنید و از زمین بهره ببرید، می توانید از کرات دیگر هم بهره ببرید، چون همه اینها را من برای شما مسخر کردم. از شما ساخته نیست که نظام سپهری را تسخیر کنید؛ اما خدا این نظام را برای شما مسخر کرده است: ﴿سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ﴾ [3] امروز اگر ما ماهواره فرستادیم و در یک مداری قرار گرفت و در بقیه راه موفق نشد، هیچ نباید نگران باشیم، فردا می توانیم بهتر از این بسازیم به کل این نظام راه پیدا کنیم، فرمود برای شما مسخر کردم. این طور نیست کسی بگوید من نمی توانم به فلان کره دسترسی پیدا کنم. چیزی در آسمان و زمین نیست، مگر اینکه سفره ای است که برای انسان پهن شده است. این چه موجودی است؟! مگر می شود گفت ما نمی توانیم کره مریخ را، کره فلان را، آن ستاره های کشف نشده را مهار کنیم؟! این ممکن نیست. فرمود شما آن توان را دارید. حالا بعضی با معجزه حساب دیگری دارد؛ ولی از راه علمی برای شما هست. تنها سواری اسب نیست که ما وقتی سوار اسب شدیم، می گوئیم: ﴿سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ﴾ [4] این جزء مستحبات رکوب دابه است. یکی از سنن اسب سواری این است که آدم وقتی سوار مرکوب شد، بگوید: ﴿سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ﴾، اینکه منحصر نیست، در اتومبیل هم همین مستحب هست، در هواپیما هم همین مستحب است، در ماه بر هم همین مستحب است که آدم وقتی سوار یک مرکب و مرکوبی شد، دریایی و صحرائی بگوید: ﴿سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ * وَإِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ﴾ که این جزء مستحبات است، اینکه گفتند شما وقتی سوار اسب شدید، بگوئید اینکه تعیین نیست، این تمثیل و بیان «احد المصادیق» است، اگر در کشتی سوار می شوید، مستحب است، در اتومبیل سوار می شوید، مستحب است، در هواپیما سوار می شوید، مستحب است. در ماه بر سوار شدید مستحب است: ﴿سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ﴾. قسمت ۶/ معارج/تسنیم

«أحسن الخلق» است، برای اینکه او می تواند «خلیفة الله» باشد، همین سوره مبارکه «احزاب» فرمود قدر انسان را بدانید، انسان به جایی می رسد که ذات اقدس الهی و ملائکه الهی بر او صلوات می فرستند، تنها در مورد پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نیست. آن آیه ﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ [22] که در سوره مبارکه «احزاب» است، در همان سوره می فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ﴾ [23] کم مقامی است؟! خدا بر مؤمنین، بر شما صلوات می فرستد. ملائکه خدا بر مؤمنین صلوات می فرستند، این برای کسی است که در جهاد پیروز شد. این شده متمدن! این شده پیشرفت اسلامی! تمدن اسلامی. قسمت ۵/ معارج/تسنیم

به هر حال سرانجام رحمت الهی است، چون کسی که - خدای ناکرده - کافر مطلق باشد، در کلّ نظام کم است. یک عده هستند که می‌گویند: ﴿غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا﴾، [33] گاهی معصیت می‌کنند، گاهی اطاعت می‌کنند. اینها یا در دنیا مشکلاتی می‌بینند، پاک می‌شوند یا در برزخ مشکلی می‌بینند، حلّ می‌شود یا در ساهره معاد مشکل می‌بینند، حلّ می‌شود و اگر نشد، بخشی ممکن است در قیامت عذاب ببینند، حلّ بشود؛ ولی «آخر الامر الی الجنة» است. ما مخلّد در نار در بین این همه جمعیت یک گروه کمی داریم. وقتی شما ابد را حساب کنید؛ مثلاً حالا در دنیا میانگین سن حالا هفتاد یا هشتاد سال حساب کنید، اگر کسی کلّ هفتاد هشتاد سال را یک ماه مریض باشد، این اصلاً به حساب نمی‌آید. غالباً در صحت بود. اکثر مردم، در اکثر احوال در صحت هستند. اگر کسی هم این ایام را در دنیا یا در برزخ یا در ساهره معاد مثلاً مقداری هم عذاب در قیامت ببیند، نسبت به آن ابدی که مورد عنایت الهی است، اصلاً قابل قیاس نیست تا ما بگوییم پس اگر این طور است ﴿أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ﴾ [34] هستند، «اکثرهم کذا، اکثرهم کذا»، پس رحمت الهی چه شد؟! رحمت الهی را وقتی انسان به پشت‌بام خلقت می‌رود و ابد را نگاه می‌کند همه این زحمات، حتی چند قرنه هم نسبت به آن ابد قابل قیاس نیست:

از رحمت آمدند و به رحمت روند باز * * * من رحمةٌ بدا و الی ما بدا یعود

گر و عده دوزخ است و یا خلد غم مخور * * * بیرون نمی‌برند تو را از دیار دوست [35]

حالا آن که کافر، مثل ابولهب و امثال آن بود، در عالم انگشت‌شمار بیشتر نیستند. آن کسی که عنود باشد در برابر دین، این چنین در برابر وحی بایستد، اندک هستند. معصیت کاری که ﴿غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا﴾، به اندازه‌ای که معصیت کردند، رنج می‌بینند، بعد - إن شاء الله - مشمول رحمت الهی می‌شوند! قسمت ۵ / معارج/تسنیم

چرا ﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ﴾؟ [20] انسانی که از یک نطفه: ﴿أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِنْ مَنِيِّ يَمَنِ﴾، [21] چگونه شد که این کریم شد؟ اینکه ﴿أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِنْ مَنِيِّ يَمَنِ﴾، این بشود کریم؟ ﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ﴾؟ یا این چون خلیفه کریم است می‌شود کریم؟ چون انسان خلیفه الله است و خلیفه عزیز و کریم است می‌شود کریم. خلیفه و جانشین کریم چه کار باید بکند؟ باید حرف مستخلف عنه خودش را بزند. حالا اگر یک وزارتخانه کسی وزیر شد، کسی قائم مقام وزیر شد؛ از طرف او دارد امضا می‌کند امضای او هم مؤثر است. اگر از طرف او امضا می‌کند باید کار او را بکند. اگر کسی خلیفه الله شد باید چه کار بکند؟ باید حرف مستخلف عنه را بزند. اگر حرف مستخلف عنه را نزد، غاصبانه دارد زندگی می‌کند؛ لذا فرمود: ﴿أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ﴾. همین ﴿لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ﴾ را می‌گوید، پس چه کسی را می‌گوید؟ این بنی آدمی که ذات اقدس الهی او را آورد روی صندلی نشانند گفت تو جانشین من هستی در زمین، حرف مرا بزن! این آنجا نشسته حرف خودش را زده است، همین‌ها را گفته: ﴿كَالْأَنْعَامِ﴾. ما که دو تا انسان در عالم نداریم، انسان همین‌ها هستند. یک عده را بُرد بالا بالاتر از فرشته قرار داد؛ یک عده فرمود ما همه کرامت‌ها را برای او فراهم کردیم، گفتیم اینجا بنشین حرف مرا بزن، حرف من هم در کتاب و سنت اهل بیت است. جای دیگر ما حرفی نداریم، حرم من شما را آزاد می‌کند. این آمده اینجا نشسته، سفره کرامت نشسته، حرف خودش را زده است. هر چه که میل خودش بود، این کار را کرده است، همین ﴿لَقَدْ كَرَّمْنَا﴾، تبدیل می‌شود به ﴿أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ﴾. قسمت ۱۸ / مجادله/تسنیم

﴿أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ﴾ مگر باور ندارید از یک آب بی‌ارزش گندیده خلق شدید، این در بخش پایانی سوره مبارکه «قیامة» گذشت که ﴿أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِنْ مَنِيِّ يَمَنِ﴾ [9] که آنجا گذشت؛ بعد هم فرمود حسابتان جمع باشد پدر کارهای نیست مادر کارهای نیست چه اینکه در همان سوره مبارکه «واقعه» فرمود کشاورز کارهای نیست اینها اسبابی هستند که حرکت و جابجایی ماده را تا حدودی به عهده دارند اما آنکه حیات بخش است که اینها نیستند. در بخش کشاورزی فرمود از کشاورز چه ساخته است؟ این بذر را از انبار به مزرعه می‌آورد همین! اینکه کشاورزی نیست اینکه زرع نیست این حرث است ﴿أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ * أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ﴾ [10] ببینید کاملاً سؤال و جواب فرق کرده است. فرمود کار کشاورز حرث است نه زرع ﴿أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ * أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ﴾ شما

کارتان حرث است یعنی این گندم را جابجا می‌کنید؛ اما کار ما زرع است زرع این است که مرده را روح می‌دهیم، این گندم بیجان را زنده می‌کنیم هم ریشه به آن می‌دهیم برود درون خاک، هم خوشه به آن می‌دهیم بیاید بیرون خاک، این می‌شود زرع، ما می‌شویم زارع؛ ﴿أَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ﴾ ما زارع هستیم. در همان سوره راجع به خلقت انسان چه می‌گوید؟ می‌گوید کار پدر امان است؛ امان یعنی «نقل المنی من موضع الی موضع» همین! ﴿أَفَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ * وَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ﴾ این که مرده را زنده می‌کند خداست، کار پدر امان است «نقل المنی من موضع الی موضع آخر». فرمود مگر برای شما ثابت نشد؟ مگر شما این را قبول نکردید؟ خدایی که همه این کارها را کرد و شما قبول دارید دوباره مرده را زنده می‌کند این مشکلی ندارد. ﴿أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ مِنْ مَّاءٍ مَهِينٍ﴾ ما خالقیم پدر مُنی است. ﴿فَجَعَلْنَاهُ فِي قَرَارٍ مَكِينٍ﴾ زهدان مادر هم آماده است که این امانت را بروراند ما هم تنظیم کردیم، چه موقع این نطفه علقه می‌شود چه موقع مضغه می‌شود چه موقع جنین می‌شود چه موقع عظام می‌شود چه موقع ﴿فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا﴾ می‌شود، چه موقع تحوّل دیگر در او ایجاد می‌کنیم ﴿أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ﴾ [11] اینها کار ماست. پس کار پدر امان است، یک؛ اندازه‌ای که چند ماه بماند و چند ماه شیر بخورد که ﴿وَحَمَلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا﴾، [12] دو؛ همه این کار را ما کردیم ﴿فَبِنِعْمِ الْقَادِرُونَ﴾؛ ما مهندس خوبی هستیم اندازه گیر خوبی هستیم قدر و قدر خوبی به دست ماست؛ آن وقت شما چه مشکلی دارید که دوباره ما اینها را زنده بکنیم.

پس ﴿أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ مِنْ مَّاءٍ مَهِينٍ﴾ برای یک عده برهان است برای یک عده جدال أحسن. جدال بودن یا برهان بودن به این است که آن مقدمه‌ای که در قیاس مأخوذ است با کدام صبغه أخذ بشود؟ همین معنا اگر نسبت به ملحد باشد می‌شود برهان، همین معنا نسبت به مشرک باشد می‌شود جدال؛ برای اینکه مشرک قبول دارد که ﴿لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولَنَّ اللَّهُ﴾ قبول دارد آن مقدمه‌ای که مقبول طرف است اگر محور استدلال قرار بگیرد می‌شود جدال أحسن اگر مقبول او نیست ولی معقول هست می‌شود برهان. فرمود ﴿إِلَى قَدِيرٍ مَعْلُومٍ * فَقَدَرْنَا فَنِعْمَ الْقَادِرُونَ﴾ ما تمام این اعضا و جوارح را از یک تکه آب درست کردیم؛ چشم درست کردیم که با بیانات نورانی حضرت امیر با آن هفت پرده و مانند آن دارد می‌بیند که محیر العقول است، [13] گوش درست کردیم قلب درست کردیم اعضا و جوارح درست کردیم همه را از آب درست کردیم و تازه اینها زمینه است برای ﴿أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ﴾ که ﴿فَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ﴾. پس ما هم اندازه‌گیر خوبی هستیم هم قدری داریم هم قدرتی داریم ﴿وَيَلِّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ﴾ وای به حال کسی که صحنه قیامت را تکذیب کند! قسمت 5/مرسلات/تسنیم

می‌فرماید این عذاب در روزی واقع می‌شود که تحت قدرت خدایی است که خدا دارای معارج است؛ یعنی درجات فراوانی لازم است تا انسان به بارگاه الهی بار یابد؛ البته تا آنجا که مقدور موجود ممکن است. معارج بودن یعنی معراج داشتند، جای عروج داشتن، برای دیگران از راه «الصَّلَاةِ مِعْرَاجَ الْمُؤْمِنِ»، [5] ممکن است؛ منتها مستحضر هستید این تمثیل است و نه تعیین. همان طوری که «الصَّلَاةُ قُرْبَانُ كُلِّ تَقِيٍّ» [6] تمثیل است و نه تعیین، چه اینکه درباره زکات هم همین تعبیر لطیف آمده؛ [7] یعنی هر انسان با تقوا بخواند متقرب «الی الله» بشود، از راه عبادت است. عبادت بخشی از آن صلوات است، بخشی از آن زکات است، بخشی از آن جهاد «فی سبیل الله» است و هكذا. «الصَّلَاةُ قُرْبَانُ كُلِّ تَقِيٍّ»؛ منتها حالا صلوات از آن جهت که «فَإِنْ قِيلَتْ قِيلَتْ مَا سَوَّاهَا»، [8] این روشن‌تر و شفاف‌تر و بیشتر مطرح است. عروج هم همین‌طور است اگر «الصَّلَاةُ مِعْرَاجَ الْمُؤْمِنِ»، «الصَّلَاةُ عَمُودُ الدِّينِ» [9] است همه عبادت‌ها معراج مؤمن است. ملائکه هم عروجی دارند در عین حال که موجود برترند و مثل انسان مکلف نیستند؛ اما بارگاه رفیع عروج پیدا کنند، خیلی طول می‌کشد. هم این ظرف ﴿كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ﴾ می‌تواند ظرف معاد باشد هم می‌تواند ظرف عروج فرشته‌ها به قرب الهی باشد. در چنین روزی انسان‌ها اگر مؤمن باشند، این معراج را در دنیا یکی، پس از دیگری طی می‌کنند، چون بعد از دنیا دیگر جا برای تکامل نیست، فقط ظهور این کمالات است. در بخش‌هایی از قرآن کریم در سوره «انفال» و در سوره «آل عمران» است با تفاوتی، هر وقتی که آیات الهی نازل می‌شود، برای مؤمنان «زادتهم درجات»، چون «زادتهم درجات» این درجات را پیدا می‌کنند، بعد از این نوبت به آیه ﴿لَهُمْ دَرَجَاتٌ﴾ [10] می‌رسد. اگر در این ﴿لَهُمْ دَرَجَاتٌ﴾ تکامل پیدا کردند، نوبت به آیه ﴿هُم دَرَجَاتٌ﴾ [11] می‌رسد.

پس «فها هنا مراتب ثلاث»: یکی ﴿زَادَتْهُمْ إِيمَانًا﴾ [12] است، یکی کار کردن روی این ﴿زَادَتْهُمْ إِيمَانًا﴾ می‌شود ﴿لَهُمْ دَرَجَاتٌ﴾. یکی کار کردن روی ﴿لَهُمْ دَرَجَاتٌ﴾ می‌شود: ﴿هُمْ دَرَجَاتٌ﴾. این طور نیست که در آیه ﴿هُمْ دَرَجَاتٌ﴾ «لام» محذوف باشد «کما ذهب اليه بعض» [13] خود شخص می‌شود درجه. خود شخص می‌شود ایمان. خود شخص می‌شود بهشت. که ﴿هُمْ وَ الْجَنَّةُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا﴾، [14] می‌شود یک، یا اما اگر از مقربین باشد ﴿فَرُوحٌ وَ رِيحَانٌ﴾، [15] دو. همان طوری که - معاذالله - خود ظالم می‌شود هیزم: ﴿وَ أَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا﴾؛ [16] دفعتاً گُر می‌گیرد، بهشتی هم، هم روح می‌شود هم ریحان، البته ﴿جَنَاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾ [17] هم به انتظار اوست.

غرض این است که این سه مرحله ﴿زَادَتْهُمْ إِيمَانًا﴾، ﴿لَهُمْ دَرَجَاتٌ﴾، ﴿هُمْ دَرَجَاتٌ﴾، در طول هم هستند. همان طوری که فرشته‌ها در معارج الهی رشد می‌کنند، مردان الهی هم در درجات ایمانی رشد می‌کنند که می‌شود: «هم درجه»، و گرنه درجات اعتباری که نیست که مثلاً فلزی که بردوش کسی است، فلان درجه را دارد. خود شخص می‌شود درجه، حالا این روز را ذات اقدس الهی معرفی کرد، فرمود: شما صابر باشید. یک روز قطعی است و هیچ هم به استهزای اینها که می‌گویند: ﴿فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حَجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ إِنَّا بِعَدَابِ أَلِيمٍ﴾، گوش ندهید. قسمت ۲/ معارج/ تسنیم

کمک به فقرا را ملاحظه کردید که جزء احکام بین المللی اسلام است؛ یعنی اسلام یک سلسله احکام محلی دارد؛ مثل نماز و روزه و اینها، یک سلسله احکام منطقه‌ای دارد که مخصوص موحدان است؛ اعم از مسلمان و یهودی و مسیحی و اینها مثل جزیه و امثال جزیه، یک سلسله احکام بین المللی دارد که مخصوص جامعه انسانیت است، ولو کافر هم باشد به هر حال اینها را باید انجام بدهد. در سوره مبارکه «یس» می‌بینید قرآن انتقاد می‌کند و می‌گوید که اینها مشکل فقرا را حل نمی‌کنند، کفار در قیامت معذب هستند، چرا؟ برای اینکه اینها در دنیا مشکل فقرا را حل نکردند. در سوره مبارکه «یس»، ﴿وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾، [6] اگر خدا به آنها بدهد! ببینید کمک به فقرا نظیر زکات و اینها نیست که مخصوص مسلمین باشد. این جزء احکام بین المللی مسلمانان است که انسان چه مسلمان چه کافر باید به فقیر کمک بکند. در چند جای قرآن کریم دارد که اینها گرفتار عذاب می‌شوند، برای اینکه می‌گویند: ﴿لَمْ نَكُ نَطْعِمُ الْمِسْكِينَ﴾، [7] یک؛ نه تنها کمک نمی‌کردند، بلکه تشویق هم نمی‌کردند، پس معلوم می‌شود که ما دو تا کار باید بکنیم: یکی خود کمک، یکی دیگران را تشویق کنیم. فرمود: ﴿يَحْضُ عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينَ﴾، «حض»؛ ترغیب، تشویق. این کفار چون دیگران را تشویق نمی‌کردند به کمک به فقرا، باید بسوزند. معلوم می‌شود این حکم برای همه هست؛ یعنی کفار در این فروع هم مثل اصول مکلف هستند و ترغیب به رفع نیاز نیازمندان هم جزء تکالیف است. قسمت ۹/ حاقه/ تسنیم

مشرکین چه در سوره مبارکه «مدثر» چه در سایر سوره این بود که ما به فقرا کمک نمی‌کردیم: ﴿لَمْ نَكُ نَطْعِمُ الْمِسْكِينَ * وَ كُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ * وَ كُنَّا نَكْذِبُ بَيَوْمِ الدِّينِ﴾، ما نه تنها کمک نمی‌کردیم، تشویق هم نمی‌کردیم. تشویق نمی‌کردیم، معلوم می‌شود که مکلف به فروع هستند. ﴿وَ كُنَّا نَكْذِبُ بَيَوْمِ الدِّينِ﴾، [10] در سوره مبارکه «مدثر» که نشان می‌دهد اینها به فروع هم مکلف هستند؛ نظیر اصول همین است. در سوره مبارکه «قیامت» این بود، فرمود: ﴿فَلَا صَدَقَ وَ لَا صَلَّى * وَ لَكِنْ كَذَّبَ وَ تَوَلَّى﴾، [11] «کذب»؛ تکذیب، کفر است. اینها اهل تکذیب بودند، قبول نکردند. نماز نمی‌خواندند، صدقه هم نمی‌دانند. معلوم می‌شود به فروع هم مکلف هستند. آنجا هم همین طور بود. ﴿لَمْ نَكُ نَطْعِمُ الْمِسْكِينَ﴾ بود، ﴿لَا يَحْضُ عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينَ﴾ بود، ما تشویق نمی‌کردیم بود، ما مسکین را کمک نمی‌کردیم بود، ﴿وَ كُنَّا نَكْذِبُ بَيَوْمِ الدِّينِ﴾. بنابراین معلوم می‌شود که تکلیف حتی در مسئله اطعام فقرا، جزء مشترکات بین مسلمان و غیر مسلمان است. قسمت ۹/ حاقه/ تسنیم

درباره انسان‌شناسی؛ فرمود انسان مسافر است در دوران آزمون است کسی که در دوران آزمون است هرگز کارنامه نهایی را به او نخواهند داد فرمود انسان تا نفس می‌کشد در هر زمان در هر زمین هر حادثه‌ای که برای او پیش می‌آید، چه فرح‌بخش باشد چه اندوه‌بار، آزمون الهی است. در سوره مبارکه «فجر» که قبلاً گذشت فرمود: ﴿فَمَا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ * وَآمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ﴾؛ [10] انسان مال‌دار مبتلای به ثروت است، انسان بی‌مال مبتلا به فقر است، انسان سالم مبتلا به سلامت است، انسان بیمار مبتلا به مرض است، انسانی که در مسیر است مبتلا به هدایت است، انسان گم‌شده مبتلا به ضلالت است؛ همه اینها آزمون الهی است تا انسان از این نعمت چگونه بهره‌برد و از نعمت چگونه برهد. پس انسان دائماً در امتحان است لذا دائماً در کبَد است.

بیاناتی که در روایات ما آمده که «دَارُ بِالْبَلَاءِ مَحْفُوفَةٌ» [11] همین است؛ اگر کسی رئیس شد و اگر کسی مرنوس شد هر دو ممتحن هستند، اگر کسی متمکن شد و اگر کسی متضرر شد هر دو در امتحان هستند، چیزی غیر از امتحان نیست؛ پس انسان تا نفس می‌کشد در کلاس امتحان نشسته است بنابراین ﴿فِي كَيْدٍ﴾ است در مکابده است در رنج است در تلاش و کوشش است که از عهده امتحان به خوبی برآید، این جواب قسم است ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَيْدٍ﴾. برخی‌ها یک خدمات کوتاهی کردند و دلشان می‌خواست به مجرد یک مختصر خدمت، چندین برابر شهرت پیدا کنند تکاثری دام‌گیرشان بشود خیر فراوانی ببینند و مانند آن. فرمود آن که منکر معاد است خیال می‌کند که ﴿يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ﴾؛ [12] این یکی، وقتی وارد بوستانی شد برابر آیه سوره «کهف»: ﴿مَا أَطْنُ أَنْ تَبِيدَ هَذِهِ أَبَدًا﴾؛ [13] «بَاد»؛ یعنی «هلک». «تبید»؛ یعنی «تهلک»؛ من هیچ فکر نمی‌کنم این بوستان و این باغ و این مزرعه از بین برود این خیال را داشت؛ می‌فرماید که خیال کرد کسی او را در توان خود نمی‌گیرد، این یک؛ و یا نمی‌بیند دو؛ می‌فرماید ما مهم‌ترین و ظریف‌ترین و دقیق‌ترین کارهای علمی را درباره او انجام دادیم او را با این امور مجهز کردیم؛ لذا از تمام نفی و اثبات او باخبر هستیم. ﴿أَلَمْ تَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ﴾ دو چشم دادیم، با یک چشم همه مشکلات دیدنی حل نمی‌شود، دو چشم سالم به او دادیم آن پرده‌ها، آن آب‌ها، آن رقیقه‌ها آن رنگ‌ها را تنظیم کردیم تا او ببیند. ﴿وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ﴾؛ برای اینکه سخن بگوید زبان دادیم، زبان بدون لب قدرت بر گفتگو ندارد. این «شَف» آن «هَاء» حذف شد جمع «شَفَه» شفا هست ولی در نسبت نمی‌گویند شفاهی، می‌گویند شَفَهی. این «هَاء» برای سهولت در تعبیر افتاده است و این «شَفَه» شفیه بوده که «هَاء» افتاد. اگر لب نباشد سخن گفتن ممکن نیست اگر زبان نباشد سخن گفتن ممکن نیست اگر زبان نباشد سخن گفتن ممکن نیست؛ برای گویایی انسان زبان و دو لب لازم است. ﴿وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ﴾ تا او سخن بگوید؛ البته ابزار کار را در سوره مبارکه «الرحمن» بیان کرد که او ﴿عَلَّمَهُ الْبَيَانَ﴾؛ [14] بیان غیر از حرف زدن است ممکن است کسی حرف بزند ولی بیان نباشد. بهیمة را بهیمة می‌گویند، برای اینکه حرفش مبهم است برای ما مبهم است البته! انسانی که حرفی برای گفتن ندارد ﴿أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ﴾ [15] است او بیان ندارد او مبهم است. این ﴿وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ﴾ درباره بدن است، آن ﴿الرَّحْمَنُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ * عَلَّمَهُ الْبَيَانَ﴾ [16] مربوط به روح اوست. قبلاً هم بازگو شد که ما گوش داریم که عضو بدن است، سامعه داریم که نیروی روح است، چشم داریم که عضو بدن است باصره داریم که نیروی روح است؛ لذا در فقه دیه اینها فرق می‌کند اگر کسی باصره کسی را از بین برد یک دیه مشخص دارد، چشم او را از بین برد دیه مخصوص دارد، اگر کسی سامعه کسی را از بین برد یک دیه مشخص دارد کسی اُذن و گوش کسی را از بین برد دیه محدودی دارد.

می‌فرماید ما اتمام حجت کردیم کسی بی‌حجت و بی‌دلیل به جهنم نمی‌رود. ما حق را گفتیم: ﴿تَبَيَّنَ الرَّشْدُ مِنَ الْغَيِّ﴾ [3] را گفتیم، آن وقت ﴿فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ﴾ [4] در نظام تکوین جبری نیست: ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ﴾ [5] اما راه جهنم مشخص است راه بهشت مشخص است. در نظام تکوین و تشریح الا و لا بد ما یک واجب و حرامی داریم، یک بد و خوبی داریم. اما انسان آزاد آفریده شده، مختار است، این هم چاله، این هم راه، این هم صراط، آن هم بیراهه. انسان در انتخاب راه آزاد است نه اینکه هر دو راه برای او یکسان

است. یکی راه خطر است، یکی راه نجات. انسان آزاد است، کمال هم در آزادی انسان است که انسان آزادانه راهی را انتخاب بکند. فرمود ما به اینها می‌گوییم راهنمایی هم کردیم. ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا﴾، به سوء اختیار خودشان، ﴿عَذَابُ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ﴾؛ چون ﴿فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ﴾، این اباحه‌گری را تصدیق نمی‌کند، آن ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ﴾ معنایش این نیست که اباحه‌گری است هر کس هر راهی را خواست برود، اینکه نیست؛ چه راه حق چه راه باطل. انسان الا و لابد باید راه حق را برود که سعادت در آن است. اما هر راهی را که می‌رود آزادانه خودش انتخاب می‌کند. ملک/تسنیم

اینکه در این حدیث شریف می‌فرماید که بعضی از بندگان مرا جز فقر اصلاح نکند، اگر از آنها فقر را بگیرند هلاک میشوند، و همینطور بعضی با غنا و بی‌نیازی اصلاح شوند و بدون آن هلاک شوند، از آن معلوم میشود که هرچه حقتعالی به مؤمنین مرحمت می‌فرماید، از غنا و فقر و صحت و سقم و امنیت و وحشت و دیگر امور، برای اصلاح حال مؤمنین و تخلیص حالت قلوب آنهاست. و این حدیث شریف منافات ندارد با احادیث کثیره‌ای که وارد است در باب شدت ابتلای مؤمنین به افسقام و اوجاع و فقر و فاقه و سایر بلیات، زیرا که حقتعالی به رحمت و واسع و فضل عمیم خود مثل یک طیب معالج و پرستار عطف است که هر کس را بطوری از دنیا پرهیز میدهد گاهی به یکی ثروت میدهد و در عین حال به حسب شدت و ضعف و کمال و نقص ایمان او را مبتلا به بلاهای دیگر میکند، بلکه ثروت و غنا را برای او طوری محفوظ به بلیات میکند که او را از دنیا و حب او منصرف می‌کند. مزاج این شخص طوری است که اگر او را فقیر کند، به واسطه آن که سعادت را در مال و منال شاید می‌بینند و اهل دنیا را سعید میدانند، متوجه به دنیا میشود و در تحصیل آن به هلاکت ابدی می‌افتد. ولی وقتی آن را در دسترس او گذاشت و برای شایسته نشدن آن محفوظ کرد آنرا به زحمات و صدمات خارجی و داخلی، از دنیا منصرف شود.

پس خدایتعالی گاهی مؤمنین را به فقر مبتلا میکند و آنها را اصلاح میکند و قلوب آنها را از دنیا منصرف می‌فرماید و دلداری از آنها مینماید، و گاهی به غنا و ثروت مبتلا میکند و درحین حال که انسان گمان میکند در عیش و نوش دنیا وسور و سرور هستند آنها در فشار و زحمت و ابتلا- و مصیبت گرفتارند. و در عین حال منافات ندارد که فضل فقرای مسلمین پیش حقتعالی نیز بیشتر باشد، چنانچه از روایات معلوم شود.

کار انسان هر چه را ذات اقدس الهی به انسان بدهد، مادامی که انسان در دنیا هست این سند فخر نیست، این آزمایش الهی است. این بیان نورانی حضرت امیر از متقنات و محکمتات بیان آن حضرت است که «إِنَّ الْغَنَى وَالْفَقْرَ بَعْدَ الْعَرْضِ عَلَى اللَّهِ»؛ [7] چه کسی توانگر است و چه کسی تهی دست است؟ در یوم حساب معلوم می‌شود، آن روز هر کس به پاداش خوب خود رسید یک واقعیت است؛ اما الآن خدای سبحان هر چه به هر کس می‌دهد امتحان است. اگر قدرت به کسی داد امتحان است و اگر قدرت به کسی نداد آزمون است، این یک مطلب. سلامت امتحان است، بیماری امتحان است؛ منتها ما عادت کردیم بیماری را ابتلا می‌دانیم، ولی سلامت را ابتلا نمی‌دانیم، ولی در فرهنگ قرآن برابر آیه سوره «فجر» آن که در بیمارستان بستری است او مبتلا به مرض است، آن که در کارگاه خود مشغول کار است یا در پژوهشکده مشغول تحقیق است یا در مدرسه‌ها مشغول درس و بحث است او مبتلا به سلامت است، «مبتلا»؛ یعنی ممتحن. سوره مبارکه «فجر» این است که فرمود ﴿فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ﴾ [8] ما بعضی‌ها را سالم قرار می‌دهیم، این مبتلا به سلامت است؛ یعنی ممتحن به سلامت است، در کلاس امتحان نشسته است، این می‌گوید خدا مرا گرامی داشت یا مالی به او می‌دهیم، قدرتی به او می‌دهیم، منزلتی به او می‌دهیم، تمکینی به او می‌دهیم، او می‌گوید خدا مرا گرامی داشت و اگر کسی را به جهت مقابل او امتحان کردیم، می‌گوید خدا مرا اهانت کرد: ﴿وَإِنَّمَا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ﴾ * [9] این دو تا فرضیه را ذکر می‌کند، بعد هر دو را نفی می‌کند، می‌فرماید: ﴿كَلَّا﴾. ما اگر به کسی نعمت دادیم، او را تکریم نکردیم، او را امتحان کردیم. تکریم در قیامت است، برای اینکه معلوم نیست که او از این نعمت چگونه استفاده می‌کند، او از این قدرت چگونه استفاده

می‌کند! پس هر چه را خدا به ما داد آزمون است و هر چه را هم که به ما نداد آزمون است تا یکی را به شکر بیازماید و دیگری را به صبر بیازماید قسمت ۱۴ / قمر/تسنیم

مطلب دیگر آن کسی که قدرت دارد خدا به او قدرت داد، ظلم او به خدای سبحان استناد ندارد، چند جای قرآن فرمود خدای سبحان از کارهای آنها بری است، زیرا قدرت نسبتش به عدل و ظلم «علی السویه» است، او می‌تواند راه حق برود، می‌تواند راه باطل برود، ﴿قُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ﴾ [10] ﴿وَ هَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ﴾ [11] ﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾ [12] خدا قدرت می‌دهد، این قدرت هم می‌تواند نسبت به ظلم باشد، هم نسبت به عدل باشد. ظلم و عدل از مسیر این قدرت «متساویة الطرفین» به مبدأ ارتباط دارند. این ظلم به این شخص برمی‌گردد، این عدل به این شخص برمی‌گردد، در این «مجمع البحرین» و «مجمع النهرین» و «مجمع الفعلین» با هم هماهنگ می‌شوند، بعد همین قدرت به ذات اقدس الهی اسناد پیدا می‌کند. فعل خارجی به این «مجمع البحرین» می‌رسد، از راه «مجمع البحرین» که محور اصلی قدرت و اختیار است به این بارگاه می‌رسد، از اینجا به خدا اسناد پیدا می‌کند؛ و گرنه فعل زید که مستقیماً به خدا اسناد ندارد. خدای سبحان صریحاً خودش را تبرئه کرد.

پس قدرت یک «مجمع الامرین» است، یک؛ هم می‌تواند به حق، هم می‌تواند به باطل نفوذ کند، دو؛ ﴿قُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ﴾ مشیئت با قدرت هماهنگ است، اگر کسی قدرت نداشته باشد که مشیئت ندارد، اراده ندارد، ﴿قُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ﴾، ایمان مؤمن به این «مجمع البحرین» می‌رسد، از اینجا به «الله» ارتباط پیدا می‌کند. کفر کافر به «مجمع البحرین» می‌رسد، از اینجا به «الله» ارتباط پیدا می‌کند. کفر صادر از اختیار کافر به خدا مرتبط است. ایمان صادر از اختیار مؤمن به خدا مرتبط است. پس ایمان و کفر به خود شخص برمی‌گردد، اصل فعل به ذات اقدس الهی برمی‌گردد. قدرت یک امر «متساویة الطرفین» است، هرگز ظلم ظالم به خدا اسناد ندارد، خدا قدرت داد که این قدرت به مشیئت، به هر دو طرف نسبت پیدا می‌کند قسمت ۱۴ / قمر/تسنیم

مشکلات انسان

انسان موجودی است که کل نظام برای او تسخیر شده است. این موجود باید مشکلات فراوانی را پشت سر بگذارد، آزمون شود؛ لذا جهادی را در درون و بیرون قرار داد که جهاد درون به مراتب سنگین‌تر از جهاد بیرون است. جهاد اصغر که مشخص است، جهاد درون که انسان باید مبارزه بکند تا فرشته خوی شود و از نظام بهره بگیرد و مالک این نظام شود بعد بشود خلیفه «الله»، خیلی سنگین است؛ لذا می‌فرماید دستگاه او دستگاهی است که بی‌رحمانه به جنگ یکدیگر می‌افتند. اگر بخشی فاتح شدند، رؤفانه و مهربانانه این زیردستان را تأدیب می‌کنند و تعدیل می‌کنند. اگر آنها پیروز شدند، بی‌رحمانه این گروه را به قتل می‌رسانند، فرمود مواظب این جهاد باشید. این جهاد درونی که «جَاهِدُوا أَنْفُسَكُمْ كَمَا تُجَاهِدُونَ أَعْدَاءَكُمْ» [5] یا شما از جهاد اصغر برگشتید به فکر جهاد اکبر باشید، برای اینکه به این مقام می‌خواهید برسید. فرمود هیچ نگران نباشید، درست است که جهاد سخت است؛ ولی من شما را مسلح کردم. همه ابزار را به شما دادم؛ منتها شما هدر ندهید. قسمت ۶ / معارج/ تسنیم

ب: هدفداری انسان

عالم هدفمند است، فرمود «بالحق» خلق کردیم، هم بطلان در عالم نیست، هم خدا عادل است و محکمه دارد. این آیاتی که در این زمینه وارد شده است، ملاحظه فرمایید! در سوره مبارکه «طه» آیه پانزدهم این است: ﴿إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أَخْفِيهَا﴾، چرا؟ ﴿لَتَجْزِي كُلَّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَى﴾؛ لذا در بخش‌های دیگر همین آیه تفسیر می‌شود: ﴿أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ﴾؛ [15] یعنی ظالم و عادل در عالم یکسان هستند؟ هر کسی هر کاری کرد کرد؟ پس یقیناً باید معاد باشد. قسمت ۵ / قیامت / تسنیم

«هاهنا امور ثلاثة»: اول اینکه خدا حکیم است. دوم اینکه خدا غنی است. سوم اینکه کار خدا با حکمت و منفعت و صلاح و فلاح همراه است. چون خدا حکیم است، کارش لغو نیست، چیزی را خلق می‌کند بی‌هدف، بی‌فایده، این طور نیست. هر چیزی فایده‌ای باید داشته

باشد، چیز بی‌فایده فرض ندارد، چون او حکیم است. دوم اینکه این فایده به خود آن شیء برمی‌گردد؛ یعنی آن شیء اگر بخواهد به کمال برسد باید این فایده منظور شود. سوم این است که به هیچ وجه این فایده به فاعل بر نمی‌گردد. در ذیل آیه ﴿مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ [12] این عناصر سه‌گانه بررسی شد. چون او حکیم است انسان را هدفمند خلق کرد. چون غنی است این هدف به او بر نمی‌گردد و چون این شیء با هدف خلق شده است، پس هدف به خود او برمی‌گردد. این ﴿إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾، این ﴿مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾؛ وقتی به یک ادیب و نحوی بدهید می‌گوید این «لام» لام غایت است حرف جر هست تا متعلق باشد به ﴿خَلَقْتُ﴾. اما وقتی به حکیم بدهید می‌گوید: ﴿مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾؛ یعنی آن جن و انس به این مقصد برسند، نه من معبود بشوم، بلکه آنها عابد بشوند. چه آنها عابد بشوند چه نشوند، برای خدا که غنی محض است بی‌تفاوت است. در سوره «ابراهیم» گذشت که اگر همه مردم کافر بشوند، برای خدا بی‌تفاوت است، [13] چون او از عبادت که طرفی نمی‌بندد. انسان را برای اینکه خودش معبود بشود خلق نکرد؛ انسان را برای اینکه انسان عابد بشود خلق کرده است.

پس این «لام» به «عبودون» برمی‌گردد، نه مفعول واسطه باشد برای «تاء» ﴿خَلَقْتُ﴾ که من طرفی بندم و من استفاده بکنم. صریحاً در سوره مبارکه «ابراهیم» از زبان موسای کلیم فرمود اگر همه مردم کافر بشوند برای خدا یکسان است. همه مردم هم عابد بشوند برای خدا یکسان است.

بنابراین چون حکیم است کارش هدفمند است، چون غنی است آن هدف به فعل برمی‌گردد، نه به فاعل. بنابراین نمی‌شود گفت که ﴿لِيَبْلُوَكُمْ﴾، این «لام» برای غرض نیست برای امتحان نیست، برای فایده نیست، چون او غنی است و افعال خدا معلل نیست، چرا افعال خدا معلل است؛ منتها علت غایی به فعل برمی‌گردد نه به فاعل. «لأنه غنی» هدف به او بر نمی‌گردد، «لأنه حکیم» هدف به فعل برمی‌گردد. ﴿لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾، ﴿أَحْسَنُ عَمَلًا﴾ هم سه چهار وجه بود که گذشت.

چند تا مثال حکیمانه در این فلسفه حکمت متعالیه هست و آن این است که اینها که برج‌سازی می‌کنند مدام بالا می‌آیند بالا می‌آیند، اینها حیات گیاهی دارند. این آقایان معتقدند؛ یعنی این حکما معتقدند که درخت هرگز ترقی نمی‌کند. این که بالا می‌آید فروعات درخت است، دهن درخت، سر درخت، مغز درخت، ریشه درخت، چشم درخت در این لجن است. این که بیرون می‌آید دم درخت است، اصل درخت در لجن است. بعضی‌ها گیاهی زندگی می‌کنند، در لجن زندگی می‌کنند این فروعاتشان است که برج بالا آمده است. چند بار به عرض شما رسید این روایات مسکن مرحوم صاحب وسائل را بخوانید. آن جا ائمه (علیهم السلام) فرمودند کسی بیش از اندازه برج‌سازی بکند، یک وقت است که کسی چند طبقه خانه می‌سازد برای تأمین نیاز جامعه، این یک عبادت است؛ اما یک وقت برای اینکه ﴿أَحْسَنُ أُنثًا وَرِعِيًّا﴾؛ یعنی به چشم دیگران بیاید، برای این می‌سازد، فرشته‌هایی هستند که می‌گویند: «يَا أَفْسُقِ الْفَاسِقِينَ أَيْنَ تُرِيدُ»؛ [16] این را صاحب وسائل نقل کرده در باب مسکن. این هم کلمات ائمه است که «كَلَامُكُمْ نُورٌ»، [17] اگر کسی جزء «أفسق الفاسقين» بود فرشته‌ها هم این حرف را به او می‌زدند که کجا می‌خواهی بیایی؟ این همان حیات گیاهی است؛ یعنی این سرش در لجن است در این پایه‌هاست. این فروعاتش است که بالا آمده. اگر کسی این طور زندگی بکند او گیاه مترقی است هنوز حیوان نشده است حیوانات عواطفی دارند که اینها این عواطف را هم ندارند. شما الآن شب تشریف می‌برید روزها حالا خیلی ممکن نیست، شب حرکت کنید دوری بزنید این خیابان‌ها این همه ساختمان‌های مرتفع، ثروت مملکت خوابید، همه هم خالی است منتظر گران شدن هستند. این که طرز زندگی نشد! اینکه طرز اقتصاد نشد! بعضی‌ها هنوز حیوان نشدند، بعضی‌ها شجری اند که فقط برای ﴿أَحْسَنُ أُنثًا وَرِعِيًّا﴾ هستند! «اثاث»؛ یعنی اثاث خانه. «اساس» با سین یعنی پایه. اثاث با ثاء مثلث و سه نقطه یعنی فرش و زندگی داخلی. هر دو را قرآن محکوم کرده که فرمود بعضی تلاش می‌کنند که به چشم بیایند چه گونه بگویند قرآن؟ دیگر این کتاب از این شیرین‌تر و محکم‌تر و متقن‌تر که نمی‌تواند بگوید.

بی عقیده یعنی بی هدفی. عمل برای راه است، عقیده برای هدف است. وقتی کسی عقیده او فاسد بود؛ یعنی هدف ندارد. وقتی عقیده او سالم باشد در طی طریق، عمل صالح باید انجام بدهد. عمل، طی صراط است و عقیده، آن مقصد و هدف را نشان می دهد. ﴿مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَى﴾ بعد فرمود: ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى﴾، هرگز او بر اساس میل و هوی سخن نمی گوید. گرچه هوی به معنای میل است؛ اما به قرینه تقابل که فرمود: ﴿إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى﴾، یعنی آنچه غیر وحی باشد و شما او را متهم کرده باشید، همه آنها منتفی است. شعر نیست، سحر نیست، کهنات نیست، حرف های او حرف های جنون آمیز نیست، حرف های شیطنت آمیز نیست که برخی ها گفتند و قرآن نفی می کند، می فرماید: ﴿وَمَا هُوَ يَقُولُ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ﴾. این پنج عنوان و عناوینی که به این عناوین خسته برمی گردد، به قرینه تقابل از این آیه استفاده می شود. گرچه ﴿مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى﴾، شامل همه این عناوین شاید نشود؛ اما این حصر که این جز وحی الهی چیزی نیست، همه آن امور را نفی می کند. پس به قرینه تقابل و حصر ﴿إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى﴾، مسئله کهنات، مسئله شعر، مسئله سحر، مسئله جنون، مسئله افتراء، افک، مسئله قول شیطان رجیم، این شش عنوان همه برطرف می شود، ﴿إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى﴾. قسمت ۲/نجم/تسنیم

در ذیل آیه دوازده همین سوره «طلاق» ذکر شد که ﴿مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾، [2] احتیاجی نیست که ما ﴿لِيَعْبُدُونِ﴾ را به «لیعرفون» معنا کنیم، برای اینکه آیه دوازده سوره «طلاق» غرض خلقت را هم بیان می کند، معنایش تنافی بین روایات وارده ذیل آن آیه با تفسیر آیه دوازده سوره «طلاق» نیست. آن روایتهایی که ذیل آیه سوره «ذاریات» یعنی آیه ۵۶ که دارد: ﴿مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾، آنجا روایات آمده است که «الا لیعرفون»، آنها مؤید محتوای همین آیه دوازده سوره مبارکه «طلاق» است. آنجا ﴿لِيَعْبُدُونِ﴾ معنای خودش را دارد، یک؛ عبادت خدا متوقف بر معرفت اوست، دو؛ اینجا می فرماید که ما عالم را خلق کردیم تا شما به معرفت خدا راه یابید، سه؛ اینجا به آن اصول اساسی اشاره شده است، در آیه ۵۶ سوره «ذاریات» به فروعی که متفرع و مبتنی بر آن اصول است ذکر شده است؛ لذا هم آیه ۵۶ سوره «ذاریات» با این آیه دوازده هماهنگ است، هم روایتهای وارد ذیل آن آیه با این روایت هماهنگ است. قسمت ۱۱/طلاق/تسنیم

نیازی ندارد که ما ﴿لِيَعْبُدُونِ﴾ را به معنای «لیعرفون» بگیریم. این آیه می گوید مسائل علمی راز و رمز خلقت است آن آیه می گوید مسائل عملی و عبادت راز و رمز خلقت انسان است. انسان و جن برای عبادت خلق شدند کلّ عالم برای معرفت اینها خلق شدند.

﴿يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾، اگر خدا به ﴿كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ [22] است، هیچ کس ناامید نمی شود. چرا یأس از رحمت کفر است؟ یأس از رحمت یعنی دیگر کسی نیست که مشکل ما را حلّ کند، این کفر است. یک وقت است کسی می گوید من دیگر لیاقت ندارم، آن حرفی دیگر است. یک وقت می گوید دیگر قدرتی نیست که مشکل ما را حلّ کند، این کفر است. یأس از رحمت تنها معصیت نیست؛ یعنی دیگر کسی نیست که مشکل ما را حلّ کند. اگر قدرت نامتناهی دارد کلّ عالم را او آفرید کلّ عالم در اختیار اوست، ﴿لِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾؛ [23] هر چه در عالم هست سربازان الهی هستند، آن وقت در برابر قدرت خدا چیزی استنکاف ندارد؛ لذا اگر کسی - معاذ الله - بگوید دیگر کسی نیست که مشکل ما را حلّ کند، مگر اینکه نفهمد که دارد چه می گوید و گونه ﴿لَا يَأْسُ﴾ از رحم او ﴿إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ﴾. ﴿يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا﴾، پس کلّ خلقت برای اینکه شما عالم بشوید، موحد بشوید. حالا برکات دیگر دارد جنبی است. ﴿لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾، دیگر جا برای یأس نیست. قسمت ۱۰/طلاق/تسنیم

بخش پایانی سوره مبارکه «ذاریات» همان آیه معروف است که هدف خلقت را عبادت می داند؛ یعنی آیه ۵۶ سوره مبارکه «ذاریات» این است: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾. [8] برخی ها خواستند بگویند که این ﴿لِيَعْبُدُونِ﴾؛ یعنی «لیعرفون» [9] و مانند آن آنها هم بیراهه نرفتند، ولی ﴿لِيَعْبُدُونِ﴾؛ یعنی باید عبادت کنند؛ منتها عبادت بدون معرفت درست نیست، این اصل را که معرفت است، در آیه پایانی سوره مبارکه «طلاق» بیان کرده که ما کلّ نظام را خلق کردیم تا شما عالم بشوید. آیه ۵۶ «ذاریات» دارد که ما شما را

خلق کردیم برای اینکه عابد بشوید. نظام را خلق کردیم برای اینکه شما عالم بشوید. پس ما یک علم توحیدی داریم که در جهان بینی تام است یک عبادت بندگی داریم که وظیفه شرعی را انجام بدهیم. آن ﴿لِیَعْبُدُونَا﴾ معنای خودش را دارد، این هم معنای خودش را دارد.

قسمت ۱۰ / طلاق / تسنیم

در این آیه، آفرینش آسمان‌ها و زمین و تدبیر امور آن‌ها برای آگاهی انسان به علم و قدرت الهی و معرفت و رشد توحیدی او مطرح شده است. لَتَعْلَمُوا ...

در آیه هفتم سوره هود نیز هدف از خلقت آسمان‌ها و زمین، آزمایش انسان دانسته شده است. وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ... لِيَلْوَكُمُ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا

تفسیر نور - محسن قرآنی / ارسال شده توسط بازار کتاب // <http://www.ghbook.ir/book/۶۵/۲۶>

هدف نشانه نظام متقن

در ساختار داخلی نظام بخواهد بحث بشود، خلقت خدا هم متقن است، هم محکم؛ یعنی دارای حکمت است. متقن است، برای اینکه هیچ خلافی در ساختار درونی اشیاء نیست: ﴿الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ حَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾ [3] هر شئی هر اندازه بخواهد مناسب شئی و هدفی و کار باشد خدا به او داده است؛ یعنی بعد از اینکه خلق کرد، کان تامه اشیاء را آفرید در کان ناقصه؛ یعنی آثاری که می‌خواهد به او بدهد، برابر درجه هستی او به او می‌دهد ﴿أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ حَلْقَهُ﴾ بعد او را هم برای مقصد خاص خلق کرد و راه رسیدن او به مقصد را هم به او آموخت؛ لذا فرمود: ﴿ثُمَّ هَدَى﴾؛ هدایت کرد؛ یعنی مقصد دارد اولاً، راه رسیدن به آن مقصد را هم به او نشان داده است، ثانیاً. پس چیزی در عالم عبث و بیهوده و بی‌فایده نخواهد بود، این هم یک مطلب.

در جریان صنعت، یک صنع تکوینی است که کلّ نظام مصنوع خداست، یک صنعت فضیلت و تشریحی و تربیتی است که هم در قرآن کریم آمده و هم در روایات. در قرآن کریم ذات اقدس الهی به موسای کلیم می‌فرماید: ﴿وَ اصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي﴾؛ [4] تو صنعی برای ما هستی، مصنوعی برای ما هستی، صنعتی برای ما هستی، ساخته‌ای برای ما هستی، تو را ما تربیت کردیم برای اجرای دستورات خودمان، ﴿وَ اصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي﴾. این صنع قرآنی هم در بیان نورانی امام اول (سلام الله علیه) است هم در بیان نورانی امام آخر (سلام الله علیهما). هم در بیانات نورانی حضرت امیر (سلام الله علیه) در نهج البلاغه است که «فَلِإِنَّا صَنَاعُ رَبِّنَا وَ النَّاسُ بَعْدُ صَنَاعُ لَنَا»؛ [5] هم در توفیق مبارک حضرت حجت (سلام الله علیه) هست که «نَحْنُ صَنَاعُ رَبِّنَا وَ الْخَلْقُ بَعْدُ صَنَاعُنَا»؛ [6] یعنی همان طوری که ذات اقدس الهی درباره موسای کلیم فرمود: ﴿وَ اصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي﴾، بیان نورانی حضرت امیر این است که ذات اقدس الهی هم درباره اهل بیت می‌فرماید: «وَ اصْطَنَعْتُكُمْ لِنَفْسِي». بیان توفیق مبارک حضرت حجت هم این است که خدا درباره ما می‌فرماید: «وَ اصْطَنَعْتُكُمْ لِنَفْسِي»؛ شما دست‌پرورده خاص ما هستید، شما را به عنوان خلیفه تربیت کردیم، شما را به عنوان مجاری فیض تربیت کردیم، شما فیوضات خاصه را از ما می‌گیرید، رهبری مردم به عهده شماست، هدایت مردم به عهده شماست و مانند آن، این بخشی از صنعت ویژه است مربوط به آن.

مطلب دیگر مربوط به افعال حقیقی و اعتباری است؛ کار یک وقت حقیقی است؛ مثل حرکت‌هایی که انسان در خارج انجام می‌دهد؛ یک وقت اعتباری است که مجموع چند کار را یک عنوان به آن می‌دهند؛ مثل نماز، روزه و امثال آن. روزه عبارت است از مجموعه چند تا ترک است به ضمیمه یک نیت به قصد قربت. این مجموعه که فعل خارجی نیست، خود ترک یک امر عدمی است نخوردن، نیاشامیدن، کذب بر خدا و رسول نرساندن، ارتماس نکردن، اینها تروک است و این تروک هم باید به قصد صوم باشد، قصد عنوان و قصد قربت باشد «لله». آنها هم عناوین نفسانی است و قلبی است. مجموع اینها وجود جدایی ندارد، ولی می‌گوییم صوم موجود است، صلوات موجود است، صلوات مجموعه حرکات و سکانات و اقوال و اذکار و اینهاست. اینها یک وجود اعتباری دارند، در وجود اعتباری صاحب شریعت

احکام خاص دارد. در وجود حقیقی، صاحب تکوین احکام خاص دارد، اگر این احکام و این اعمال مطابق با آن احکام بود به آن مقصد می‌رسد و گرنه نمی‌رسد. وجود اعتباری یا اعتبار حقیقی است؛ مثل اینکه مسبوق به ملاک واقعی و تکوینی است، ملحق به آثار تکوینی است، کارهای دین این طور است. درست است که بیع، شراء، صلوات، صوم، حج، عمره اینها وجود تکوینی خارجی ندارند، مجموعه چند فعل و چند ترک هستند؛ لکن هم مسبوق به ملاک تکوینی‌اند، هم ملحق به بهشت و جهنم‌اند، هم بهشت و جهنم یک وجود واقعی تکوینی است هم آن ملاکات و مصالح و مفاسدی که در نظر گرفته شده وجود حقیقی است. یک وقت است که یک سلسله اعتبارات ذهنی است، مثل مدح و قدحی که در ادبیات هست نسبت به اشخاص، این ملاک واقعی داشته باشد یا پیامد واقعی داشته باشد این چنین نیست. این تشبیهاتی است، تنزیهاتی است، تمثیلاتی است که اعتبارات محض است؛ مثل اینکه چه کسی برنده می‌شود؟ چه کسی بازنده می‌شود؟ در فلان بازی چه کسی برنده است؟ در فلان بازی چه کسی بازنده است؟ و سرش چیست؟ اینها یک اعتبارات نفس الامری نیست، ممکن است که طرز دیگری این اعتبارات را تنظیم بکنند؛ اما عبادت‌های الهی یک اعتبارات نفس الامری است؛ یعنی ملاک واقعی دارد، یک؛ پیامد واقعی دارد، دو؛ لذا موجود اعتباری اگر منشأ واقعی نداشته باشد از صحنه بحث علمی بیرون است. اما ملاک اعتبارات واقعی که منشأ واقعی دارد؛ نظیر عبادات و اینها، هم ملاک واقعی دارد هم پیامد واقعی دارد، هم مسبوق به حقیقت است هم ملحق به حقیقت است؛ لذا می‌افتد در بحث‌های علّت و معلول به لحاظ آن مبادی حقیقی یا پیامدهای حقیقی، قسمت ۴/ ۱/ قمر/تسنیم

هدف وسیله را توجیه نمی‌کند

فرمودند هیچ هدفی وسیله را توجیه نمی‌کند. این حرفی است که بیگانگان اخیراً به دنبالش راه افتادند حضرت فرمود که «مَنْ حَاوَلَ أَمْرًا بِمَعْصِيَةِ اللَّهِ كَانَتْ أَفْوَتٌ لِمَا يَرْجُو وَ أَسْرَعَ لِمَجِيءِ مَا يَخْتَرُ» [15] خیلی‌ها اخیراً می‌گویند هدف وسیله را توجیه می‌کند! حضرت فرمود اگر مقصدی داری از راه صحیح باید وارد بشوی. کسی بخواهد از راه حرام به مقصد برسد هرگز به مقصد نمی‌رسد. هیچ هدفی وسیله را توجیه نمی‌کند. بین هدف و وسیله تناسب ضروری برقرار است از راه پاک به مقصد پاک، مقصد پاک راه پاک می‌طلبد. «مَنْ حَاوَلَ أَمْرًا بِمَعْصِيَةِ اللَّهِ»؛ بخواهد از راه حرام به مقصد برسد هرگز نمی‌برسد: «مَنْ حَاوَلَ أَمْرًا بِمَعْصِيَةِ اللَّهِ كَانَتْ أَفْوَتٌ لِمَا يَرْجُو وَ أَسْرَعَ لِمَجِيءِ مَا يَخْتَرُ»؛ زودتر از دیگران به چاه می‌افتد. این بیان بوسیدنی است. حالا خیلی‌ها به این فکر افتادند گفتند هدف وسیله را توجیه می‌کند، هدف وسیله را توجیه می‌کند! حضرت تنها مسئله مبارزه آنها را نگفت، این معارف بلند را هم گفته است. ما اگر برای مظلومیت سیدالشهداء گریه می‌کنیم برای مظلومیت عقل و عدل است، و گرنه ما ملت گریه نیستیم. نباید گفت چرا شیعه گریه می‌کند؟ شیعه برای اینکه عدل را از دست داد، عقل را از دست داد، شما اساتید بزرگوار با وسائل آشنا هستید، وسائل چند هزار حدیث دارد؟ در این چند هزار حدیث پنج تا حدیث از امام حسین پیدا کنید. نیست! این اشک ندارد؟ بیست سال ولیّ خدا، ده سال که زمان امامت وجود مبارک امام حسن بود این به حسب ظاهر امامت نداشت؛ اما ده سال دیگر حجت بالغه الهی بود. این به اندازه ده تا روایت فقهی در کتاب‌های ما نیست. ما چند هزار روایت در وسائل داریم؟ شما ده تا روایت از امام حسین پیدا می‌کنید؟ خدا مرحوم ابن بابویه قمی را غریق رحمتش کند! می‌گوید ما برای این می‌گرییم، عدل را از ما گرفتند، عقل را از ما گرفتند، عصمت را خاموش کردند برای اینکه اینها را به دست بیاوریم گریه می‌کنیم. در مجلسی در مدینه وجود مبارک حجت بالغه الهی حسین بن علی (سلام الله علیه) نشسته است، آن ابن ازرق که از ابن عباس مسئله سؤال می‌کند حضرت جواب داد، این در کمال بی‌ادبی گفت آقا به تو چه؟ من که از تو سؤال نکردم! تازه ابن عباس دارد می‌گوید نه آقا اینها باسواد هستند. [16] این گریه ندارد! ما که اهل گریه بیجا نیستیم ما می‌بینیم که عدل را دارند از ما می‌گیرند، عقل را از ما دارند می‌گیرند طهارت را دارند از ما می‌گیرند ما با اشک به دست می‌آوریم. قسمت ۹/ جمعه/تسنیم

غرض این است که اینها این گونه بودند. اگر همین حسین بن علی (سلام الله علیه) که این حدیث بوسیدنی است، فرمود هیچ هدفی وسیله را توجیه نمی‌کند هیچ ممکن نیست با بانک ربوی اقتصاد سالم بشود، با رشوه مال فراهم بشود، هیچ ممکن نیست با حرام هرگز زندگی

کسی پیش نمی‌رود، «مَنْ حَاوَلَ أَمْرًا بِمَعْصِيَةِ اللَّهِ كَانَتْ أَقْوَاتٌ لِمَا يَرْجُو وَ أَسْرَعَ لِمَجِيئِهِ مَا يَخْتَرُ»، (روحی لک الفداء). قسمت ۹/ جمعه/تسنیم

قربت الی الله

چرا قرآن اصرار دارد که بگوید خدا به شما نزدیک‌تر است تنها انسان‌اند که خدا به آنها نزدیک است و برای غیر انسان این قرب معنا ندارد یا تفاوت در جای دیگر است. شما تقریباً این چهار طایفه را در قرآن کریم به یاد دارید که همه طوایف اربعه درباره این است که خدا به انسان نزدیک است، فقط با انسان سخن می‌گوید. طایفه اولی این است که شما دعا کنید خدا نزدیک است: ﴿وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ﴾ [5] که در همین آیه مبارکه، هفت مورد خدا از خود به ضمیر متکلم وحده یاد می‌کند. آنقدر مسئله قرب خدا مطرح است که گرچه پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) در سؤال واسطه است؛ اما در جواب دیگر واسطه نیست، دیگر نفرمود «إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَقُلْ إِنِّي قَرِيبٌ»؛ بلکه فرمود اگر از تو سؤال کردند، من خودم جواب می‌دهم؛ برای اینکه من به تو از تو نزدیک‌ترم، به آنها از آنها نزدیک‌ترم، به سؤال از خود سؤال نزدیک‌ترم و مانند آن. نشانی قرب را در همین نحوه جواب فهماند دیگر نفرمود تو در جواب آنها بگو، از تو سؤال می‌کنند؛ ولی من جواب می‌دهم، این طایفه اولی. اما چقدر نزدیک است مشخص نیست این اصل قرب را می‌فهماند. طایفه ثانیه این است که می‌فرماید در سوره مبارکه «واقعه» که افراد در حال احتضار که به سر می‌برند، این پرستارانی که در بالین این محتضر قرار دارند نگران‌اند. خدا می‌فرماید شما با اینکه به این بیمار نزدیک هستید، من از شما به این محتضر نزدیک‌ترم؛ ﴿وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَ لَكِن لَّا نُبْصِرُ﴾؛ [6] یعنی «و هو بیصر»؛ اما «و لکنهم لا تبصروا»؛ نه اینکه نه شما می‌بینید نه او می‌بیند. او الآن در حالی است که ما را خوب درک می‌کند ما را خوب می‌شناسد اما شما نمی‌دانید که ما - یعنی من با مأمورانم - به این محتضر از شما که در بالین او هستید نزدیک‌ترم، این طایفه ثانیه.

طایفه ثالثه که از این نزدیک‌تر است همان است که در سوره مبارکه «ق» مشخص کرد، فرمود: ﴿وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَ نَعَلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾. [7] در این طایفه ثالثه، سخن این نیست که خدا به ما از دیگران نزدیک‌تر است؛ بلکه سخن در این است که خدا به ما از آن رگ حیات ما نزدیک‌تر است. طایفه رابعه همان است که در سوره مبارکه «انفال» آمده است که خدا به ما از خود ما نزدیک‌تر است: ﴿وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ﴾. [8] قلب ما همان حقیقت ماست منظور این جرم مادی که هر انسان یا هر حیوانی دارد که نیست. اینکه خدا فرمود: حرف ما را کسی درک می‌کند که دارای قلب باشد ﴿لَمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ﴾ [9] کسی که دارای دل باشد حرف ما را درک می‌کند منظور این قلب مادی که نیست؛ این قلب مادی را همه دارند و ممکن است قلب انسان منافق یا کافر را وقتی متخصص قلب معاینه می‌کند بگوید این قلب سالم است؛ اما قرآن می‌فرماید: ﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ﴾؛ [10] اینکه روشن است که منظور قلب مادی نیست. قلب انسان همان روح انسان است، همان است که یا طیب و طاهر است یا معصیت کار که ﴿وَ مَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آتَمٌ قَلْبُهُ﴾. [11] پس قلب ما همان حقیقت ماست چیز دیگر نیست. در کریمه سوره «انفال» هم فرمود: ﴿وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ﴾؛ یعنی بین ما و خود ما احاطه حق فاصله است چیزی برای خود ما نمی‌ماند.

این طوایف اربعه درباره خصوص انسان آمده این چه اصراری دارد که قرآن این همه خدا را به ما نزدیک معرفی کند؟ این برای چند نکته است: یکی از آن نکات این است که هر گونه شرک و وثیئت را از بین ببرد؛ یعنی دیگران که به دام شرک افتاده بودند می‌گفتند خدا حقیقتی است که ما به آن دسترسی نداریم نه او را می‌توانیم بشناسیم نه او را می‌توانیم بپرستیم؛ قهرا یک سلسله از موجودات مقدس را باید بپرستیم تا واسطه بین ما و او باشند که ﴿مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾؛ [12] ما این بتها را عبادت نمی‌کنیم مگر اینکه وسیله تقرب باشد، ما را به خدا نزدیک بکند. این آیات فراوان که انحای قرب را مشخص کرد برای آن است که روی این توهم خط بطلان بکشد که بین ما و خدای ما فاصله است و بتها را باید پرستید تا آنها ما را به خدا نزدیک بکنند؛ این نیست، چون خدا به ما از خود ما نزدیک‌تر است از هر چیزی هم نزدیک‌تر است. در جریان حضرت ابی‌ابراهیم امام هفتم(سلام الله علیه) هم آمده است که کسی به

حضرت اعتراض کرد شما در این ازدهام، نماز می خوانید این مناسب نیست، جایی نماز بخوانید که پرجمعیت نباشد. فرمود: آن کسی را که من برای او عبادت می کنم به من از همه اینها نزدیکتر است. [13] اینکه در آیات و روایات آمده است، برای آن است که کسی توهم نکند خدا از ما دور است ما نیازی به بتها داریم - معاذ الله - تا این بتها ما را به خدا نزدیک کند، این یک نکته. و این معنا درباره غیر انسان نیست، تنها انسان است که بت پرست می شود و گرنه غیر انسان هر که هست موحد است. این: **﴿لِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ﴾**، [14] **﴿لِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ﴾** [15] مسئله سجود، مسئله اسلام، مسئله طوع، اینها همگانی است؛ **﴿آتَيْنَا طَائِعِينَ﴾** [16] سراسر جهان خلقت مسلم، منقاد، مطیع ذات اقدس الهی هستند که **﴿إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ﴾**؛ [17] تسبیحشان هم در صحابت تحمید است هم مصدع حقتد هستند هم حامد حق هستند. چون بت پرستی در هیچ موجودی نیست فقط در انسان است؛ لذا این مراحل را این طوایف اربعه را درباره خصوص انسان ذکر کرد، این یک نکته.

نکته دیگر آن است که گرچه سراسر جهان خدا را به عنوان معبود می شناسند و برای او تسبیح و تقدیس می کنند؛ اما هیچ موجودی مثل انسان نمی تواند قرب خدا را درک کند، همان طوری که در طرف نفی، انسان مشرک **﴿فَلَوْبِهِمْ أَكْتَنَةٌ﴾** [18] است و از هر جمادی هم بهتر است، **﴿فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدَّ قَسْوَةً﴾** [19] در طرف اثبات به جایی می رسد که هیچ موجودی مثل انسان نیست. اگر هر موجودی اهل تسبیح و تحمید است، تسبیح و تحمید انسان حساب دیگری دارد؛ او است که اول می تواند بفهمد خدا نزدیک است، در قدم دوم می تواند بفهمد که خدا به او از دیگران نزدیکتر است، در قدم سوم می تواند بفهمد که خدا به او از رگ گردنش و وریدش نزدیکتر است و در قدم چهارم اگر کسی در آنجا پا نهاد می فهمد که خدا به او از او نزدیکتر است. لذا این طوایف اربعه برای خصوص انسان آمده است، و گرنه آن آیات کلی که **﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾** شامل همه می شود **﴿إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ﴾** شامل همه می شود **﴿بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾** شامل همه می شود **﴿وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ﴾** شامل همه می شود **﴿الدَّانِي فِي عُلُوِّهِ، وَ الْعَالِي فِي دُنُوِّهِ﴾** که بیان حضرت سجاد (سلام الله علیه) در «صحیفه سجادیه» [20] است شامل همه می شود. این انسان است که می تواند همه این مراحل را طی کند؛ لذا شما در این مناجات شعبانیه می بینید اوجی دارد فرازی دارد، گاهی بالا می رود گاهی پایین می آید، گاهی منادات است گاهی مناجات است، گاهی سخن از «یا» است ندا است گاهی سخن از نجوا است. گاهی انسان به قدری نزدیک می شود که دیگر سخن از ندا نیست به خودش اجازه نمی دهد که من ندا کنم داد بزنم بگویم «ای خدا»، «ای» را رها می کنم. در همین نماز و اذان و اقامه می بینید که اول سخن از «أشهد أن لا إله إلا الله» است، بعد دیگر سخن از «أشهد أن لا إله إلا الله» نیست، سخن از «لا إله إلا الله» است، دیگر جایی نیست که انسان بگوید من شهادت به توحید می دهم می گوید من موحدم. در این مسئله «یا» و «منادا» و اینها این مناجات شعبانیه روش خوبی به انسان یاد می دهد تا به جایی می رسد که اهل نجوا می شود با خدا مناجات می کند. آن بیان نورانی حضرت امیر در نهج البلاغه فرازی بالاتر از این را دارد می گوید: اینها کسانی هستند که **﴿نَاجَاهُمْ فِي فِكْرِهِمْ وَ كَلِمَتِهِمْ فِي ذَاتِ عُقُولِهِمْ﴾**؛ [21] دیگر حالا به جایی می رسند که خدا با اینها مناجات می کند، اینها دیگر به خودشان اجازه حرف زدن نمی دهند. آن ادب محضر طوری اینها را می گیرد که اینها حتی مناجات هم نمی کنند؛ آن وقت خدا با اینها مناجات می کند. این جریان معراج از همین قبیل است که **﴿نَاجَاهُمْ فِي فِكْرِهِمْ وَ كَلِمَتِهِمْ فِي ذَاتِ عُقُولِهِمْ﴾**؛ در آن متن دلشان خدا با اینها مناجات می کند. فرازهای دیگر این مناجات شعبانیه از نجوا دوباره به ندا برمی گردد که چطور می شود اول منادات بعد مناجات است بعد منادات است و مانند آن. [22] این انسان است که بالاخره می تواند این راهها را طی کند. قسمت ۲۰ / حشر/ تسنیم

راههای ابتدایی آن همان است که به ما آموختند. یکی از این بیانات نورانی امام حسن عسگری (سلام الله علیه) که از غرر روایات ماست همان است که حضرتش فرمود: **﴿إِنَّ الْوُضُوءَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ سَفَرٌ- لَا يُدْرَكُ إِلَّا بِامْتِطَاءِ اللَّيْلِ مَنْ لَمْ يُحْسِنْ أَنْ يَمْنَعْ لَمْ يُحْسِنْ أَنْ يُعْطَى﴾**؛ [23] که در بحار در روضه بحار هست، در کلمات قصاری که از امام یازدهم (سلام الله علیه) رسیده است هست. فرمود انسان که مسافر است سفرش «إلى الله» است این به «لقاء الله» می رسد. در بحثهای قبل ملاحظه فرمودید اگر کسی نرفت او را می برند؛

منتها با ﴿حُدُوهُ فَغُلُوهُ﴾ * ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلْوَهُ ﴿24﴾ می‌برند، چه بهتر انسان خودش برود. این چنین نیست که اسرار عالم بعد از مرگ برای کافران روشن نشود آنجا روشن می‌شود می‌گویند ﴿رَبَّنَا ابْصِرْنَا وَ ارْحَمْنَا﴾؛ ﴿25﴾ گرچه آن عمق معرفت در همان عالم هم روشن نمی‌شود ﴿إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَّخُجُونَ﴾؛ ﴿26﴾ ولی خیلی از اسرار برای دیگران روشن می‌شود و اگر کسی نرفت او را می‌برند؛ اما با ﴿حُدُوهُ فَغُلُوهُ﴾ می‌برند. از همان دالان برزخ؛ یعنی مرگ با فشار می‌برند تا نشانش بدهد؛ بعد بگوید ﴿رَبَّنَا ابْصِرْنَا وَ ارْحَمْنَا﴾؛ اما اینها که اینجا خودشان رفتند، در همین طلیعه برزخ به استقبال او می‌آیند. تمام سختی برای همین چند روز است و گرنه در دالان برزخ که همان سوره مبارکه «نحل» دارد که فرشته‌ها برای هنگام قبض روح مؤمن به استقبال او می‌آیند ﴿الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ﴾ آنها که طیب و طاهرند، فرشته‌ها در هنگام مرگ به استقبال آنها می‌آیند؛ بعد می‌گویند: ﴿سَلَامٌ عَلَيْكُمْ﴾؛ ﴿27﴾ درهای بهشت را باز می‌کنند می‌گویند از هر دری که خواستی وارد بشوید. این ﴿سَلَامٌ عَلَيْكُمْ﴾ این حال برای همان فرشته‌هاست که به استقبال محتضر می‌آیند. دو قسمت از قرآن دو آیه دارد که درباره افرادی است که تبه کارند و به سختی می‌میرند که ﴿الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَ آدْبَارَهُمْ﴾؛ در هنگام مرگ سیلی به صورت اینها می‌زنند، سیلی به پشت اینها محکم می‌زنند؛ این است که فشار می‌بینند. این چنین نیست که اگر کسی ندید نشانش ندهد، او را با فشار نشانش می‌دهد، چه بهتر که انسان این راه را خودش طی بکند.

امام یازدهم (سلام الله علیه) فرمود: «إِنَّ الْوُصُولَ إِلَى اللَّهِ»؛ می‌بینید سخن از یاد حق نیست، سخن از خود حق است. این چنین نیست که در سوره «مجادله» که فرمود: ﴿اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ﴾ ﴿28﴾ با اینجا که فرمود: ﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ﴾ یک سیاق باشد؛ یا آنجا که فرمود: ﴿فَإِذْ كُرُونِي أَذْكَرَكُمُ﴾ با آنها که ﴿وَ إِذْ كُرَّيْتُمْ﴾ ﴿29﴾ که در پایان سوره «اعراف» است اینها یک سیاق باشد؛ این چنین نیست. به عده‌ای می‌گویند ﴿اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ﴾ ﴿30﴾ به یاد منعم باشید، به یاد ولی نعمت باشید. به عده‌ای هم می‌گویند سخن از نعمت نباشد که به احترام نعمت به یاد من باشید، به یاد خود من باشد؛ اگر نعمتی هم از من به تو نرسد به یاد من باید باشید. این ﴿فَإِذْ كُرُونِي أَذْكَرَكُمُ﴾ غیر از ﴿اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ﴾ است. اینجا هم اینهایی که «وصول إلى الله» دارند سفرشان از نماز شب شروع می‌شود؛ «إِنَّ الْوُصُولَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ سَفَرٌ- لَا يُدْرَكُ إِلَّا بِامْتِطَاءِ اللَّيْلِ» ﴿31﴾ «امتطاع»، همان اخذ مطیبه است. «مطیبه» آن مرکب راهوار است. اگر کسی مرکب راهوار خوبی بگیرد می‌گویند «امتطاع»، مطیبه خوبی گرفت و اینها که قربانی‌های خوبی دارند در روز دهم در منا یا موارد دیگر، ضحایای اینها مطایای اینهاست، «ضحایاهم مطایاهم». خلاصه اینها در این سفر مرکب خوبی دارند، شب فرمود مرکب بسیار خوبی است. تنها یکی از کارهای شب آن نماز شب است، آن سبک بودن، آن کمتر غذا خوردن، آن کمتر خوابیدن اینها مطایای لیل است. این چنین نیست کسی بخواهد این راه را طی کند با فکر و با بحث بتواند طی کند؛ چون در بحثهای قبل به عرض رسید که این راههایی که در علوم عقلی ثابت می‌شود که روح هست و غیر از بدن هست و غیر از مزاج هست و غیر از ماده است و موجودی است مجرد؛ اینها یک مقدار از راه را حل می‌کند و بحثهای علم اخلاق، یک گوشه را به آدم نشان می‌دهد. علمهای حصولی و بحثهای استدلالی یک گوشه کار را به عهده می‌گیرد. فرمود این راهی است که قدم اول آن نماز شب خواندن است، اصلاً بدون نماز شب و بدون اینکه انسان برای خود شب برنامه‌ای داشته باشد شدنی نیست، این لسانش حصر است «إِنَّ الْوُصُولَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ سَفَرٌ- لَا يُدْرَكُ إِلَّا بِامْتِطَاءِ اللَّيْلِ». این «أخذ الليل مطیبه»، اصطلاح خاصی هم بود. آنکه شب عاشورا حضرت سیدالشهدا (سلام الله علیه) فرمود: این لیل است «فَاتَّخَذُوهُ جَمَلًا»؛ ﴿32﴾ چون سفر معمولاً در شب بود در آن منطقه‌های گرمسیر، روز را استراحت می‌کردند شب هنگام سفر بود. می‌فرمود این سفرهای معنوی هم بدون مطویه گیری میسر نیست. قسمت ۲۰ / حشر/تسنیم

لقاء الله

فرمود اینها هیچ مشکل علمی ندارند، تمام بهانه‌های آنها این است که می‌خواهند جلویشان باز باشد. لذا فرمود: ﴿كَلَّا لَا وَزَرَ﴾ * إِلَى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ، البته اینها همه به لقاء الهی می‌رسند؛ اما بعضی‌ها به لقاء جمال الهی می‌رسند، بعضی‌ها به لقاء جلال الهی

می‌رسند. آنها که جهنمی هستند، جلال الهی را می‌بینند؛ لذا آنها چون از جمال الهی محروم هستند، فرمود: ﴿كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُورُونَ﴾؛ [44] اینها در قیامت هم جمال الهی را نمی‌بینند، فیض الهی را نمی‌بینند. اینها در دنیا با قهر زندگی کردند، در آخرت هم با جلال الهی با ﴿إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنتَقِمُونَ﴾ [45] زندگی می‌کنند؛ اما آن جمال الهی را، رحمت خاصه الهی را آنها هرگز مشاهده نمی‌کنند: ﴿كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُورُونَ﴾. با اینکه در سوره «ق» فرمود دید اینها وسیع است.

پرده ندارد جمال غیر صفات جلال * * * نیست در این رخ نقاب، نیست بر این مغز پوست [46]

این سوره «ق» که بحث آن قبلاً گذشت ملاحظه فرمودید فرمود پرده‌ای در عالم که نیست، در و دیواری که نیست، حجابی نیست، یک حجاب است که خودت تار و پود آن را بافتی و درست کردی و جلوی چشم خود انداختی: ﴿فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ﴾؛ [47] ما پرده‌ای در عالم نداشتیم. این غطاء و پرده را خودت بافتی و جلوی چشم خود انداختی و چیزی را ندیدی. ما این پرده را حالا کنار زدیم. عالم پرده ندارد: ﴿فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ﴾، اینکه نمی‌بیند، پرده را روی چشم خود انداخت، خودش بافت، خودش انداخت، بعد دیگری کنار می‌زند؛ وگرنه عالم که شفاف است، آیت الهی است. هیچ پرده‌ای در عالم نیست، هیچ حجابی در عالم نیست، هیچ پوششی در عالم نیست. اگر ﴿نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ [48] است، کجایش پوشیده است؟ اگر جلال و جمال الهی کلّ جهان را پر کرده است، کجای آن پوشیده است؟ لذا در سوره «ق» فرمود ما جای پوشیده‌ای نداریم، جای سربّی نداریم. یک پرده است که خود این شخص بافت و جلوی چشم خود انداخت، هیچ‌جا را هم نمی‌بیند، ﴿فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ﴾. اینجا هم همین‌طور است. قسمت ۲/ قیامت/ تسنیم

این آیه مبارکه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ لَتَنْظُرَ نَفْسٌ مَّا قَدَّمْتُمْ لِغَدٍ﴾، ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَن ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ﴾ نشان می‌دهد که مقصدی هست که همگان به آن مقصد می‌رسند یا سریع‌تر می‌رسند یا بطی‌تر می‌رسند. پس اگر سعادت و شقاوتی هست همه اینها باز به لقای حق بار می‌یابند؛ منتها یکی دور و یکی نزدیک.

چون راه هست و پایان راه لقای حق است، حالا باید برگردیم به صدر آیه که آن راه کجاست؟ آیا راه لقای خدا هم نظیر راه کعبه و مانند آن یک راه زمینی است یا راه دیگری دارد؟ می‌فرماید نه؛ نظیر راه مکه و کعبه و مانند آن نیست که یک راه زمینی باشد انسان آن راه زمینی را طی کند به خدا برسد؛ ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ﴾ از جانتان جدا نشوید مگر نه آن است که ﴿وَجُودَ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةً﴾ جانتان را تقویت کنید به لقای حق می‌رسید. اگر عده‌ای بصیر هستند، بینا هستند چشم جانشان بیناست، اگر عده‌ای کورند چشم جانشان کور است که ﴿لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ﴾؛ [18] پس قلبی که ﴿فِي الصُّدُورِ﴾ است یا اعماست یا بصیر است، شما بکوشید همین جانتان را رعایت کنید. این جان یک بخش اخلاق دارد، یک بخش اعمال دارد؛ این بخش اخلاق و اعمال را در سوره «شمس» مشخص کرده است که فرمود: ﴿وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا * قَدْ أَفْلَحَ مَن زَاغَاهَا * وَ قَدْ خَابَ مَن دَسَّاهَا﴾ [19] این چنین نیست که سرمایه‌ها را خدا به انسان نداده باشد و از انسان توقع سیر و سلوک داشته باشد، هم راه اخلاقی را به ما نشان داد هم راه عمل صالح را؛ عمل صالح همان فجور و تقواست که به ما آموخت، به وسیله آن فجور و تقوا اخلاق پیدا می‌شود؛ چون اخلاق مَلَکَه است، مَلَکَه در اثر تکرّر عمل پیدا می‌شود و عمل را هم به ما آموخت. پس با فجور و تقوا، تزکیه یا خیمه پیدا می‌شود یا «تدسیه» پیدا می‌شود. ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَن زَاغَاهَا * وَ قَدْ خَابَ مَن دَسَّاهَا﴾ «تدسیه» در مقابل همان تزکیه است و این «تدسیه» یا تزکیه به وسیله فجور و تقوا پیدا می‌شود و فجور و تقوا همه هم به نفس برمی‌گردد، فجور نفس، تقوای نفس، و یک زاد در قرآن کریم هم آمده است نه بیش از یکی که ﴿تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى﴾. [20]

پس تحصیل اولاً راه هست، ثانیاً مقصد هست، ثالثاً آن مقصد خداست، رابعاً همه به سراغ او می‌رویم؛ منتها بعضی دست و پا شکسته و کور، بعضی‌ها دست و پا سالم و بصیر، بعضی‌ها جلو بعضی‌ها دنبال، بعضی‌ها جمال را می‌بینند بعضی جلال را می‌بینند، بعضی‌ها با اینکه سرو صدای جهنم به قدری است که از فاصله چندین فرسخ به گوش یک عده می‌رسد مؤمنینی که بخواهند از کنارش رد بشوند ﴿لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَتَهَا وَهُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ﴾؛ [21] اصلاً صدای جهنم به گوش آنها نمی‌رسد، صحنه قیامت که اصلاً «ساهره» است ﴿فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ﴾؛ اینها در کمال آرامش‌اند. «ساهره» به آن سرزمینی که می‌گویند که اصلاً خواب در آن سرزمین نباشد، سرزمینی که همه‌اش مار و عقرب باشد کسی خوابش نمی‌برد. «سهر» یعنی بیداری، «ساهره» یعنی بیدار. اگر سرزمینی گداخته و داغ و پراز مار و عقرب باشد، زیر پای آدم مثل مس گداخته باشد و از هر طرف هم مار و عقرب باشد، کسی خوابش نمی‌برد؛ این گونه از اراضی را می‌گویند «ساهره»، معانی دیگری هم برایش هست که در حقیقت خود زمین بیدار است؛ اما زمینی که ﴿فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ﴾، در چنین زمینی عده‌ای کاملاً راحت‌اند اصلاً احساس خطر نمی‌کنند: ﴿لَا يَحْزَنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ﴾ [22].

بنابراین راه برای اینکه انسان این مسائل را طی کند همان راه نفس است و راه نفس را هم در آیات دیگر مشخص کرد که ﴿وَإِذْ كَرِهَ اللَّهُ لِيُنزِلَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ﴾ [23] و چیزهایی که این راه نفس را تقویت می‌کند، هم در کتاب و سنت مشخص شد و چیزهایی که انسان را از سیر در راه نفس باز می‌دارد، آنها هم مشخص شد. در همین بیان نورانی حضرت امیر بیان معروفی هم هست مشخص می‌کند که چه چیزی باعث می‌شود انسان این راه را به آسانی طی کند و چه چیزی باعث می‌شود که انسان این راه را به کندی طی کند. در خطبه ۴۲ همان جمله معروف است که «أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي أَخَوْفُ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ اثْنَانِ: اتِّبَاعُ الْهَوَىٰ وَ طَوْلُ الْأَمَلِ قَامَا اتِّبَاعُ الْهَوَىٰ قَيْصِدٌ عَنِ الْحَقِّ وَ أَمَّا طَوْلُ الْأَمَلِ فَيُنْسِي الْأَخْرَةَ»؛ «آخره» در حقیقت رجوع به همان مبدأ است؛ اگر کسی به میل خود عمل می‌کند یعنی معبود او خدای اوست، دیگر فرض ندارد کسی به میل خود عمل بکند و خدا را در نظر داشته باشد، همان آن خدا را فراموش کرده است. اینکه در بعضی از روایات آمده است که «لَا يَزِينِي الزَّانِي وَ هُوَ مُؤْمِنٌ، وَ لَا يَسْرِقُ السَّارِقُ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ» [24] ناظر به این قسمت است که در حین عصیان، انسان متذکر نیست، در حین معصیت حق، انسان او را فراموش کرده است؛ نه فراموش کرد یعنی یادش نیست، عمداً از یادش برده است، این است که بد است.

در آن اوایل بحث ملاحظه فرمودید اگر کسی یادش رفته باشد که کتاباً و سنتاً رفع عقاب شد، هم «رُفِعَ عَنِ أُمَّتِي تِسْعَ الْخَطَا وَ النَّسِيَانِ» [25] این را گرفته، هم ﴿لَا تَوَاخِدْنَا إِن نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا﴾ [26] شاملش شده. این فراموشی عمدی است که خطر دارد؛ یعنی با اینکه خدا را می‌داند بی‌اعتناست؛ این را می‌گویند «تناسی». «تناسی»؛ یعنی خود را به نسیان زدن. در شماره ۴۰۵ کلمات قصار حضرت امیر به عمار یاسر می‌فرماید: «دعه»؛ یعنی مغیره بن شعبه را رها کن! «فِيَّائِهِ لَمْ يَأْخُذْ مِنَ الدِّينِ إِلَّا مَا قَارَبَهُ مِنَ الدُّنْيَا وَ عَلَىٰ عَمْدٍ لَبَسَ عَلَىٰ نَفْسِهِ لِيَجْعَلَ الشُّبُهَاتِ عَادِرًا لِسَقَطَاتِهِ»؛ فرمود: او از دین یک سلسله چیزهایی را گرفته که به دنیای او به درد می‌خورد، او عمداً دارد اشتباه می‌کند یک سلسله اموری را بر خودش پوشانده است، خودش را دارد فریب می‌دهد، یک سلسله بهانه‌هایی را گرفته که آن لغزش‌های خود را توجیه کند. شما می‌بینید هر معصیتی یک مورد استثنایی دارد؛ روزه خوردن معصیت است مگر کسی روزه برای او ضرر داشته باشد؛ غیبت کردن حرام است مگر در موارد استثنایی که تجویز شده است. می‌فرماید: این مغیره بن شعبه آن موارد استثنایی را یاد گرفته که کارهای خودش را توجیه کند، او عمداً دارد اشتباه می‌کند. کدام گناه است که مورد استثنا ندارد گناههای عملی؟ فرمود اینها مُسْتَثْنِيَاتِ را یاد گرفتند که کار خودشان را توجیه کنند. او می‌خواهد عمداً اشتباه بکند و گرنه این چنین نیست که خدا از یاد کسی برود. اینکه فرمود: «اتِّبَاعُ الْهَوَىٰ فَيَاتَهُ يَصِدُّ عَنِ الْحَقِّ» [27] همین است؛ همان: ﴿أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ﴾ [28] طول آرزو انسان را از آخرت باز می‌دارد، آرزوهای طولانی نمی‌گذارد انسان به فکر غد باشد که اگر کسی به فکر ماه آینده یا سال آینده است دیگر به فکر فردا نیست، فردا عمداً از یاد رفته. قسمت ۱۸ / حشر / تسنیم

بباید دانست که مقصود آنانکه راهی برای لقاء الله و مشاهده جمال و جلال حق باز گذاشته اند این نیست که اکتناه ذات مقدس جایز است ، یا در علم حضوری و مشاهده عینی روحانی احاطه بر آن ذات محیط علی الاطلاق ممکن است ، بلکه امتناع اکتناه در علم کلی و به قدم تفکر، و احاطه در عرفان شهودی و قدم بصیرت ، از امور برهانیه و مورد اتفاق جمیع عقلا و ارباب معارف و قلوب است . لکن آنها که مدعی این مقام هستند گویند پس از تقوی تام تمام و اعراض کلی قلب از جمیع عوالم و رفض نشاءتی نو قدم بر فرقانیت و انانیت گذاشت خو توجه تام و اقبال کلی به حق و اسماء و صفات آن ذات مقدس کردن و مستغرق عشق و حب ذات مقدس شدن و ارتیاضات قلبیه کشیدن، یک صفای قلبی از برای سالک پیدا شود که مورد تجلیات اسمائیه و صفاتیه گردد، و حجابهای غلیظی که بین عبد و اسماء و صفات بود خرق شود، و فانی در اسماء و صفات گردد، و متعلق به عز قدس و جلال شود و تدلی تام ذاتی پیدا کند، و در اینحال، بین روح مقدس سالک و حق حجابی جز اسماء و صفات نیست . و از برای بعضی از ارباب سلوک ممکن است حجاب نوری اسمائی و صفاتی نیز خرق گردد، و به تجلیات ذاتی و غیبی نایل شود و خود را متعلق و متدلی به ذات مقدس ببیند، و در این مشاهده ، احاطه قیومی حق و فانی ذاتی خود را شهود کند، و بالعیان وجود خود و جمیع موجودات را ظل حق ببیند، و چنانچه برهانا بین حق و مخلوق اول، که مجرد از جمیع مواد و علایق است ، حجابی نیست ، بلکه (برای) مجردات مطلقا حجاب نیست برهانا، همینطور این قلبی که در سعه و احاطه هم فا با موجودات مجرد شده ، بلکه قدم بر فرق آنها گذاشته ، حجابی نخواهد داشت . چنانچه در حدیث شریف کافی و توحید است : شرح اربعین حدیث امام خمینی رحمه الله علیه مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان www.Ghaemiyeh.com صفحه ۲۷۱ از ۳۵۹

در سوره «تغابن» فرمود شما در دنیا تحصیل کنید وقتی ایمان به خدا را مطرح می کند فرمود: ﴿فَأْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا﴾ به خدا و پیامبر و نوری که به همراهش نازل کردیم به آن نور ایمان بیاورید پس «القرآن نور» ایمان به این نور باعث ظهور این نور است در قیامت چه اینکه باعث ظهور همین نور است در دنیا انسان همان طور که یک راه ظاهری دارد این راه را باید طی کند یک راه معنوی و حقیقی دارد که آن راه را هم باید پیماید تفکر راه انسان است اعتقاد راه انسان است تخلق راه انسان است تحصیل ملکات راه انسان است اینها همه راه است و این راه باید با نور ببیند و پیماید آن که نوری دارد عقیده اش خوب خلش خوب و عملش صالح، آن که نور ندارد عقیده اش بد و خلش بد و عملش طالح؛ انسان همان طور که سیر ظاهری دارد یک سیر باطنی دارد که ﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ﴾ در این سیر طولی به لقاء الله می رسد و اگر مسافری و راهی را طی می کنی چاره جز داشتن نور نیست و آن نور وحی و قرآن است که به وسیله پیامبر نازل کردیم ﴿فَأْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا﴾ این نور هم دنیا انسان را نورانی می کند هم در برزخ انسان را نورانی می کند و هم در قیامت؛ یعنی در هر سه مرحله انسان نورانی می شود اما در دنیا در همین سوره «حدید» که محل بحث است در پایان همین سوره آمده که ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كَفْلًا مِّن رَّحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ﴾ فرمود به خدا و پیامبرش که ایمان بیاورید منافعی را خدا به شما می رساند که یکی از اینها آن است که شما را نوری می دهد که با آن نور راه می روید انسانی که یک حرام را می فهمد و از آن می پرهیزد نورانی است، آنچه که حرام نمی بیند و از آن نمی پرهیزد ظلمانی است، حرف بد را می فهمد که بد است و نمی گوید او نورانی است، فکر بد را تشخیص می دهد و نمی پذیرد نورانی است فرمود ایمان به خدا و پیامبر باعث می شود که خدا برای شما نوری قرار می دهد که با آن نور خط مشیتان تأمین می شود و تعیین می شود ﴿ثُمَّ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ﴾ نه تنها در آخرت بلکه در دنیا هم همین طور است چه اینکه در کریمه دیگر فرمود: ﴿وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ﴾ در بین مردم در بین مردم نورانی است در زمین نورانی است آن چه که مواظب فکر و قول و عمل خود است هر عقیده ای را نمی پذیرد هر خلقی را تحصیل نمی کند هر حرفی را نمی گوید نورانی است، او با نور راه می رود بنابراین در دنیا این شخص می شود نورانی و از نور برخوردار است در برزخ هم این عمل صالح می شود نور و انسان را نورانی می کند. قسمت ۹/حدید/تسنیم

فرمود: ﴿يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورٍ﴾ در همان روز منافقین و منافقات به مؤمنین می‌گویند منتظر باشید یا نگاهی به ما بکنید که ما از نورتان اقتباس کنیم و قیسی بگیریم نه خودشان نور دارند نه نیربی است که فضا را روشن کند نه کسی به اینها نور می‌دهد اینها به مؤمنین می‌گویند شما منتظر باشید به سرعت نروید یا نگاهی به ما کنید که ما از نور شما اقتباس کنیم ﴿نَقْتَبِسْ مِنْ نُورٍ﴾ جوابی که گفته می‌شود این است اینجا تحصیل نور ممکن نیست نور را باید در دنیا فراهم می‌کردید که خدا فرمود: ﴿آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا﴾ باید آن نور را آنجا تهیه می‌کردید که قرآن بود تهیه نکردید به اینها گفته می‌شود ﴿قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا﴾ اگر خواستید نوری تهیه کنید باید برگردید دنیا آنجا نور تهیه کنید اینجا جای تحصیل نور نیست زیرا «الْيَوْمَ عَمَلٌ وَلَا حِسَابٌ وَغَدًا حِسَابٌ وَلَا عَمَلٌ» آنجا اگر دار تحصیل و عمل باشد آنجا اگر جای فراهم کردن نور باشد انسان باید از راه ایمان و عمل صالح نور تهیه کند اگر آنجا هم جای ایمان و عمل صالح باشد می‌شود دار تکلیف اگر دار تکلیف شد یک وحی و رسالتی هم برای آنجا لازم است آن می‌شود دنیای دیگر نه قیامت و روز جزا لذا آنجا در عین حالی که کفار حق را می‌بینند نمی‌توانند ایمان بیاورند حق برای اینها روشن می‌شود اما نمی‌توانند ایمان بیاورند می‌گویند ﴿أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا﴾ اما آما نمی‌گویند چون آنجا جای ایمان نیست این طور نیست که کفار و منافقین در قیامت حق را ببینند و ایمان به حق بیاورند آن روز ظرف عمل نیست ظرف علم است حق روشن می‌شود که «یرون ان الله هو حق المبین» و می‌گویند ﴿أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا﴾ اما ایمان نمی‌آورند ایمان فعل اختیاری است که بین نفس و بین ایمان اراده فاصله است اما علم فعل اختیاری نیست وقتی مقدماتش تحصیل شد یا حاصل شد آن علم که ظهور است ضروری التحقق است فعل نیست در قیامت علم پیدا می‌شود ولی ایمان پیدا نمی‌شود این طور نیست که آنها در قیامت بتوانند ایمان بیاورند اگر آن روز ظرف ایمان باشد می‌شود روز تکلیف اگر روز تکلیف باشد باید برابر با دستوری باشد می‌شود روز وحی و رسالت این می‌شود دنیای دیگر؛ لذا آن روز مثل کسی که به او گفتند اینجا که می‌روی بیراهه است این حرف را نشنید و به ته دره افتاد و همه دست و پای او شکست، آنجا که ته دره افتاد و همه امکانات را از دست داد فهمید راه جایی دیگر بود این اشتباهی آمده فهمید اما راه رفتن ندارد توان رفتن ندارد آن روز می‌فهمند که حق با چه کسی بود ولی نمی‌توانند ایمان بیاورند چون همه امکانات را از دست داده‌اند همه ابزار تحصیلی را از دست داده‌اند بنابراین راه تحصیل نور منحصر در عالم تکلیف است که دنیا باشد لذا به اینها می‌گویند ﴿قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ﴾ برگردید به دنیا ﴿فَالْتَمِسُوا نُورًا﴾ آنجا نور تحصیل کنید. قسمت ۹/ حدید/تسنیم

وجه الله

در تمام کارهای خیر یک امر ابدی در آنجا ظهور می‌کنند، - معاذالله - کار اگر خیر نباشد باطل باشد، آن را خدا می‌فرماید: ﴿وَأَقْدَمْنَا إِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَبَجَعْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا﴾؛ [7] آن دیگر کار نیست؛ اما کارهای خیر همه آنها «لوجه الله» است. در سوره مبارکه «انسان» وقتی درباره اهل بیت (علیهم السلام) سخن به میان می‌آید، فرمود: ﴿إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ﴾؛ [8] «وجه الله» هم یک امر ابدی است، در همه مواردی که قرآن کریم فنای موجودات را نام می‌برد «وجه الله» را استثنا می‌کند ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾؛ [9] و یا ﴿كُلُّ شَيْءٍ مِّنْ عِندِهِ يَمُوتُ﴾ فان * وَبَقِيَ وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾؛ [10] «الله» بالاتر از آن است که استثنا بشود، اصلاً در فهم و ذهن کسی نمی‌آید تا ما بگوییم همه چیز مُردنی است مگر «الله»، همه چیز از بین می‌رود مگر «وجه الله»، «فیض الله»، «عنایت الهی»، «اشراق الله»، «افاضة الله» و مانند آن.

کارهای خیر ﴿لِوَجْهِ اللَّهِ﴾ است، این «وجه الله» روح این کار خیر است، این را زنده نگه می‌دارد. اگر روح، زنده بود بدن برای همیشه زنده است. اگر کسی کاری را کرد گفت: ﴿إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ﴾؛ این روح هم که می‌تواند ﴿وَجْهِ اللَّهِ﴾ را درک کند «الله» را نمی‌تواند درک کند، این کار را گفت: ﴿إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ﴾ این «وجه الله» روح این کار می‌شود، این مدرسه‌سازی، خیر دادن و جامعه را روشن کردن اینها خیر است. اگر کسی این را ﴿لِوَجْهِ اللَّهِ﴾ انجام داد این «وجه الله» روح این کار می‌شود، روح وقتی زنده باشد بدن برای همیشه زنده است.

بنابراین درست است که ما عمرمان محدود است کارمان محدود است؛ اما از طرفی مثل آن رودخانه‌ای هستیم که به دریای نامتناهی وصل هستیم. اگر کسی بگوید این رودخانه چگونه ابدی است؟ جوابش این است که درست است رودخانه محدود است ابدی نیست، ولی به ابدی وصل است. اگر ما کار را ﴿لِوَجْهِ اللَّهِ﴾ کردیم، این ﴿وَجْهِ اللَّهِ﴾ که از بین نمی‌رود، روح این کار به وسیله ﴿وَجْهِ اللَّهِ﴾ تا ابد زنده است، آن وقت می‌شود ره‌توشه برای ابد. قسمت/ ۴/ طور/ تسنیم

تسبیح خداوند

﴿سَبِّحْ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾؛ تقدیم «الله» در همه موارد که مفعول مقدم است برای اهمیت مسئله است، برای آن است که اول غایت ذکر می‌شود بعد فاعل: ﴿سَبِّحْ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾؛ اول اوست؛ مثل اینکه در مسئله جهاد ملاحظه فرمودید که خدا نمی‌گوید بروید شما در راه خدا بجنگید، بلکه می‌گوید در راه خدا شما بجنگید: ﴿فَلْيُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَشْرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ﴾، [23] نمی‌فرماید «فلیقاتل الذین یشرون الحیاة الدنیا بالآخرة فی سبیل الله» چون هدف مقدم است حتی بر فاعلیت فاعل، لذا در این گونه از موارد نوعاً نام ذات اقدس الهی قبلاً ذکر می‌شود؛ در این موارد ﴿سَبِّحْ﴾ یا ﴿یَسْبِحْ﴾ اول الله است بعد ﴿مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾. قسمت ۲/ حشر/ تسنیم

عبادت خداوند

هدف انسان عبادت است و عبادت یعنی رنگ خدائی گرفتن هر کاری که رنگ خدائی داشته باشد عبادت است قسمت ۳/ مرسلات/ نور / قرائتی

قرآن کریم گرچه این اوصاف برجسته را برای این ذوات قدسی می‌داند اما برای ما هم سهمی قائل است به اندازه لیاقت ما؛ لکن ما این عملی که انجام می‌دهیم یک وقت است که می‌گوییم این عمل فلان ثواب را دارد؛ این درست است، درست است که اگر کسی فلان کار را بکند مثلاً انفاق بکند فلان درجه از ثواب را دارد؛ اما یک راهنمایی قرآن کریم می‌کند که آن راهنمایی‌ها خیلی رایج نیست و آن این است که انسان که کار خیر انجام می‌دهد آن مقداری که خدایا قبول بکن، کار خیر بکن، سعادت به ما بده، عاقبت ما را خیر بکن بهشت بده! اینها جزایایی است که انسان می‌خواهد. اما اگر کسی کار خیر انجام بدهد و غرض او الهی باشد و این نکته را در نظر داشته باشد، خدایا من این کار را انجام می‌دهم که ثابت قدم بمانم، من این کار را انجام بدهم که روحیه بلند پیدا کنم، من این کار را انجام بدهم که غیر از تو نخواهم. این یک تعلیم خاصی است که قرآن کریم در پایان بخش پایانی سوره مبارکه «بقره» مشخص فرمود. در سوره مبارکه «بقره» این قسمت معروف است که: ﴿مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾ پاداش آن را ذکر می‌کند ﴿كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ فِي كُلِّ سَنَابِلٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾ [20] که چندین بخش است کسی که یک کار خیری انجام می‌دهد مربوط به معرفت و نیت اوست؛ این مثل آن است که یک حبه گندم را در زمین بکارد این یک حبه هفت خوشه برویاند، هر خوشه‌ای صد حبه گندم داشته باشد این می‌شود یکی هفتصدتا؛ ﴿كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ﴾ یک حبه گندم هفت خوشه، ﴿فِي كُلِّ سَنَابِلٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ﴾ هر خوشه‌ای صد حبه، یکی می‌شود هفتصد تا؛ این بخش اول است. ﴿وَ اللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ﴾ این ضعیف به معنای دو برابر باشد این هفتصد تا می‌شود ۱۴۰۰ تا. اگر به معنای بیشتر باشد که حد خاصی ندارد؛ اما عمده مقام سوم است ﴿وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾، نه یعنی یکی را هفتصد تا، نه یعنی یکی را ۱۴۰۰ تا، یکی را به قدری می‌دهیم که فقط خدا می‌داند، این حد و مرزی ندارد. یک کاری را علی بن ابیطالب (سلام الله علیه) کرد به عنوان «لَضَرْبَةٍ عَلَيَّ لِعَمْرٍو يَوْمَ الْخَنْدَقِ» که خدا به او پاداشی داد که اصلاً به حساب نمی‌آید که «تَعْدِلُ عِبَادَةَ الثَّقَلَيْنِ» [21] این چه به حساب می‌آید؛ عبادت ثقلین، همه انبیا و اولیا در انسان و همه جن‌های مؤمن در جن؛ «تَعْدِلُ عِبَادَةَ الثَّقَلَيْنِ» این به حساب در نمی‌آید. اینها پاداشی است که خدای سبحان به عمل خیر می‌دهد؛ اما آنچه در بخش دیگری از همان سوره

مبارکه «بقوه» ذکر فرمود، آیه ۲۶۵ همان سوره است فرمود: ﴿وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ﴾، یک؛ ﴿وَتَثْبِيتًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ﴾، [22] دو؛ ﴿كَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ﴾ آنها که کار خیر انجام می دهند با دو هدف یکی «قربه الی الله»، یکی اینکه خود من بالا بیایم، روح سخا در من پیدا بشود، روح گذشت در من پیدا بشود، روحم به اعتلا بار یابد. ﴿وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ﴾، یک؛ ﴿وَتَثْبِيتًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ﴾، دو؛ خدایا این کار خیر را انجام می دهم که در طول عمرم نلغزم، این کار خیر را می کنم که پایم نلغزد قلبم نلغزد دستم نلغزد، نه کج بروم نه کج بخوام؛ این اخلاق است که با فقه گره خورده است این سخن از بهشت خواستن نیست آن بهشت را بعد ذکر می کند. این به ما یاد میدهد که انسان می توان کار خیر انجام بدهد «الله» که ثوابش را می دهد و موقعیت خودش را تثبیت کند که خدایا من دیگر نلغزم. ببینید اگر درختی آن قدرت را می داشت که از جا حرکت می کرد چند سطل آب از رودخانه می گرفت به پای خود می ریخت این درخت حرفش چه بود؟ حرف این درخت این است که خدایا من این آبها را به پای خودم می ریزم که ریشه پیدا کنم تثبیت بشوم نلغزم! کسی که دارد کار خیر می کند این آیه یادش می دهد که تو هم این طور فکر کن. بهشت را بله خدا می دهد جهنم را هم از تو دور می کند اما تو به هر حال در معرض خطر نباش خودت را تثبیت کن موقعیت خودت را تثبیت کن؛ این کاری به بحث بهشت و جهنم ندارد این تثبیت موقعیت است که خدایا من با این کارم مغرور نشوم این کار را هم ادامه بدهم و فخرفروشی نکنم نگویم کم آوردم نگویم کم می شود موقعیت من تثبیت بشود تثبیت بشود که «لَا تُحَرِّكُهُ الْعَوَاصِفُ» [23] بشوم. حوادث در عالم زیاد است گاهی اقتصاد است گاهی سیاست است گاهی حکومت است گاهی کم است گاهی زیاد است، من نلغزم؛ این یک مقامی است این در کمالات اخلاقی است خدایا آن توفیق را به من بده که به وسیله این کار خیر هیچ وقت نلغزم همین! این چه کار به آیات دیگر دارد این از غرر آیات اخلاقی ماست اینها محصول آن شراب طهور است آن شراب طهور، انسان را طرزی تثبیت می کند که «ثَبَّتَهُمُ اللَّهُ»، «بِثَبَّتَهُمُ اللَّهُ» تثبیت می کند و دیگر نمی لغزد. آن وقت در بخش های دیگر همین سوره مبارکه «انسان» فرمود وقتی که شراب طهور به آنها داد می فرماید که ﴿إِنَّ هَذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً وَكَانَ سَعْيَكُمْ مَشْكُورًا﴾؛ چون در بخش هایی از سوره مبارکه «ابراهیم» فرمود: اگر اهل شکر بودید خود شما را بالا می آورم نه مال شما را بالا می آورم ﴿لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ﴾ [24] نه «لأزیدن اموالکم و اولادکم و کذا و کذا»؛ خود شما را بالا می آورم؛ این می شود شیخ انصاری او می شود محقق اردبیلی او می شود کذا و کذا؛ خود شخص را بالا می آورند ﴿لأزیدن اموالک و کذا و کذا» این هم از همان قبیل است ﴿كَانَ سَعْيَكُمْ مَشْكُورًا﴾. قسمت ۹/ انسان / تسنیم

این ﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ﴾؛ یعنی انسان متحرک است و راه دارد و هدف دارد. آن هدف نهایی اش را فرمود که: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾. [3] مقصد انسان هم آن «دار القرار» است. مستحضرید انسان متحرک است و در اینکه متحرکی فعال است حرفی در آن نیست، اما حرکت نمی تواند دائمی باشد. دنیا دار حرکت است حرکت دائم یعنی بی هدف. حرکت الا و لابد مقصد دارد وقتی به آن مقصد رسید یعنی به «دار القرار» آرمید یعنی به معاد رسید و گرنه موجودی دائماً بگردد یعنی بی هدف! ممکن نیست حرکت در جایی محقق باشد و هدف نباشد؛ حرکت بی هدف یعنی لغو. حرکت مبدأ فاعلی دارد که محرک است، مبدأ غایی دارد که هدف است، یک مسافتی دارد و زمانی که برابر آن زمان این مسافت را طی می کند. فرمود ما به انسان راه را نشان دادیم و راه انسان هم از درون او می گذرد، یک راه شرقی یا غربی نیست این راهی نیست که از کوی و برزن بیرون بگذرد این راه از درون می گذرد؛ این باید از شرک به توحید، از بداخلاقی به خوش اخلاقی، از زشتی به زیبایی، از کذب به صدق، از باطل به حق، در درون خود این سفر را طی کند. نشانه اینکه این سفر را طی کرده است افعال او اقوال او اعمال او نشانه آن است که او در مسیر حرکت است و گرنه راه در بیرون نیست مثلاً ما بگوییم این راه الهی است این راه الهی است یعنی چه؟ یعنی در بیرون خبری هست به نام راه الهی؟ یا اعتقاد راه الهی است عمل صالح راه الهی است نشانه آن هم قول صالح و عمل صالح است. ما این راه را به او نشان دادیم آن راه را او هم طی می کند به مقصد هم می رسد و این کلمه «أو» برای تقسیم است نه برای تخییر ﴿إِنَّمَا شَاكِرًا وَإِنَّمَا كَفُورًا﴾ معنایش این نیست که می خواهد این باشد یا می خواهد آن باشد. نخیر! بعضی این هستند بعضی آن هستند و گرنه راه مشخص است هدف هم الا و لابد ﴿لِيَعْبُدُونِ﴾ است که با حصر ذکر فرمود: ﴿مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ انسان در راهی دارد حرکت می کند این راه را ذات اقدس الهی هم در درون او مشخص کرده است هم در بیرون به وسیله انبیا

راهنمایی کرده که **﴿هَذِهِ سَبِيلِي﴾** [4] یا «هذه صراطی» که من شما را دعوت می‌کنم **﴿أَرُوضُهَا بِالتَّقْوَى﴾** [5] و مانند آن. قسمت ۴/ انسان/ تسنیم

شکر خداوند

﴿إِنَّمَا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾ اگر از هر غفلتی منزّه شدند و همین طوری که در این بیان اهل بیت (علیهم السلام) بود که **﴿لَا تُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكْرًا﴾** [25] هیچ توقعی نداریم که شما تشکر کنید یا نام ما را ببرند کسی از ما مدح کند اینها را نمی‌خواهیم هیچ، هیچ! هر چه که غیر خداست فراموش کردند. این رها کردن از غیر خداست حالا تعبیراتی که در این کتاب‌ها هست می‌گویند مقام فنا و امثال ذلک است؛ ولی به هر حال غیر خدا را نمی‌خواهند و غیر خدا را نمی‌بینند. این در دنیا برای خواص حاصل است در آخرت ظهور می‌کند. بعد فرمود: **﴿إِنَّا نَحْنُ نُزَلِّنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا﴾** بعد از اینکه آن بخش‌ها را ذکر کردند فرمود این حرف‌ها از همین قرآن در می‌آید، این توان آن را دارد که انسان را به آن بارگاه برساند **﴿إِنَّا نَحْنُ نُزَلِّنَا عَلَيْكَ﴾** با تأکید ضمیر **﴿إِنَّا﴾** یا **﴿نَحْنُ﴾**؛ **﴿إِنَّا نَحْنُ نُزَلِّنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا﴾** * **﴿فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تُطِعْ مِنْهُمْ آيْمًا أَوْ كَفُورًا﴾** * و **﴿ادْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ بُكْرَةً وَأَصِيلًا﴾** اینها صف بستند از هر طرف، تو در اثر اینکه نام مبارک «الله» تو را از هر چه غیر خداست ظاهر کرده است بردبار باش نه به مدح اینها دل ببند نه از مذمت اینها نگران باشد **﴿فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تُطِعْ مِنْهُمْ آيْمًا أَوْ كَفُورًا﴾** چه آنها کافرند ملحدند مشرکانند یا نه داخلی آسیب‌رسان هستند مسلمان هستند به حسب ظاهر، کافر نیستند اهل شرک و الحاد نیستند یک دشمنان داخلی‌اند نه اینها و نه آنها هیچ کدام شما را آسیب نرساند. **﴿وَأَذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ بُكْرَةً وَأَصِيلًا﴾** صبح و شام، نه یعنی دو تا برنامه، یکی صبح یک شام که مثلاً به فلان بیمار بگویند این قرص را یک بار صبح بخور یکی شام. صبح و شام یعنی مستمر، دائماً به یاد ذات اقدس الهی باش که هیچ لحظه غفلت نکنی؛ آن گاه **﴿وَمِنَ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ وَسَبِّحْهُ لَيْلًا طَوِيلًا﴾**. جریان شب را برهان اقامه کرد مسئله سحر را فرمود که همه خواب‌اند مزاحمی در کار نیست **﴿إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ﴾** اصلاً نشئه خاص دارد سحر. **﴿أَشِدُّ وَطَنًا وَأَقْوَمَ قِيَلًا﴾** که بحثش قبلاً گذشت؛ فرمود شب را فراموش نکن، سحر را فراموش نکن، یاد خدا را در سحر فراموش نکن، تا تبعات بعدی آن. قسمت ۹/ انسان/ تسنیم

حب خداوند

بعد فرمود اینها محبوب خدا هستند؛ اگر کسی محبوب خدا بود، یقیناً خدا او را یاری می‌کند؛ اما اینکه فرمود از این ظالم‌تر نیست بله معنای آن همین است که ما از اینها ظالم‌تر نداریم، دیگران هم در همین حد هستند. **﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ﴾**، خدا او را به طرف اسلام دعوت می‌کند. این داعیه یا دین دارد یا داعیه جعلی بودن دارد و مانند آن و خداوند ظالمین را هدایت نمی‌کند. این را هم قبلاً ملاحظه فرمودید اینکه فرمود هدایت نمی‌کند، فاسقین را هدایت نمی‌کند، ظالمین را هدایت نمی‌کند؛ یعنی هدایت‌پاداشی و گرنه اصلاً نازل شدن قرآن **﴿هُدًى لِلنَّاسِ﴾** [14] است. تمام قرآن برای هدایت همه مردم است. ببینید بعضی‌ها گرایش آنها این است قلبشان همین که دارند اذان می‌گویند می‌تپد به طرف نماز اول وقت و مسجد. این هدایت‌پاداشی است این گرایش است این پاداشی است که خدا می‌دهد. هر کاری هم بخواهند بکنند که مسیر این شخص را عوض بکنند نمی‌توانند. این با همان زندگی ساده‌اش دارد می‌سازد. این پاداش الهی است، اینکه فرمود: **﴿وَكَمْ مِنْ عِثَارٍ وَقَيْتِهِ وَكَمْ مِنْ مَكْرُوهٍ دَفَعْتَهُ﴾**، [15] این است. فرمود اینها هدایت‌های پاداشی است. اینها عنایت‌های الهی است. اینها شامل فاسق نمی‌شود، اینها شامل ظالم نمی‌شود؛ اما آن هدایت به معنای تبلیغ، بیان کردن و روشن کردن، اشکال زدایی کردن، این بله **﴿هُدًى لِلنَّاسِ﴾** است. چه در آیه اسبق که فرمود: **﴿وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ﴾**، [16] چه در این آیه از همین قبیل است. بعد فرمود ما تجارتي داریم سودآور، تعبیرات قرآن کریم بسیاری از اینها تشویقی است. تجارت این است که انسان کالایی بدهد ثمنی بگیرد. اگر کالا و ثمن، عوض و معوض هر دو در اختیار کسی بود، دیگر تجارت نیست. تعبیر بیع از این قبیل است، تعبیر اجاره از این قبیل است، تعبیر تجارت از این قبیل است، تعبیر «اشترای» از این قبیل است، تعبیر «شراء» از این قبیل است. **﴿مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ﴾**، [17] گفتند وقتی وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و

سَلَم) عازم مدینه بود، چه کسی به جای آن حضرت بخوابد؟ وجود مبارک حضرت امیر. این ﴿مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ﴾ در آن زمینه نازل شد. این تعبیر «شراء» است، تعبیر «اشترَاء» در قرآن هست، تعبیر بیع هست، تعبیر اجاره هست، تعبیر اجرت هست، این عناوین عقود ظاهری است که انسان عینی را می‌فروشد یا منفعتی را اجاره می‌دهد و مانند آن. اگر هر دو برای ذات اقدس الهی بود چه اینکه هست، آن وقت تعبیر به بیع و «شراء» و «اشترَاء» و اینها یعنی چه؟ اینها تعبیر تشویقی است، چه اینکه ذات اقدس الهی وقتی انسان با او تجارت کرد عوض و معوض هر دو را برمی‌گرداند به آدم. این طور نیست که کسی جان خودش را به خدا بدهد: ﴿مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ﴾، یا ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ﴾ [18] انسان چیزی بدهد و به بهشت بگیرد، این طور نیست. در معامله با خدا عوض و معوض هر دو برای اوست، یک؛ هر دو را عاریه به انسان برمی‌گرداند، دو. حالا اگر کسی در راه خدا کاری کرد خدا چه کار می‌کند؟ این جان او را تکمیل کرده و بالا آورده به او برمی‌گرداند، این طور نیست که خودش بگیرد. اگر مالی را در راه ذات اقدس الهی داد خدا چه کار می‌کند؟ ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ﴾، این مال را چندین برابر کرده به او برمی‌گرداند. عوض و معوض هر دو را به آدم برمی‌گرداند. گذشته از اینکه خود آدم را هم تثبیت می‌کند که در همان اواخر سوره مبارکه «بقره» دارد که ﴿تَثْبِيثًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ﴾ [19] موقعیت خود آدم را تثبیت می‌کند. - معاذالله - در برابرش اگر کسی با شیطان معامله بکند، او عوض و معوض هر دو را می‌گیرد. این طور نیست که چیزی به آدم بدهد. حالا اگر کسی راه شیطنت را رفت، این طور نیست که راه شیطنت را رفت در برابرش از شیطان چیزی بگیرد، او فقط باید سواری بدهد. در همان سوره مبارکه «اسراء» گذشت که «بالصراحه» شیطان به ذات اقدس الهی گفت: ﴿لَأَحْتَنِكَنَّ ذُرِّيَّتَهُ﴾ [20] من احتناک می‌کنم. این «إِحْتَنَكَ» باب افتعال، «احتناک القرس»؛ یعنی حنک و تحت حنک او را گرفته. این سوار کارها که می‌بینید افسار و دهنه اسب دستشان هست هر جا که بخوانند سوار می‌شوند، این را می‌گویند احتناک. گفت من سواری می‌خواهم. حالا اگر کسی دارد به او سواری می‌دهد، چیزی عائد او می‌شود یا عوض و معوض هر دو را شیطان دارد بهره می‌برد؟ هیچ کس ممکن نیست با شیطان معامله بکند، مگر اینکه عوض و معوض هر دو را او می‌برد و هیچ کس با ذات اقدس الهی تجارت نمی‌کند مگر اینکه عوض و معوض هر دو را خدا برمی‌گرداند به او؛ لذا می‌فرماید که این تجارت راجح است.

قسمت ۴ / صف / تسنیم

معاد بعنوان هدف

برمی‌گردد به همان شهوت عملی؛ می‌فرماید شما که منکر معاد هستید، هیچ راهی برای شبهه ندارید. عالم که عالم لغو نیست. در بخش پایانی فرمود: ﴿أَيُّ يَخْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى﴾، «سُدًى»؛ یعنی یاهو. یعنی انسان یاهو است و هر کسی هر حرفی زد، زد؟ این صدام آمده هر کسی کاری کرد، کرد؟ این صهیونیسم آمده قریب به هفتاد سال است، این عده را گرفتار کرده، یعنی این عالم بی‌نظم است؟ آن استکبار، این هم صهیونیسم. این طور مردم را کشتند، این هم یمن، این این عزیزان شیعه عربستان که اینها را با چهار نفر دیگر مخلوط کردند، این همین طور رفت؟ ﴿أَيُّ يَخْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى﴾! این شدنی نیست اصلاً! عالم یاهو یاهو که نیست. «سُدًى»؛ یعنی یاهو، یعنی بیهوده. کسی یک خنده بی‌جا بکند، یک وقت طنز بی‌جا دارد، مسخره بی‌جا می‌کند - معاذالله - فرمود در دستگاه ما لغو نیست: ﴿مَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ﴾ [33] ﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا﴾ [34] گاهی به صورت موجه کلیه می‌فرماید، ما جز حق چیزی نمی‌گوییم. گاهی به صورت سالبه کلیه اصلاً باطل در نظام ما نیست.

این عربستان این طور شیعه‌ها را کشته، رد شد و رفت؟! این شدنی نیست. ﴿أَيُّ يَخْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى﴾، این حساب و کتابی دارد. حالا یا زود یا دیر! فرمود مگر اینها جلو یک عده حرکت نکردند، ببینند ما چه کار کردیم، بساط اینها را جمع کردیم و همه را در دریا ریختیم؟ یا روی کره زمین ریختیم؟ این ﴿أَيُّ يَخْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى﴾ همین است! این همان جاهلیت حجاز است که خیال کرده رها می‌شود. یاهو است، هر کسی هر کاری می‌خواهد بکند! این نظم دقیقی که ما آفریدیم، این یاهو است؟ ﴿أَيُّ يَخْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى﴾ اینکه نمی‌شود.

بنابراین شبهه علمی را خیلی قوی نگرفتند، برای اینکه واقعاً قوی هم نبود؛ لذا در اول سوره و در آخر سوره بخشی به این شبهه علمی پرداختند. قسمت مهم که شفای مرض هست، همین مشکل شهوت عملی است. اینجا هم فرمود: ﴿كَأَلَّا بِلِ نَحْيُونَ الْعَاجِلَةَ * وَتَذَرُونَ الْآخِرَةَ﴾، آخرت را کنار بگذارید، دنیا راحت باشید، همین! بعد آنجا هم حسابتان مشخص است که یک عده پزمرده هستند، یک عده خوشحال هستند: ﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاصِرَةٌ * إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ﴾، «نظاره» با «صاد ضاد»؛ یعنی با طراوت. «نظاره» با «طاء طاء»؛ یعنی بینایی. فرمود یک عده نگاهشان به طرف رحمت الهی است و با چهره شاداب و بشاش و خندان محشور می‌شوند که - إن شاء الله - همه شیعیان علی و اولاد علی این چنین باشند! قسمت ۳/قیامت/تسنیم

شوق بهشت و خوف از جهنم بعنوان هدف

اگر به ما گفتند: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ مَعَالِيَ الْأُمُورِ وَيَكْرَهُ سَفْسَافَهَا»، [24] فرمود جهنم نمی‌برند، بهشت می‌برند؛ اما حیف است که آدم برای اینکه جهنم نرود یا بهشت برود، این همه زحمت‌ها را تحمل بکند! خدای سبحان همت بلند، فکر بلند، روح بلند، آنها را می‌دهد؛ اما اینها را می‌خواهد، «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ مَعَالِيَ الْأُمُورِ وَيَكْرَهُ سَفْسَافَهَا». همت بلند! اگر اجر رسالت به این است که آدم اینها را دوست داشته باشد، اجر ارسال چیست؟ در برابر ارسال این پیغمبر و علی و اولاد او چیست؟ این «وَجَدْتِكُمْ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ» من دوست تو هستم!

بنابراین اگر از ما بپرسند با دل خود چه کردی؟ ما باید یک پاسخ مثبت بدهیم. بنابراین دل ما، ما نیستیم، جزء شئون ماست، جزء ابزار ماست؛ مثل دست، پا و چشم ما، ما مسئول هستیم، دل ما قوه‌ای از قوای ماست که خدا به ما داد؛ مثل چشم و گوش ما؛ یعنی سمع و بصر و فؤاد، ﴿كَانَ﴾؛ یعنی «کان الانسان». ﴿عَنهُ﴾؛ یعنی «عن كل واحد»، ﴿مَسْتَوْلًا﴾؛ انسان مسئول از دل است، با دل خود چه کردی؟ چه کسی را به این دل راه دادی؟ ما باید جواب داشته باشیم. خیلی از ما مشغول درس و بحث هستیم، یک نماز و روزه‌ای هم می‌خوانیم، این کافی نیست. قسمت ۱۳/ملک/تسنیم

وفات و موت

کسی آمد خدمت حضرت امیر(سلام الله علیه) عرض کرد که آیات گاهی هماهنگ نیست، فرمود چطور؟ عرض کرد که این توقی را خدا گاهی به خودش اسناد می‌دهد: ﴿اللَّهُ يَتَوَقَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا﴾، [27] گاهی به فرشته مرگ حضرت عزرائیل(سلام الله علیه) نسبت می‌دهد: ﴿يَتَوَقَّى كُمْ مَلِكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ﴾، [28] گاهی هم به فرشته‌های زیر مجموعه عزرائیل نسبت می‌دهد: ﴿تَوَقَّيْتَهُ رُسُلَنَا﴾، [29] - معاذالله - این آیات هماهنگ نیست. حضرت فرمود نه، افرادی که جان می‌دهند سه طبقه هستند؛ بعضی‌ها ذات اقدس الهی جانشان را بلاواسطه می‌گیرد. در جریان حضرت ابراهیم نقل کردند که اینها نشان می‌دهد که آن خلیفه خدا به اذن خدا خلیفه اوست، غیر خدا هر که هست در حوزه استخلافیه خلیفه خداست؛ یعنی ملائکه هم در حوزه استخلافیه هستند. حالا انسان‌ها هم همین طور هستند، وقتی که وجود مبارک جبرئیل آمد گفت کمک بکنم، در هنگامی که گفتند: ﴿حَرْقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ﴾، [30] ابراهیم چه فرمود؟ گفت من از تو کمک نمی‌خواهم. گفت یا نگفت؟ عزرائیلی که آمد گفت باید قبض روح بشوید! گفت به تو نمی‌دهم. این را آدم می‌تواند به خوبی باور بکند. گفت به آن که باید جان را تسلیم کنم، تسلیم او می‌کنم. همان که به جبرئیل می‌گوید در حال القای در نار ﴿حَرْقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ﴾، این در کمال طمأنینه به طرف آتش رفت. گفت از تو کمک نمی‌خواهم. همان خلیل حق در موقع قبض روح به عزرائیل گفت به تو نمی‌دهم. ما وقتی اینها را می‌بینیم، خیال می‌کنیم که این تمرد است! تمرد نیست، اینها در حوزه استخلافیه خود اوست. مگر او «خلیفة الله بالقول المطلق» نیست؟ مستخلف عنه او خداست، مستخلف علیه او کجاست؟ چه کسی است؟ مستخلف علیه ولی مطلق، کل ماسواست. گفت به تو نمی‌دهم. این تمرد نیست، این معصیت نیست. اگر کسی معنای خلافت را در سه بُعدش حفظ بکند که انسان «خلیفة الله» است، یک؛ مستخلف عنه او «الله» است با اسمای حسنا، دو؛ مستخلف علیه او. حوزه خلافتش کل ماسواست، این سه. آن وقت این معصیت نیست؛ لذا در همه موارد فرشته‌ها حضور دارند، وجود مبارک حضرت امیر فرمود آن که فرمود: ﴿اللَّهُ يَتَوَقَّى الْأَنْفُسَ

حین موتها» برای اوحدی از مؤمنان است که خود خدا قبض روح می کند. برخی ها آرزو کردند که «روزی رخس بینم و تسلیم وی کنم»، این آرزوست ﴿تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ﴾ [31] مگر نصیب هر کسی می شود؟ قسمت ۶/نجم/تسنیم

این جان عاریت که به حافظ سپرده دوست * * * روزی رخس بینم و تسلیم وی کنم [32]

در آیه هفده و هجده فرمود: ﴿وَ اللَّهُ أَنْتَكُم مِّنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا * ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيهَا وَيُخْرِجُكُمْ إِخْرَاجًا﴾ به این سه مرحله اشاره کردند. فرمودند که رویش اولی بدن شما از زمین است؛ همانند بذری که ذات اقدس الهی او را در زمین بذرافشانی کرد، انبات از طرف خداست، نبات از طرف مردم. فرمود «و الله انتکم من الارض انباتاً»، یک مفعول مطلق است که از سنخ خود فعل نیست، از مصدر دیگر است. باید به حسب ظاهر گفته می شد: «انتکم انباتاً»؛ اما فرمود: ﴿أَنْتَكُم﴾؛ به تدریج رشد کردید که گاهی مفعول مطلق از خود فعل هست، گاهی از فعل نیست: ﴿وَ اللَّهُ أَنْتَكُم مِّنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا﴾، این در پیدایش اصلی انسان از زمین است. ﴿ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيهَا﴾ که درباره مرگ است. شما را با مرگ دوباره به زمین می برد. ﴿وَ يُخْرِجُكُمْ إِخْرَاجًا﴾، که این مرحله سوم است. این مراحل سه گانه که حیات در دنیا، مرگ بعد از حیات و زنده کردن بعد از مرگ، به این مراحل سه گانه اشاره فرمود. در تمام این اقسام سه گانه ضمیر «کُم» مخاطبش همان انسانها هستند. ﴿أَنْتَكُم﴾، شما جامعه انسانی را؛ ﴿يُعِيدُكُمْ﴾، شما جامعه انسانی را؛ ﴿يُخْرِجُكُمْ﴾، شما جامعه انسانی را. اما تفصیلش در آیات دیگر است که انسان بدنی دارد که با زمین مرتبط است، یک روح دارد که با ملکوت مرتبط است، از آنجا آمد به آنجا می رود. اینکه در همین آیه فرمود، شما را از زمین خلق کردیم، دوباره به زمین برمی گردید، سه باره از زمین بیرون می آوریم، نه یعنی تمام حقیقت شما را، گرچه این آیه و آیه ﴿مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى﴾ [1] مخاطب انسانها هستند؛ اما آن طایفه ثالثه مفسر است. طایفه ثالثه می گوید که انسان بدنی دارد زمینی و روحی دارد ملکوتی. در طایفه ثالثه جواب عده ای از منکران معاد که می گفتند؟ ﴿إِذَا مِتْنَا﴾ [2] ما که می میریم، می رویم در زمین می پوسیم، همین! بعد از پوسیدن دیگر خبری نیست: ﴿عَرَانَا لَمَبْعُوثُونَ﴾. پاسخ این نفی معاد، این است که ﴿فَلْ يَتَوَقَّأْكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ﴾ [3] «کذا و کذا». شما نه در زمین می روید نه می پوسید، مرگ در زمین رفتن نیست، پوسیدن نیست؛ مرگ از پوست به در آمدن است. تمام حقیقت شما را هنگام قبض روح فرشته (سلام الله علیه) می گیرد. شما گفتید: ﴿إِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ﴾ [4] ما مُردیم و رفتیم زیر خاک و پوسیدیم، خیر! بدن شما می رود زیر خاک و می پوسد؛ اما حقیقت شما که بدنی نیست، زمین نمی رود، شما از پوست به در می آید نه پوسید: ﴿فَلْ يَتَوَقَّأْكُمْ﴾، «توقی»، مستحضر هستید از وفات است، وفات «تاء» جزء کلمه نیست، «کما تقدم مراراً». این زائد است. «تاء»، «تاء» مصدریه است. آن «تایی» که جزء کلمه است، فوت است و قرآن انسان را فوت شده نمی داند. وفات یافته می داند. این وفات «تاء» تایی مصدریه است، جزء کلمه نیست. اصل کلمه «واو» است و «فاء» است و «یاء»؛ «وفات، توقا، مستوفی، مستوفا»، همه اینها در مورد أخذ تام است. وقتی می گویند این شخص مستوفا مطلب را بیان کرد یا مقاله اش مستوفا بود یا مستوفا ادا کرد؛ یعنی تمام مطلب را بیان کرد. وقتی در مسئله حقوقی می گویند فلان شخص حق خود را استیفا کرد؛ یعنی همه حقیقتش را گرفت. اصلاً «توقی متوقی متوقفا استیفا»؛ یعنی أخذ تام که هیچ چیزی فروگذار نمی شود. فرمود خدا متوقی است، عزرائیل (سلام الله علیه) متوقی است، فرشتگان زیر مجموعه آنها متوقی هستند، حالا تا چه کسی در چه حدی باشد که خدا قبض روح کند یا عزرائیل، مگر عزرائیل (سلام الله علیه) برای هر کسی حاضر می شود که قبض روح کند؟! آنهایی که ﴿اللَّهُ يَتَوَقَّى الْأَنْفُسَ﴾ [5] برای آن اوحدی است: ﴿فَلْ يَتَوَقَّأْكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ﴾، برای اوساط است. ﴿تَوَقَّفَهُ رُسُلُنَا﴾ [6] برای مدبرات و ملائکه که زیر مجموعه عزرائیل (سلام الله علیه) هستند که اینها فشار می بینند به هر حال، عادی نیست برای اینها. عزرائیل مثل جبرائیل (سلام الله علیهما)، میکائیل و اسرافیل، اینها که حاملان عرش هستند، اینها برای هر فردی حضور پیدا نمی کنند. خیلی کم اتفاق می افتد! «توقی، متوقی، متوقفا، مستوفی، مستوفا»، همه این مشتقات مربوط به أخذ تام است. فرمود در جواب این منکران معاد، بگو تمام حقیقت شما در دست ماست. شما نمی پوسید. آنها که می گویند ﴿إِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ﴾، ایشان می فرماید صغری ممنوع است، چون

نمی‌پوسید تا بگویید بعد از پوسیدن حیاتی نیست: ﴿فَلْ يَتَوَقَّأَ كُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ﴾ و مانند آن. قسمت ۷/ نوح/ تسنیم

یکی به لحاظ بدن این طایفه آیات است که ﴿مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ فِيهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَىٰ﴾، [7] آیه محل بحث هم این است: ﴿وَ اللَّهُ أُنْتَبِئُكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا * ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيهَا وَ يُخْرِجُكُمْ﴾، آیات دیگری هم که ﴿فِيهَا تَحْيَوْنَ وَ فِيهَا تَمُوتُونَ﴾، [8] ﴿مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ﴾، همه راجع به بدن است؛ اما آن قسمتی که مربوط به جان است، فرمود: ﴿يَتَوَقَّأَ كُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ﴾. قسمت ۷/ نوح/ تسنیم

ج: تصمیم‌گیری و تدبیر (سیاست)

تصمیم فعل است. ما یک تصور داریم، تصدیق داریم، قیاس داریم، استدلال داریم، جزم یعنی جزم! یک اراده داریم یک تصمیم داریم، عزم یعنی عزم! بین عزم و جزم، بین آسمان و زمین فاصله است. جزم برای یک قوه دیگر است، عزم برای یک قوه دیگر است. خدای سبحان کسانی را که داخل راه هستند، گاهی کمک جزمی می‌کند، علمی می‌کند: ﴿عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ﴾، [۱۵] گاهی کمک عزمی می‌کند، آن که به مادر موسی داد از سنخ عزم است؛ یعنی ما در بخش‌های تصمیم‌گیری او القا کردیم، به او گفتیم او را در صندوقچه بگذار، بینداز در دریا! به دریا هم گفتیم این امانت را حفظ بکن، ببر در خانه فرعون. گفتیم: ﴿فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ﴾، [۱۶] این امر حاضر است؛ به دریا به عنوان امر، امر غایب کردیم، گفتیم: ﴿فَلْيَلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ﴾، [۱۷] همه امر ما را دارند گوش می‌دهند، این امر، امر تکوینی است. گفتیم: ﴿أَرْضِعِيهِ﴾ وقتی که در صندوقچه گذاشتی، ﴿فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ﴾، این امر حاضر است. به دریا هم امر می‌کنیم، می‌گوییم: ﴿فَلْيَلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ﴾، این باید ببرد در خانه فرعون. اینها فعل است، فعل چه کار به کلام دارد؟ کلام چه کار به فعل دارد؟

قسمت ۱۱/ نجم/ تسنیم

تا ما درون خودمان را نفهمیم، این مسائل حل نمی‌شود. ما شأنی داریم که با آن شأن تصور داریم، تصدیق داریم، استدلال داریم، قیاس داریم، جزم. شأنی داریم که با آن شأن اراده داریم، تصمیم داریم، عزم یعنی عزم! خدای سبحان با ما در هر دو بخش در ارتباط است؛ شیطان هم از هر دو طرف با ما در ارتباط است. گاهی ﴿إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ﴾، [۱۸] این با تصور و تصدیق و عزم و با مغالطات سیزده‌گانه منطق با ما کار دارد. بخشی هم که ﴿لَأَزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ﴾، [۱۹] است، ﴿وَ لَأَغْوِيَنَّهُمْ﴾، [۲۰] است، ﴿فَلْيَغْيِرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ﴾، [۲۱] است، این با عزم ما کار دارد. هر دو بخش شیطنت راه دارد، فرشته‌ها راه دارند، ذات اقدس الهی راه دارد. ما تا خودمان را نشناسیم، این وارده درون را بررسی نکنیم که الآن چه کسی در می‌زند؟ و کدام در را می‌زند؟ در شمالی را می‌زند یا در جنوبی را، نمی‌توانیم به معرفت نفس بار یابیم، به تهذیب نفس بار یابیم. این کسی که در می‌زند، دو تا در دارد باید بفهمد که زنگ کدام در را می‌زند؟ زنگ ﴿إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ﴾، [۲۲] که زنگ علمی است، مغالطات سیزده‌گانه منطق است، آن زنگ را می‌زند؟ یا ﴿لَأَزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ لَأَغْوِيَنَّهُمْ﴾، ﴿لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ﴾، [۲۳] این زنگ را می‌زند؟ در تهذیب نفس این که گفتند مراقب خود باشیم، همیشه گوش به زنگ باشیم، ببینیم این زنگ از کدام در است، از در شمالی است یا از در جنوبی است یا همچنین از شیطان است یا از فرشته‌هاست، همه اینها را باید تشخیص بدهیم.

نفس دارای شئون است، دارای قواست، همان‌طوری که در بخش ظاهر پنج قوه داریم: سامعه داریم، باصره داریم، بخش ادراکی می‌کند، بخش تحریکی می‌کنند؛ در درون ما هم این چنین است، ما واهمه داریم، خیال داریم، در تحت رهبری عقل، باید مسائل علمی را به عهده بگیرند، گاهی تمرّد می‌کنند، گاهی نمی‌کنند. شهوت داریم، غضب داریم، در تحت رهبری عقل عملی باید کار بکنند، گاهی عصیان می‌کنند، گاهی نمی‌کنند؛ چندین قوا در درون ما هست.

(مثلاً قرآن) اگر جسمی بود، جسم مناسب با آن عالم بود؛ مثل خود وحی، وحی که جسم نیست، وقتی که پایین می‌آید «عربی مبین» می‌شود، لفظ می‌شود، کلمه می‌شود، شنیده می‌شود و بعد کتاب در می‌آید، نوشته می‌شود جسم می‌شود؛ ولی آن جا که «علی حکیم» است که جسم نیست. قسمت ۱۱/نجم/تسنیم

سوره مبارکه «حدید» می‌فرماید: ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾ [11] این قیام به قسط و عدل بین راه است، انسان عادل شود و به قسط و عدل قیام کند که بشود نور و نورانی، همه اینها زمینه نورانی شدن است، بنابراین هم در این آیه سوره «حدید» و هم در اوایل سوره مبارکه «ابراهیم»، هدف وحی را تبیین کرد، فرمود ما آیات بینه را به وسیله رسولمان برای شما انزال کرده‌ایم تا شما نورانی و روشن بشوید، همه این اعمال خیر برای آن است که جان نورانی شود، آن گاه ﴿وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ﴾ [12] آن گاه است که با فرشتگان مأنوس خواهد بود، آن گاه است که یک فرشته مجسم خواهد شد، از آن مرحله بالاتر برای انسان نیست که بشود نور و هیچ ظلمتی هم در او راه نداشته باشد؛ نه ظلمت اعتقادی، نه ظلمت اخلاقی نه ظلمت عملی. این اعمال وسیله هستند برای آن که آن روح و ملکه نورانی پیدا شود؛ لذا فرمود: ﴿هُوَ الَّذِي يَنْزِلُ عَلَى عَبْدِهِ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾، در اول سوره مبارکه «ابراهیم» هم این معنا را دارد، می‌فرماید: ﴿كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾، با توجه به اینکه ظلمات معمولاً جمع بسته می‌شود با «الف و لام»؛ ولی نور جمع ندارد، مفرد است، چون راه مستقیم بیش از یکی نیست، پراکندگی‌های گمراهانه است که متعدد است و فراوان. راه‌های انحرافی زیاد است و الا راه مستقیم بیش از یکی نیست و از این جهت بین انبیا اختلافی نیست، چون همه بر صراط مستقیم هستند و به صراط مستقیم دعوت می‌کنند، هر پیامبری که آمد، ﴿مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ﴾ [13] بود، هرگز بین انبیا اختلافی نیست، چون همه در متن این صراط هستند و صراط نه اختلاف دارد و نه تخلف دارد، بنابراین آن که در این صراط است، هرگز اختلافی نخواهند داشت.

﴿أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾، تو این کار را بکنی، مردم را از ظلمات اعتقاد و ظلمت اخلاق بد و ظلمت اعمال بد در هر سه مرحله رهایی ببخشی، به عالم نور بیاوری؛ اما ﴿يُؤَدِّنُ رَبَّهُمْ﴾، به «اذن الله»، تو مردم را نورانی کنی، ﴿لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ يَأْتِيَنَ رَبَّهُمْ﴾؛ منتها نور را تبیین فرمود: ﴿إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ * اللَّهُ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾ [14] قسمت ۷/حدید/تسنیم

- هم آفرینش هستی به دست خداست و هم تدبیر امور آن. خَلَقَ ... يَنْزِلُ الْأَمْرُ

- امر الهی گاهی تشریحی است، «عَتَتْ عَنِ أَمْرِ رَبِّهِ» ۱ و گاهی تکوینی. «يَنْزِلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ»

- هستی کلاس درس است. خَلَقَ ... لَتَعْلَمُوا

- کمال و رشد بشر، محور تمام آفریده‌هاست. «لَتَعْلَمُوا»

- علم انسان به نحوه تدبیر نظام آفرینش، مورد توجه اسلام است. خَلَقَ سَبْعَ سَمَوَاتٍ ... يَنْزِلُ الْأَمْرُ ... لَتَعْلَمُوا ...

- کسی که خالق و آفریننده است، می‌تواند به آفریده خود احاطه کامل داشته باشد. خَلَقَ ... أَحِاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا

- علم خدا به همه چیز، کامل و دقیق و بدون نقص است. «أَحِاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا»

هدایت به چند عنصر وابسته است:

الف) هدایت کننده، «رَسُولًا»

ب) هدایت شونده، «الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ»

ج) وسیله هدایت، «آیَاتِ بَیِّنَاتٍ»

د) هدف از هدایت، «يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ»

ه) پاداش پذیرش هدایت، يُدْخِلُهُ جَنَّاتٍ ...

ص : تفسیر نور - محسن قرائتی - ۱۱۶ ص /سوره طلاق ۶۵// <http://www.ghbook.ir/book/>

اگر گفتیم هر چیزی که هدف دارد حق است، پس هیچ انسانی بدون هدف کار نمی کند.

انسان، اگر عاقل باشد؛ منتها اگر مختال باشد به تعبیر قرآن کریم، هدف خیالی دارد یا هدف وهمی دارد، من بالا بنشینم، نام مرا اول ببرند، با این لقب ذکر بکنند، یک آدم مختال هدف خیالی دارد گرچه باب تفعل یعنی تخیل در قرآن کریم به کار برده نشده؛ اما باب افتعال به کار برده شده، «إختال، یختال، مختال» که باب افتعال است در قرآن کم نیست. ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ﴾ [16] «مختال»؛ یعنی کسی خیال زده است و با خیال دارد کار می کند؛ من باید برنده بشوم، من باید اسمم اول باشد! هدفش همین است. این حیوان ناطق است، طبق بیان نورانی امام سجاد در همین صحیفه نورانی حضرت (سلام الله علیه) در اولین دعای این صحیفه دارد که خدایا اگر ما را راهنمایی نمی کردی ما نعمت هایت را صرف می کردیم و تو را حمد نمی کردیم، این جامعه: «أَخْرَجُوا مِنْ حُدُودِ الْإِنْسَانِيَةِ إِلَى حَدِّ الْبَيْمِيَةِ» [17] یعنی از امام سجاد (سلام الله علیه) وقتی سؤال بکنی «الانسان ما هو؟». می فرماید: «حیوان ناطق حامد». اگر حامد نباشد فقط جانوری است حرف می زند. فرمود اگر ما تو را حمد نکنیم انسان نیستیم. این همین اولین دعای نورانی امام سجاد است.

پس انسان آن است. اگر کسی از آن مرحله پایین آمد، کارش این است که بازی بکند برنده بشود اسمش را بنویسند همین! این مختال است امروز این مد است، فردا آن مد است، به دنبال همین می گردد. این با خیال دارد زندگی می کند. این هدفش هدف خیالی است؛ اما ذات اقدس الهی می فرماید نظام این چنین نیست نظام حسابی دارد کتابی دارد هیچ چیزی بی هدف نیست. کل این مجموعه هدف دارد پس باید به جایی برسد. همه اینها برای این است که انسان راه را خوب تشخیص بدهد، خوب زندگی کند، خوب هم راحت باشد، این منافاتی با دین داری نیست. راحت زندگی کند و به مقصد برسد؛ منتها نه بیراهه برود و نه راه کسی را ببندد.

فرمود نه ما یاره کار می کنیم نه ما جاهل کار می کنیم نه ما سفیه کار می کنیم نه اهل بازی هستیم چندین تعبیر در قرآن کریم دارد که اینها نقص است و از خدا دور است. لعب، لغو، باطل، هوی، اینها در خلقت نیست. قضایای اثباتی این است که ما بالحق خلق کردیم. حالا بفرمایید این «باء»، بای ملامت است؛ یعنی لباس حق در پیکر هستی است، یا «باء» بای مصاحبه است؛ یعنی جهان در صحابت حق خلق شده است، به هر حال باطل اینجا راه ندارد. تا هر کسی بگوید هر کاری کردیم کردیم! نه این طور نیست. هر کاری کردیم دامنگیر ماست و حافظ هم هست و محفوظ هم هست همه آنها در دفتر الهی محفوظ است.

فرمود هیچ چیزی نیست صغیر «و لا کبیر» مگر اینکه انسان آن را مشاهده می کند. از این نظم دقیق تر و زیباتر دیگر فرض ندارد. این «بالحق» این است. پس آن آیاتی که به صورت قضیه سالبه است ما اهل بازی نیستیم در دستگاه ما بازی نیست که هر کسی هر کاری بکند بکند این طور نیست. ممکن است چند روزی مهلت بدهیم ولی به هر حال می گیریم. قسمت ۱ /تغابن/ تسنیم

صراط مستقیم

هیچ نخواهد الا «لقاء الله»، وگرنه او به دنبال قصد این است که عالم بشود! این اخلاص نشد. این قدر کار دقیق است این قدر صراط باریک است. این صراط که باریک است رقیق است دقیق است که به هیچ وجه قابل حساب نیست؛ خیلی از ما خیال می‌کنیم برای اینکه به بهشت برویم می‌توانیم اربعین داشته باشیم از جهنم نجات پیدا کنیم، نه! «مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا» هیچ چیزی نمی‌خواهد جز لقای الهی. من از خدا جز خدا چیزی نخواهم؛ حالا به دیگری بگو هر چه می‌خواهی بدهی بده! این بیان نورانی امام حسن مجتبی (سلام الله علیه) است: «أَنَا الضَّامِنُ لِمَنْ لَمْ يَهْجَسْ فِي قَلْبِهِ إِلَّا الرِّضَا أَنْ يَدْعُوَ اللَّهَ فَيُسْتَجَابَ لَهُ»؛ [18] فرمود من مستجاب الدعوه شدن افراد را تضمین می‌کنم که این شخص مستجاب الدعوه بشود، اگر جز خدا چیزی نخواهد؛ اما خدا و فلان! خدا و فلان! در قلب او غیر از خدا چیزی دیگر هست، این دعای عادی است. گاهی مستجاب می‌شود گاهی نمی‌شود.

//////////

درباره سوره مبارکه «انفال» و «آل عمران»، این دو تا سوره این دو تا آیه را دارد یکجا دارد: ﴿لَهُمْ دَرَجَاتٌ﴾ [27] یکجا دارد ﴿هُمْ دَرَجَاتٌ﴾ [28] آدم خودش می‌شود مظهر دین. این البته در غیر اهل بیت ما سراغ نداریم.

غرض این است که خودش ﴿هُمْ دَرَجَاتٌ﴾ می‌شود نه ﴿لَهُمْ دَرَجَاتٌ﴾؛ اینها هست. اگر کسی اخلاصش به آن حد باشد می‌شود ﴿هُمْ دَرَجَاتٌ﴾ بقیه جزء اولیای الهی است، مؤمن است اهل بهشت است و فضیلت‌های فراوانی دارد

سبیل و صراط

﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ﴾؛ ما راه را به او نشان دادیم، چه از راه فطرت به او نشان دادیم چه از راه رسالت به او نشان دادیم؛ هم از راه درون و هم از راه بیرون، هم ﴿قَالَهُمَا فُجُورًا وَ تَقْوَاهَا﴾؛ [25] راهگشاست و هم ﴿هُدًى لِلنَّاسِ﴾؛ [26] و امثال آن که انبیا را فرستادند یا ﴿شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِلنَّاسِ﴾؛ [27] است. فرمود: ﴿إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْقَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ﴾، حالا ﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ﴾؛ ما راه را به او نشان دادیم حالا یا راه را درست طی می‌کند یا بیراهه می‌رود: ﴿إِنَّمَا شَاكِرًا وَإِنَّمَا كَفُورًا﴾. اگر راه را شناخت و نه راه کسی را بست و نه خودش بیراهه رفت این شاکر است و اگر راه خود را بست یا راه دیگران را بست کفران کرد کیفر می‌بیند. این یک اصل کلی است که ذکر کرد تا جریان اهل بیت (علیهم السلام) را که عظمت و جلال و شکوه این سوره مبارکه «انسان» که در اواخر ذی حجه بعد از مباحله نازل شده است این بیان بشود. قسمت 3/انسان/تسنیم

آیاتی که دارد: ﴿إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ﴾؛ [5] آن صیوروت یعنی صیوروت! انسانی که در صیوروت است که نمی‌پوسد. برای اوحدی از اهل عقل سخن از اینکه چگونه خدا مرده را زنده می‌کند، اصلاً مطرح نیست. برای اوساط مردم که خیال می‌کنند، انسان می‌میرد و نابود می‌شود از دنیا، بعد می‌گوید: ﴿مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ﴾؛ [6] آن وقت قرآن براهینی اقامه می‌کند، پس برای اوحدی اصلاً این شبهه مطرح نیست، ﴿تَصِيرُ الْأُمُورُ﴾ است؛ یعنی با «صاد»، ﴿إِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ﴾؛ [7] یعنی «صاد». صیوروت اشیاء به طرف خداست، روی اشیاء به طرف خداست. این هیچ نابود نمی‌شود. «وَلَكِنَّكُمْ تَتَّقُلُونَ مِنْ دَارٍ»، «من دار»، «من دار»، «من دار»، «إِلَى دَارٍ». این بیان نورانی حضرت امیر است؛ اما برای اکثر مردم که می‌بینند مرگی هست و نابودی هست و قبری هست و امثال آن، این را از چند جهت برهان اقامه می‌کنند: یکی هم از نظر مبدأ فاعلی، یکی از نظر مبدأ غایی. مبدأ فاعلی چون بیشتر مطرح است، بیشتر قرآن کریم بر آن تکیه می‌کند که شما چه شبهه‌ای دارید؟ آن کسی که انسان را «لا شیء» بود، «شیء» کرد، الآن که تمام ذراتش موجود است. روح که اصلاً از بین نمی‌رود، بدنش متفرق شد، جمع می‌کند: ﴿قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ﴾؛ [8] اینها مسئله قدرت مبدأ فاعلی است؛ لذا می‌فرماید: ﴿وَ هُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ﴾؛ [9] یعنی احیای مجدد انسان‌ها آسان‌تر از آفرینش ابتدایی آنهاست، برای اینکه قبلاً هیچ نبودند، حالا موجود کرد و حالا همه چیزشان موجود است. بعد فوراً برای اینکه به ما بفهماند اینکه خدا در قرآن فرمود: ﴿وَ هُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ﴾؛ برای خدا آسان‌تر است، این برای

تفهمیم بشر است، و گرنه ﴿لِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَى﴾؛ [10] برای خدا آسان‌تر است؛ یعنی چه؟ در برابر قدرت نامتناهی آسان و آسان‌تر ندارد. کسی که بر اساس اراده کار می‌کند، برای او آسان و آسان‌تر ندارد. همه چیزی برای ذات اقدس الهی «علی سوا» تحت قدرت اوست. این جزء مبدأ فاعلی است.

بر اساس مبدأ غایی هم در قرآن کم نیست، فرمود انسان هدفمند است، چنین نیست که هر چه کرد، کرد! یک آدم خوب کاری کرد، گم بشود یا یک آدم بد ستم کرد و خلاف کرد، گم بشود! ممکن نیست چیزی در عالم گم بشود. عالم هدفی دارد، حسابی دارد، کتابی دارد. این‌طور نیست هر کسی هر حرفی زد، هر کاری کرد، مسئول نباشد، گم بشود. بر اساس مبدأ غایی در بعضی از آیات برهان اقامه می‌کنند که پس معاد حتماً حق است و ضروری است. بر اساس مبدأ فاعلی هم چه در آیات فراوانی است. در این بخش هم به مبدأ فاعلی اشاره می‌کند هم به مبدأ غایی.

به مبدأ غایی اشاره می‌کند، فرمود: ﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى﴾؛ انسان یاوه است؟ زحماتی که کشید هدر رفته؟ اگر - خدای ناکرده - بدرفتاری‌هایی کرد و نسبت به دیگران ستمی کرده، هیچ مسئولیتی ندارد! خدماتی که کرده، کارهای خیری که کرده، در راه دین جانباخته شده یا شهید شده، پاداشی ندارد؟! اینکه نیست. نظام، نظام حق است. یکی از چیزهایی که دیر به دهن می‌آید، یا شاید به آسانی به دهن نیاید، این است که خدا می‌فرماید مصالح ساختمانی این نظام سپهری حق است؛ یعنی چه؟ یعنی شما می‌توانید درباره این بنا و امثال بنا سؤال بکنید که مصالح ساختمانی آن چیست؟ آن مهندس و معمار به شما جواب بدهند که این از آهن است و سیمان است و سنگ است و امثال آن. ولی وقتی این سؤال را ادامه بدهد که سنگ را از چه چیزی خلق کردند؛ مثلاً بگویند از فلان ذرات. وقتی بگویند فلان ذرات اتمی را از چه خلق کردند؟ دیگر جوابی ندارد. خدا می‌فرماید مصالح ساختمانی عالم حق است. اینجا چیزی غیر از حق به کار نرفته است: ﴿مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ﴾، [11] اصلاً مصالح ساختمانی عالم حقیقت است. این عالم باطل را نمی‌پذیرد. هر کسی حرفی زده و خلافی گفته رسوا می‌شود، چرا؟ چون اینجا جای باطل نیست. هم به صورت سالبه می‌فرماید که ﴿بِاطِلٍ﴾، [12] هم به صورت موجه می‌فرماید: ﴿إِلَّا بِالْحَقِّ﴾. قسمت ۴ / قیامت / تسنیم

د: نظام ارزشی انسان

یکی از آن بحث‌هایی که مربوط به همین حقیقت انسان است و به گذشته و آینده او ارتباط دارد این است که نظام ارزشی نزد انسان مال است و جاه است و ثروت است و مکننت است و زمین است و باغ. دین آمده گفته نظام ارزشی چیز دیگری است. بزرگان حکمت از همین راه استفاده کردند که یک درخت هرگز ترقی نمی‌کند و کسانی هم که درختی زندگی می‌کنند درختی فکر می‌کنند هرگز ترقی نمی‌کنند. / الفجر / تسنیم

در این قسمت فرمود نظام ارزشی را خدا باید معین کند خیلی‌ها خیال می‌کنند که اگر وضع مالی‌شان خوب بشود این گرامیداشت خدا است نخیر، این چنین نیست این امتحان است و اگر - خدای ناکرده - مقداری مشکل مالی پیدا کند خدا - معاذالله - به آنها اهانت کرده، نه! اهانت نکرده است امتحان کرده است / الفجر / تسنیم

بنابراین برای رسیدن به هدف بایستی از راه تعیین شده توسط خداوند حرکت کرد (صراط مستقیم) که در این راه عوامل زیر دارای تاثیرات بسیاری است .

نقش هدایت الهی

﴿فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ﴾؛ ﴿لَا يَهْدِي﴾؛ یعنی هدایت پاداشی نمی‌دهد و گرنه اصلاً قرآن برای هدایت نازل شد: ﴿شَهْرَ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ﴾؛ [23] این برای هدایت مردم نازل شد، خدا فاسق را هدایت نمی‌کند یعنی چه؟

با اینکه برای همه آمد، برای کفار و مشرکین و اینها آمد، آنها را حضرت دعوت می‌کرد، جمع می‌کرد، برای بعضی‌ها نامه می‌نوشت. این هدایت به معنی ایصال به مطلوب است، ببینید قلب بعضی‌ها را خدا به سمت کاری گرایش می‌دهد. این را برای کفار نمی‌کند؟ برای فاسق نمی‌کند؟ آن فطرت اولی را که به همه داد: ﴿قَالَهُمْهَا فُجُورًا وَ تَقْوَاهَا﴾ [24] که داد، انبیا را از بیرون، عقل را از درون، فطرت را هم در درون، همه را آماده کرد که این شخص به راه بیفتند. کسی با داشتند همه این وسایل ﴿كِتَابَ اللَّهِ وَرَأَى ظُهُورِهِمْ﴾، [25] خدا دیگر او را هدایت نمی‌کند؛ یعنی هدایت پاداشی، نه هدایت ابتدایی. قسمت ۲/صف/تسنیم

نقش وحی بی واسطه

﴿عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى﴾، گرچه درباره ﴿شَدِيدُ الْقُوَى﴾ گفته شد که جبرئیل (سلام الله علیه) است؛ اما ما یک ﴿شَدِيدُ الْقُوَى﴾ بالذات داریم، یک ﴿شَدِيدُ الْقُوَى﴾ بالتبع. اگر یکی بالاصل بود دیگری می‌شود بالتبع، یکی بالذات بود دیگری می‌شود بالعرض، یکی بالحقیقه بود دیگری می‌شود بالمجاز. این سه مرحله از معرفت است که ما نسبت به خدا و افعال خدا داریم، نسبت به خالق و مخلوق داریم. اگر دید متوسط یا دید ابتدایی بود، می‌گوییم خدا بالاصالة اینها را ﴿شَدِيدُ الْقُوَى﴾ است و فرشته وحی مثل جبرئیل (سلام الله علیه) این ﴿شَدِيدُ الْقُوَى﴾ بالتبع است. بالتبع سهمی دارد، ولی به دنبال آن اولی حرکت می‌کند. اگر قدری جلوتر رفتیم، می‌گوییم خدا بالذات دارد و اینها بالعرض. اگر قدری نزدیک‌تر شدیم، می‌گوییم خدا بالحقیقه دارد اینها بالمجاز. به هر حال مجاز یعنی معبر است؛ یعنی از اینجا می‌شود عبور کرد. ما یک غلط داریم و یک مجاز؛ مجاز، صحیح است معبر است، با حقیقت انس دارد و برای رسیدن به حقیقت باید از همین مجاز گذشت. ما چه در لغت و چه در اسناد، این سه قسم را داریم. مجاز لغوی این است که این کلمه را در جایی استعمال کنیم که با معنای حقیقی مناسبت دارد. اگر ما به انسان شجاع گفتیم «رأیت اسداً»، این درست است، برای اینکه انسان شجاع شبیه اسد است؛ اما وقتی به یک آدم ترسو گفتیم «رأیت اسداً»، این یا استهزاء است به هر حال غلط است. هیچ تشابهی در کار نیست، برای اینکه این مجاز نیست، «مَجُوزٌ» نیست، «مَعْبَرٌ» نیست، ما از شجاعت این شخص پی به اسد نمی‌بریم، چون او شجاع نیست، این پل نیست، این معبر نیست، این می‌شود غلط. آن جایی که از شجاعت این شخص بتوانیم پی به شجاعت اسد ببریم این می‌شود «مَجُوزٌ»، می‌شود «مَعْبَرٌ»، می‌شود راه و می‌شود صحیح. استعمال یا صحیح است یا غلط! صحیح یا حقیقت است یا مجاز! استعمال مجاز، صحیح است، استعمال حقیقت، صحیح است، هر دو قسم استعمال صحیح‌اند، این برای مجاز در کلمه.

مجاز در اسناد هم همین طور است؛ اگر جمله خبریه داشته باشیم، معمولی را به موضوع اسناد بدهیم، این یا اسناد، غلط است یا صحیح؛ اگر صحیح بود یا مجاز است یا حقیقت. الآن ما اگر بگوییم «جَرَى الْجَدَارُ»، این جریان را به دیوار اسناد بدهیم، این یک اسناد غلط و باطلی است، دیوار که جاری نیست. اما اگر بگوییم «جَرَى النَّهْرُ»، این جریان را به نهر اسناد بدهیم، این استعمال صحیح است؛ منتها مجاز است، چون نهر، خانه رود است، نهر که جاری نیست. آن رود، آن آب، جاری است و اگر گفتیم «جَرَى الْمَاءُ»، این درست است. اگر گفتیم «جَرَى الْمِيزَابُ»، درست است، ولی مجاز است. اگر گفتیم «جَرَى الْمَاءُ» حقیقت است، اسناد جریان به آب حقیقت است، به ناودان مجاز. اسناد جریان به آب، حقیقت است به رودخانه که خانه رود است نه جاری، جریان برای خانه رود نیست، برای خود رود است، این می‌شود مجاز و اما اگر به دیوار اسناد دادیم، می‌شود غلط.

در تعبیرات هم همین طور است؛ «شَدِيدُ الْقُوَى» حالا تا دید آن عارف، آن شخص، آن حکیم، آن متکلم چه چیزی باشد. اگر دید او خیلی دقیق بود، می‌گوید اسناد «شَدِيدُ الْقُوَى» به جبرئیل (سلام الله علیه) یا به وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و اینها این مجاز است. اگر دید او مقداری غبارآلود بود، می‌گوید بالعرض است و اگر خیلی غبارآلود بود که می‌گوید بالتبع است. به هر حال «شَدِيدُ الْقُوَى» حقیقی ذات اقدس الهی است که در بخش پایانی سوره مبارکه «ذاریات» دارد که ﴿إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ﴾، [23] خیلی از موارد است که خدای سبحان او صافی را به غیر خود اسناد می‌دهد؛ اما برای اینکه ثابت کند «غیر» هر چه دارد به عنوان مظهر خدای سبحان است، یکجا حصر می‌کند، مثل همین عزت که ﴿لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ﴾، [24] این در بخشی از

آیات. در بخش دیگر دارد که ﴿الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا﴾؛ [25] یعنی اگر برای پیامبر و مؤمنین هست، این حالا یا بالتبع است یا بالعرض است یا بالمجاز. در جریان قوه همین طور است؛ ﴿يَا بَحْتِي خَذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ﴾، [26] یا ﴿خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ﴾، [27] یا ﴿وَاعْتَدُوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ﴾، [28] اما در بخش سوره مبارکه «بقره» می‌فرماید که ﴿أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا﴾. [29] ﴿خَيْرَ الْقَاصِلِينَ﴾ [30] داریم، ﴿خَيْرَ الْحَاكِمِينَ﴾ [31] داریم، ﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾ [32] داریم، بعد یکجا حمل می‌کند: ﴿اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ﴾؛ [33] یعنی غیر از خدا خالق نیست، آنها مظاهر او هستند، مدبّرات او هستند، کار او را انجام می‌دهند. او ﴿خَيْرَ الْحَاكِمِينَ﴾ است؛ اما ﴿إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ﴾. در همه موارد که کمالات را خدا به غیر خود اسناد می‌دهد، فوراً در جای دیگر منحصر می‌کند، می‌گوید مختص به خداست، چون اساس توحید بر این است، آن وقت دیگران مظاهر خدا می‌شوند: ﴿مَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ قِيمِنَ اللَّهُ﴾. [34] قسمت ۱/نجم/تسنیم

غرض این است که ما در مراحل ابتدایی یک نحوه باید بحث بکنیم، با «عربی مبین» به نحو دیگری باید بحث بکنیم، با «علی حکیم» هم یک نحو دیگر بحث بکنیم.

فضای جاهلیت فضایی بود که عقل خوابید، این بیان نورانی حضرت امیر را نگاه کنید الان هم همین طور است شما این داعشی‌ها را که نگاه می‌کنید، این به زعم خود به جدّ دارد خدمت می‌کند؛ البته در خدمت اربابان خودشان هستند. آدم می‌کشند، سر می‌برند، قطع هم دارند؛ اما اینها قطع نیست، یقین نیست. این بیان نورانی حضرت امیر که فرمود: «نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ سَبَاتِ الْعَقْلِ»، [30] «سبات»؛ یعنی تعطیلی. روز شنبه را که می‌گویند روز سبت، برای اینکه عده‌ای می‌پنداشتند این تعطیل شد، کار تعطیل شد. سبت با «سین»؛ یعنی تعطیلی. حضرت عرض می‌کند خدایا! پناه می‌برم به تو از اینکه عقل جامعه تعطیل بشود. عقل چه وقت تعطیل می‌شود؟ در جنگ تعطیل می‌شود. وقتی که جهاد درون شروع شد، «كَمْ مِنْ عَقْلٍ أَسِيرٍ تَحْتَ هَوَىِّ أَمِيرٍ» [31] شد، دهن این عقل را بستند و به اسارت گرفتند، میدان‌دار اندیشه می‌شود وهم و خیال، میدان‌دار انگیزه می‌شود شهوت و غضب. این کاری که می‌کند قطعی است؛ اما یقین ندارد. یک آدم مختال تعبیر قرآن این است که ﴿إِنَّ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ﴾، [32] این حیوان‌ها که شاخ می‌زنند، به جدّ حمله می‌کنند، نعره می‌زنند یا نیش می‌زنند، اینها تصمیم جدی می‌گیرند؛ اما عقلی در کار نیست، برهان در کار نیست، یقین در کار نیست. وهم است که کار می‌کنند، اینها «وَهَامٌ خَيَالٌ» به تعبیر قرآن کریم «مختال» هستند. حالا تخیل که تفعل است در قرآن به کار نرفته؛ اما «اختیال» که باب افتعال آن در قرآن فراوان به کار رفته است. ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ﴾، [33] این «مختال» همان باب افتعال است. «مختال»؛ یعنی انسانی که می‌گوئیم «حیوان خیال»، «حیوان عاقل» نیست، «حیوان وهام»، «حیوان شهوی»، «حیوان غضبی» آن وقت این دارد کار می‌کند، یقین ندارد و جدّاً کار می‌کند، مگر ما می‌گوئیم این حیوانی که دارد نیش می‌زند، حمله می‌کند، گاز می‌گیرد یقین دارد؟ یقین نورانی است که مختص مرتبه انسان است، یک انسان، خیال او صد درصد است وهم او صد درصد است، شهوت او صد درصد است، غضب او صد درصد است، دارد کار می‌کند، نه اینکه اینها یقین داشته باشند. خودشان می‌گویند: ﴿وَمَا تَخْنُ بِمُسْتَيْقِنِينَ﴾، [34] برهانی که قرآن می‌آورد، می‌گوید اینها یقین ندارند درباره معاد که این جور و راجی می‌کنند! وقتی عقل بخوابد، میدان‌دار می‌شود شهوت، میدان‌دار می‌شود غضب، میدان‌دار می‌شود خیال، جاهلیت یعنی این! داعشی یعنی این! وهابی یعنی این! برهانی در مسئله نیست، فرمود: «نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ سَبَاتِ الْعَقْلِ». در چنین فضایی ذات اقدس الهی می‌فرماید که وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) روی هوی ُ حرف نمی‌زند، ﴿مَا يَنْطَلِقُ عَنِ الْهَوَى﴾. جاهلیت می‌بینید که آنچه موج می‌زند هواست، ﴿إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ مَا تَهْوَى النَّفْسُ﴾، [35] وقتی عقل شکست خورد تعطیل شد، میدان‌دار می‌شود خیال. تعبیر قرآن کریم فحش نیست، تحقیر نیست، تحقیق است. می‌فرماید: ﴿إِنَّ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ﴾، کتاب، کتاب ادب است، اصلاً فحش در آن نیست. می‌گوید سه تا راه دارد: یا اهل کشف و شهود باش، باطن اینها را بین! مگر وجود مبارک امام سجاد، [36] وجود مبارک امام باقر [37] این دو امام زمان بودند، در جریان عرفات به دو شاگرد خود آن «قل الحجيج و کثر الضحيج» را نشان دادند، هم درباره امام سجاد بود هم درباره امام باقر. «قل الحجيج و کثر الضحيج»؛ حاجی ما نداریم در صحنه عرفات، نگاه کن! نگاه کرد دید پُر از حیوانات است. در برابر امام زمان آمدند دنبال سقیفه حرکت کردند، فرمود اینها حیوان‌اند.

مگر اینها را ندیدید؟ مگر این حیوانات را در صحنه عرفات ندیدید؟ پُر بودند از حیوانات. هم در زمان امام باقر(سلام الله علیه) اتفاق افتاد هم در زمان امام سجاد؛ فرمود حاجی کم است ناله زیاد است، «قَلَّ الْحَجِيجُ». یا انسان باید این راه را داشته باشد، یا حرف بزرگترها را گوش بدهد، یا دو روز صبر بکند در برزخ معلوم می شود که چه کسی به صورت انسان در می آید و چه کسی به صورت حیوان، سه تا راه دارد. فرمود: ﴿إِنَّ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ﴾، این طور نیست که من دارم فحش می گویم - معاذ الله - قرآن کتاب فحش نیست، سرتاپا ادب است. فرمود یک عده خواب هستند، «النَّاسُ نِيَامٌ»، [38] در فرمایش پیغمبر است که «النَّاسُ نِيَامٌ فَإِذَا» یک انسان خوابیده مگر کاری جدی نمی کند؛ مگر لگد نمی زند؟ اما کار او روی همان نوم اوست. یک انسان سکران مگر کار جدی نمی کند؛ مگر نمی زند؟ مگر نمی کشد؟ ما بگوییم چون کار جدی می کند پس یقین دارد؟! فرمود این ﴿إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ﴾، [39] یک عده مستانه کار می کنند. اگر مست یک کار جدی می کند؛ یعنی یقین دارد؟ اگر خوابیده یک کار جدی می کند؛ یعنی یقین دارد؟ اگر حیوان یک کار جدی می کند؛ یعنی یقین دارد؟ کار به دست وهم و خیال است. تعبیر قرآن این است که ﴿إِنَّ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ﴾، یک؛ یک عده دارد که ﴿إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ﴾، دو؛ آن بیان نورانی پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) است که «النَّاسُ نِيَامٌ فَإِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا» که امیدواریم - إن شاء الله - همه ما بیدار بشویم. قسمت 5/نجم/تسنیم

قرآن کریم برای بشر وحی و رسالت را ضروری می داند؛ یعنی هرگز بشر نمی تواند با عقل خود راه خود را طی کند و ببیند. این طور نیست که جامعه با عقل بتواند به سعادت برسد. این طور نیست که علم و عقل جای وحی را بگیرد. این طور نیست که جامعه هر چند پیشرفت بکند، از وحی و رسالت بی نیاز بشود، این طور نیست؛ لذا می فرماید به اینکه ما مرسلین را با بینات می فرستیم و همین طور مانند یک سلسله قصیده ای که قافیه دارد، هر پیامبری به دنبال پیامبر دیگر، سخنان الهی را به مردم می رساند. این معنا را در سوره مبارکه «نساء» آیه ۱۶۵ بیان کرده است، بعد از اینکه از آیات ۱۶۳ به بعد سلسله انبیا را می شمارند، می فرمایند: ﴿إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَعِيسَى وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ وَآتَيْنَا دَاوُودَ زَبُورًا * وَرَسُولًا قَدْ قَصَصْنَا هُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرَسُولًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ﴾، [5] یک سلسله مرسلینی هستند مشهور، یک سلسله مرسلینی هستند مستور که ما قصص آنها را برای شما بازگو نکردیم، آن گاه «وَ كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا»، بعد از اینکه عده ای از مرسلین عظام را می شمارد؛ آن گاه چنین می فرماید: ﴿رَسُولًا﴾؛ یعنی مرسلینی را ما ارسال و اعزام کرده ایم که کارشان این است: ﴿مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ﴾، مردم را در برابر فضایل اخلاقی بشارت می دهند و در برابر رذایل اخلاقی بیمناک می کنند، چرا ما انبیا را اعزام کرده ایم؟ ﴿لئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ﴾، [6] برای اینکه مردم در قیامت احتجاج نکنند، نگویند چرا ما را هدایت نکردی؟ ما را از عوالمی به دنیا آوردی و از دنیا به عوالم بعد می بری، ما مسافر سرگشته و گمراهی بودیم، نه می دانستیم از کجا آمدیم، نه می دانستیم بعد از مرگ به کجا می رویم، باید یک راهنما می فرستادی، چرا راهنما نفرستادی؟ انبیا برای این آمدند که مردم بر خدا احتجاج نکنند، چون قیامت روز احتجاج است، بیانی را که معصوم(علیه السلام) طبق نقل ثقة الاسلام کلینی در کافی فرمود: که «إِنَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتِينَ»، [7] یک حجت ظاهره دارد که انبیا هستند، یک حجت باطنه دارد که عقل است. در روایت دیگر کار این دوتا حجت تبیین شده است، در آن روایت دوم فرمود که عقل حجت است بین خدا و بین خلق، وحی و رسالت حجت خداست بر خلق، یعنی وحی و عقل یکسان نیستند. وحی «حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى الْخَلْقِ» است؛ ولی عقل هم «حُجَّةُ الْخَلْقِ عَلَى الْخَالِقِ» است، هم «حُجَّةُ الْخَالِقِ عَلَى الْخَلْقِ»، هم خالق در قیامت می تواند احتجاج کند، من که به تو عقل دادم و عقل تو که این مطلب را به تو گفت، چرا گوش ندادی؟ و هم خلق می تواند بر خالق احتجاج کند بر اساس این معیارهای عقلی، بگوید عقل می گوید که مسافری را در یک بیابان بدون راهنما رها کردن صحیح نیست، ما را در دنیا آوردی بدون راهنما، چون راهنما نفرستادی ما بی راهه رفتیم. در این آیه ۱۶۵ سوره «نساء» می فرماید ما انبیا را با این دو سمت تبشیر و إنذار ارسال کرده ایم تا هیچ کسی بر خدا حجت نداشته باشد و نگوید چرا ما را بی راهنما فرستادی؟ ﴿لئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ﴾، معلوم می شود که عقل کافی نیست، اگر عقل در هدایت کافی می بود، خدا می فرمود من به تو عقل دادم، نیازی به رسول نداشتی، از اینکه می فرماید ما انبیا را فرستادیم تا بشر احتجاج نکند، معلوم می شود که عقل به تنهایی راهنمای بشر نیست، «بَلِّغْ مَا بَلِّغْ»، هر چه

عقل مردم کامل بشود، باز نیازمند به وحی و رسالت هستند «لَيْسَ إِلَهًا هُوَ»، چون عقل به منزله چراغ است و وحی به منزله صراط و راه، هرگز انسان با چراغ نمی‌تواند به مقصد برسد، با چراغ راه را می‌بیند، با پیمودن آن راه به مقصد می‌رسد، چراغ که انسان را به هدف نمی‌رساند، چراغ برای آن است که انسان در پرتو نور آن صراط مستقیم را ببیند، صراط مستقیم است که با پیمودن او انسان به مقصد می‌رساند، وحی آن صراط مستقیم است، دین آن صراط مستقیم است، رسالت آن صراط مستقیم است که عقل باید این صراط را بشناسد و تشخیص بدهد و دنبال او برود و قرآن کریم رسول الله (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) را به عنوان اینکه در بستر صراط مستقیم به سر می‌برد، یاد می‌کند و معرفی می‌کند، می‌فرماید: ﴿يَسْ * وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ * إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ * عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ [8] رسول بر صراط مستقیم است و خود صراط مستقیم است. عقل این صراط را می‌شناسد و تشخیص می‌دهد و تبعیت می‌کند. بنابراین در هیچ زمانی عقل بشر کافی نیست که او را از وحی و رسالت بی‌نیاز کند تا بشر هست، وحی و رسالت ضروری است و اگر وحی ختم شد؛ یعنی دین کاملی آمده است که بعد از او پیامبر دیگر نخواهد آمد و آل آن وحی مستمر است، آن دین مستمر است، در حقیقت آن رسالت مستمر است. پیامبری نمی‌آید، نه نبوت قطع شد، این نبوت است که تا آخر دهر است به صورت قرآن کریم، از اینکه در این آیه فرمود تا بشر بر خدا احتجاج نکند، معلوم می‌شود عقل، مثل چراغ لازم است؛ ولی کافی نیست: ﴿لَئِنَّا يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا﴾. قسمت ۱۸ / حدید / تسنیم

نقش انذار

﴿لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ﴾ [8] اینها هم از جاهای دیگر آمدند، در مکه در مجلس درس آن حضرت نشستند، این معارف را یاد گرفتند، بعد رفتند این خلاصه معارف را به قومشان گفتند که ما رفتیم مکه، کسی آمده ادعای نبوت می‌کند، کتابی آورده، این کتاب شگفت‌انگیز است: ﴿وَلَوْ إِلَى قَوْمِهِمْ مُنْذِرِينَ﴾، این ﴿لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ﴾ در جن هم هست؛ یعنی هر جا تکلیف هست، رهبری هست، عالم هست، تبلیغ هست، تعلیم هست، روحانی هست. آنها هم روحانی دارند، آنها هم هدایت‌کننده دارند. چه کسی اینها را آورده از شهرشان به مکه؟ خدا. چه کسی به آنها دستور استماع و انصات داده؟ خدا. چه کسی گفته اینها را یاد بگیرد؟ خدا. چه کسی به اینها گفته بروید به قوم خود بگویید که کسی آمده حرف‌های الهی می‌زند؟ خدا. این همان حرفی است که الآن ما در حوزه‌ها داریم. هر جا فکر هست، هدایت الهی هست. ممکن نیست موجودی متفکر باشد و خدا او را هدایت نکند. شما عین همین برنامه‌های حوزه علمیه را اینها هم دارند. اینها آمدند، استماع کردند، انصات کردند، یاد گرفتند: ﴿وَلَوْ إِلَى قَوْمِهِمْ مُنْذِرِينَ﴾، این همان ترجمه و تفسیر سوره مبارکه «توبه» است که ﴿قُلْ لَا نَعْبُدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ شَيْئًا وَلَكِنْ شَاءَ اللَّهُ يَرْسِلْ سَمُودَ وَآلَ فِرْعَانَ وَآلَ لُوطٍ وَإِسْرَائِيلَ وَمُوسَى وَآلَهُ وَمَنْ نَشَاءُ غَيْرَهُمْ إِنَّا مُنذِرُونَ﴾. اینها ﴿وَلَوْ إِلَى قَوْمِهِمْ مُنْذِرِينَ﴾، ﴿قَالُوا﴾؛ به قومشان چه گفتند؟ گفتند: ﴿يَا قَوْمَنَا إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أُنزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى﴾؛ اینها از جریان مسیح (سلام الله علیه) با خبر نبودند، یا اینها یهودی بودند. همان‌طوری که انسان‌ها بعضی یهودی هستند، بعضی مسیحی هستند بعضی کذا و کذا، اینها یهودی بودند. نه معنایش این است که از مسیحیت خبر نداشتند. از مسیحیت خبر داشتند؛ ولی ایمان نیاوردند به حضرت مسیح، مثل کلیمی‌هایی که از جریان حضرت مسیح با خبر بودند و ایمان نیاوردند. اینها فقط نشان می‌دهد که وجود مبارک کلیم الهی را قبول داشتند؛ مثل خود انسان‌ها. ﴿أَنْزَلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ يَهْدِي﴾، کسی آمده بعد از موسای کلیم است، حرف‌های موسی را قبول دارد، تورات او را قبول دارد، حرف او را تصدیق می‌کند و خودش هم گذشته از اینکه حرف‌های موسای کلیم را قبول دارد و او را امضا کرده است: ﴿يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَإِلَى طَرِيقٍ مُسْتَقِيمٍ﴾، مقصدش خوب است، مقصودش خوب است، مسیرش خوب است. بعضی‌ها در مسیر نیستند، بعضی در مسیر هستند؛ ولی در مقصد نیستند. بین راه می‌مانند. بعضی در مقصد هستند؛ اما نمی‌دانند در مقصد چه چیزی را طلب بکنند؟ آیا جنت را طلب بکنند یا بهشت‌آفرین را طلب بکنند؟ بعضی‌ها در بهشت می‌روند، فقط سرگرم لذایذ بهشت هستند. این بهشت مقصد است و نه مقصود. آن که مقصود در بهشت است، بهشت‌آفرین است نه خود بهشت. قسمت ۱ / جن / تسنیم

اما علم اخلاق، علم اخلاق هم سرگذشت این است که چه چیزی فضیلت است و چه چیزی رذیلت است، چه چیزی تقواست و چه چیزی فجور است، ملکات از کجا حاصل می‌شود، اعمال تا چه اندازه زمینه ملکات را فراهم می‌کند، اینها بسیار خوب است و انسان در خلال این بحث‌های اخلاقی یک روح نراهتی در او پیدا می‌شود؛ اما هیچ کدام از اینها آن‌گروه را نمی‌گشاید، چون همه اینها به حمل اولی معرفت نفس هستند و به حمل شایع بیگانه‌شناسی است، نه آنچه را که انسان در علم اخلاق، درس و بحث می‌گوید ملکات نفسانی خود آدم هستند نه آنچه را که در کتاب‌های عقلی به عنوان معرفت روح می‌خواند، هیچ کدام از این نیست، این درونی‌ها با بیرونی‌ها یکی است؛ یعنی اگر کسی یک بحث عمیق درباره گیاه‌شناسی کرد، از نظم گیاه‌شناسی می‌تواند پی به خدا ببرد، درباره انسان‌شناسی کرد، از نظم دستگاه انسان هم می‌تواند پی به خدا ببرد. همان‌طوری که شناخت آثار گیاهی یک آیات آفاقی است و بیرون، شناخت آیات انفسی با این علم حصولی هم یک شناخت بیرونی است، در حقیقت اوست نه منم. نشانه‌اش این است که انسان در خلال درس و بحث مثل سایر بحث‌ها می‌کوشد که خود را نشان بدهد، پس آن معرفت نفسی که خدا می‌فرماید من انسان را به خودش نشان دادم و در آن نشان دادن هیچ کسی «لا» نگفت همه‌اش گفت «بلی» این چیست و آن الآن هم هست؛ یعنی الآن هم انسان می‌تواند به آیه «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِن بَنِي آدَمَ» [10] عمل بکند و بگوید «بلی»؛ این نه «قضیه فی واقعه» بود، نه داستان گذشتگان؛ الآن هم زنده است.

آن راه، راه علم حصولی و استدلالی نیست، راه درس اخلاق نیست، راه علم شهودی است. علم شهودی آن است که انسان با ذکر و با یاد حق با درون خود کار کند نه با فکر؛ انسانی که دارد غرق می‌شود، چطور به فکر بدن خود هست؟ همه چیز را فراموش می‌کند فقط خود را می‌خواهد برهاند، این حال، حال حضور است که از همه چیز غفلت می‌کند. از یک انسان غریب ساده‌ترین مسایل ادبی را سؤال کنید، یادش نیست. او در آن حال یادش نیست که فاعل مرفوع است یا مفعول منصوب، یادش نیست. ساده‌ترین و ابتدایی‌ترین مسایل ادبی در آن حال غرق از یادش می‌رود، چون فقط خودش را می‌خواهد؛ این حال اگر برای کسی پیدا شد، چون خود انسان ممکن نیست مستقل باشد، اگر مستقل بود هرگز نیازی به جایی نداشت و ذاتاً وابسته است، همان‌طوری که در بحث‌های قبل ملاحظه فرمودید؛ وقتی ذاتاً وابسته شد، آن حق سبحانه و تعالی، قیّم و قیوم اوست، درون او را، بیرون او را، اول او را، آخر او را فیض خدایی می‌بیند که «داخل فی الأشياء لا بالممازجة» [11] سخن از ذات حق نیست در بحث‌های قبل هم ملاحظه فرمودید در ذات حق احدی راه ندارد، انبیا و اولیا (علیهم‌السلام) راه ندارند چه رسد به دیگران. این «لَا يَدْرِي كُفَّ بَعْدَ أَلْهَمِهِمْ وَ لَا يَنَالُهُ غَوَصُ الْفِطْنِ» [12] مخصوص افراد عادی نیست انبیا را هم شامل می‌شود، اولیا را هم شامل می‌شود؛ لذا درباره خدا انسان به هر درجه معرفت برسد، باید با اعتراف ضمیمه کند. غیر خدا را می‌شود شناخت؛ اما درباره خدا انسان به هر اندازه که برسد، معرفت را باید به علاوه اعتراف کند، بگوید: «مَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ» [13] آن وقت می‌ماند فیض خدا، ظهور خدا؛ این ظهور خدا درون این شخص را گرفته، بیرونش را گرفته، اولش را گرفته، آخرش را گرفته، ظاهرش را گرفته، باطنش را گرفته، آن وقت چیزی برای این شخص نمی‌ماند. ممکن نیست کسی خود را با علم شهودی و علم حصولی بشناسد و «بلی» نگوید، این ممکن نیست. این «داخل فی الأشياء» استثنای پذیر هم که نیست، این جمع مکسر محلاً به «الف» و «لام» است، آن فیض خدا در همه اشیا بدون اینکه چیزی را فروگذار کند، ظهور کرده است؛ آن‌گاه صورت مرآتیه اگر خواست خود را ببیند و حرف بزند چه می‌گوید؟ منظور از مرآتیه که در این کتاب‌های عقلی و اصولی مطرح می‌شود، نه آن مرآتیه است که در بازار آینه‌فروشان می‌گویند مرآت، در بازار آینه‌فروشان به همین شیشه‌ای که پشتش جیوه است و قطری دارد و قابی دارد و مکعب شکل است، به آن می‌گویند آینه و مرآت، این نه در علم اصول مطرح است نه در علوم عقلی. مرآت؛ یعنی وسیله رؤیت؛ یعنی چیزی که انسان به سبب او خود را ببیند، گرچه با این شیشه پشتش جیوه یافته، ما آن صورت را می‌بینیم؛ ولی به وسیله آن صورت خودمان را می‌بینیم، آنچه که مرآت حقیقی است؛ یعنی «ما به الرؤیه» است، آن صورتی است که در درون آینه است نه خود این شیشه یا جیوه؛ آن مرآت؛ یعنی «ما به الرؤیه» و آن «ما به الرؤیه»، صاحب‌صورت را نشان می‌دهد؛ اما خود هیچ است. اگر آن مرآت بخواهد سخن بگوید، بخواهد حرف بزند، می‌گوید «من و تو»، یا می‌گوید «تو»، نمی‌گوید «من و تو» می‌گوید «تو»؛ لذا در همان آیه‌ای که

قبلاً قرائت شد، ملاحظه فرمودید که در آن مسئله پیمان گیری، پیمان دو طرفه نیست: ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِن بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ﴾، همین! سخن از این نیست که من عیدم و تو ربی، سخن از این است که تو ربی، سخن از توست نه من و تو، در آینه هیچ چیزی نیست. این نور که می تابد بر آینه چون جرم شفاف است، از آینه منعکس می شود به شیئی برمی خورد، ما آن شیء را در این زاویه عطف می بینیم، و گرنه در درون آینه، بیرون آینه، اطراف آینه هیچ چیزی نیست و آینه غیر از سراب است، سراب دروغ می گوید و صورت مرآتیه راست می گوید، در عین حال که در آینه هیچ نیست؛ اما راست می گوید. قسمت ۱۹/حشر/تسنیم

فرمود: ﴿وَمَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ کسی که اهل تقوا باشد، اهل وقایه باشد؛ یعنی بین خود و بین شحّ و بخل، سپری قرار بدهد که خطر شحّ و بخل به او سرایت نکند، این شخص اهل فلاح است. درباره انصار فرمود اینها این چنین اند، اینها کسانی هستند که ﴿وَيُؤْتُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ﴾؛ بعد کبرای کلّی را بیان کرد که هر کس این چنین باشد اهل فلاح است. پس شهادت ضمنی به فلاح انصاری ها داد، چه اینکه شهادت صریح به صداقت مهاجرین داد.

حالا انسان چطور بین خودش و بین خودش دیوار می کشد آن یک درد دیگری است، چون ﴿وَمَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ﴾؛ یعنی باید اهل وقایه باشد، سپر را هم که «مَجَنَّةٌ، جَنَّةٌ، وَقَايَةٌ» می گویند به همین مناسبت است که وسیله تقوا و حفظ است و چون این شحّ و بخل جدا نیست، در درون جان آدم است، چطور انسان باید موشکاف باشد که بین خودش و بین خواسته های خود، یک سیم خاردار بکشد، این یک راه دیگری دارد؛ ممکن است انسان سپری به دست بگیرد از دشمن بیرونی برهد؛ اما این سپر را برد درون و طوری جاسازی بکند که بین خودش و آن دشمن درونی بگذارد، این خیلی جا باید باز کند به زحمت باید جا باز کند؛ یعنی بین خودش و بین درون خود سپر بگذارد، چون ﴿وَ أُخْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ﴾ [4] این شحّ در درون دل جا کرده و همان جا دارد تیراندازی می کند. چقدر در جهاد اکبر سخت است که انسان بین خود و بین دشمن درونی که در درون جان او جاسازی شده و تیراندازی می کند، سپر بگذارد. علی ای حال یک شهادت ضمنی به فلاح انصاریان است و این کریمه ﴿وَيُؤْتُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ﴾ مصداق دارد به وسیله همین فداکاری انصار؛ گرچه هیچ کدام از آن روایات اگر وارد نشده بود که مثلاً یک مرد گرسنه ای آمد حضور رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلّم) به حضرت عرض کرد من گرسنه هستم، مرا سیر کنید! [5] اگر هیچ کدام از آن جریان های تاریخی درست نمی بود، باز این آیه مصداق داشت، برای اینکه انصاری ها در صدر اسلام در جریان فیء بنی نضیر و امثال بنی نضیر، فداکاری و ایثار کردند.

ما در مقدمه نماز و در موارد دیگر می گویم: «حیّ علی الفلاح»؛ فلاح را هم قرآن مشخص کرد که اگر کسی از بخل درون برهد به فلاح می رسد. بین بخل و شحّ هم این فرق را گذاشتند؛ گفتند بخل در مقام فعل است و شحّ در مقام وصف؛ آن کس که کار سخاوتمندانه نکند، او بخیل است آن کس که نخواهد چنین کاری بکند او شحیح است. شحّ، صفت نفس است؛ بخل، صفت فعل. اگر این فرق درست باشد، شحّ بدتر از بخل است. به هر صورت از اینکه در آیه دیگر فرمود: ﴿وَ أُخْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ﴾ نشان می دهد که شحّ یک امر نفسانی است، حالا بخل هم نفسانی است یا فقط عمل جارح است، مطلبی جدا هست. چون ﴿مَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾؛ عده ای برای نجات از شحّ، شبی را تا صبح به سر می بردند و دعا می کردند که خدایا! ما را از شحّ نفس برهان! در صدر اسلام از عبد الرحمن عوف نقل کردند. [6] در جوامع روایی ما از امام صادق (سلام الله علیه) نقل شده است که مردی دید حضرت صادق (سلام الله علیه) در طواف کعبه، فقط همین جمله را می گوید: - ظاهراً طواف مستحبی - «اللَّهُمَّ فَنِي شُحَّ نَفْسِي». [7] اینکه ما می گویم ﴿وَ قِنَا عَذَابَ النَّارِ﴾ [8] قبلاً باید بگویم: «فَنِي شُحَّ نَفْسِي»، «فَنِي مِنَ الشُّرُورِ وَ الْمَعَاصِي»، و گرنه نجات از آتش را بدون نجات از مقدمات خواستن که روا نیست. ما مأمور هستیم که بگویم ﴿وَ قِنَا عَذَابَ النَّارِ﴾؛ این دعای ماست که خدایا! ﴿قِنَا﴾ حفظ بکن ما را از عذاب آتش! قبل از اینکه آن دعا را بخوانیم باید این دعاها را خوانده باشیم که خدایا! ما را از معاصی که به عذاب تو منتهی می کند محفوظ کن، و گرنه صرف درخواست نجات از عذاب بدون درخواست نجات از سیئات می شود، اُمْنیه و آرزو و هرگز کسی به آرزو

نمی‌رسد: ﴿لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَلَا أَمَانِي أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَى بِهِ﴾. [9] اگر دین، دین عمل است، نه دین اُمنیه؛ اگر کسی از خدا نخواهد که از سیئات نجات پیدا کند، فقط بخواد از آتش نجات پیدا کند، می‌شود اُمنیه و این را هم قرآن به عنوان اصل کلی بیان کرد فرمود: ما هیچ اُمتی را با صرف آرزو به مقصد نرسانده‌ایم، این تنها درباره شما نیست: ﴿لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَلَا أَمَانِي أَهْلِ الْكِتَابِ﴾، بلکه ﴿مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَى بِهِ﴾.

همان طوری که از امام سجاد (سلام الله علیه) رسیده است که در دعای شب ۲۷ ماه مبارک رمضان هست که حضرت سجاد (سلام الله علیه) شبی را تا صبح با این دعا گذراند که «اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي التَّجَافِي عَنِ دَارِ الْغُرُورِ وَ الْإِنَابَةَ إِلَى دَارِ الْخُلُودِ وَ الْإِسْتِعَادَةَ لِلْمَوْتِ قَبْلَ حُلُولِ الْقَوْتِ»؛ [10] آنها گاهی هم شبی را با این دعا به سر می‌برند که «وَ قِنِي شَحَّ نَفْسِي»؛ [11] خدایا! مرا از این بخل برهان! و اگر کسی از بخل رهایی یافت به فلاح و مقصد می‌رسد.

حالا بخل در درجه اول به این است که انسان از مال حرام بپرهیزد؛ بعد کم کم از مال دوستی نجات پیدا کند که ﴿وَ تُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا﴾؛ [12] بعد به مقام ایثار برسد. اینها را می‌گویند سیر و سلوک؛ اینکه همه ما می‌خواهیم اهل معرفت باشیم، اهل سیر و سلوک باشیم، گاهی دنبال بهانه می‌گردیم که راه سیر و سلوک چیست، اینها هم راه سیر و سلوک است. اینها راهی است که مشخص کردند در یکجا فرمود: ﴿وَ تُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا﴾ جم؛ یعنی انبوه و فراوان، این را باید کم کرد. مال را فقط باید در حد اِزَارِ تَلَقَّى کرد، نه بیش از آن؛ وقتی انسان از این حبّ جمّ نجات پیدا کرد حلال و حرام برای او فرق می‌کند. وقتی حرام و حلال برای او فرق کرد از شحّ نفس نجات پیدا کند: ﴿وَ مَنْ يُوقِ شَحَّ نَفْسِهِ﴾ می‌شود. از این مرحله بالاتر ﴿وَ يُؤْتِرُونَ عَلَيَّ أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ﴾. این چنین نیست که انسان ذکری بگوید، وردی بخواند، همه ذکر و ورد همین است؛ منتها راه خیلی روشن است، رفتن سخت است اینها می‌شود «منازل السائلین، منازل السالکین». قسمت ۱۱ / حشر/تسنیم

آنچه که درباره امام صادق (سلام الله علیه) است این است که حضرت در موقع طواف این جمله را می‌گفت: «اللَّهُمَّ قِنِي شَحَّ نَفْسِي» و غیر از این هم چیزی نمی‌گفت. از تفسیر علی بن ابراهیم آمده است که شخصی می‌گوید من امام صادق (سلام الله علیه) را دیدم «يَطُوفُ مِنْ أَوَّلِ اللَّيْلِ إِلَى الصَّبَاحِ وَ هُوَ يَقُولُ: اللَّهُمَّ قِنِي شَحَّ نَفْسِي»؛ گاهی انسان در این منزل هست و می‌خواهد از این خطر نجات پیدا کند. «اللَّهُمَّ قِنِي شَحَّ نَفْسِي قُلْتُ: جَعَلْتُ فِدَاكَ مَا سَمِعْتُكَ تَدْعُو بِغَيْرِ هَذَا الدُّعَاءِ؟» من نشنیدم در تمام این شب به غیر از این جمله دعایی بکنی، حضرت فرمود: «وَ آيُ شَيْءٍ أَشَدُّ مِنَ النَّفْسِ»؛ من از بدترین دشمن داشتم نجات پیدا می‌کردم. شحّ نفس هم از بدترین چیزهاست «إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ: ﴿مَنْ يُوقِ شَحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾». [34] قسمت ۱۱ / حشر/تسنیم

نقش دنیا

از آن طرف روایات هم ما با عقیده به اینها به این ذوات قدسی در زیارت «جامعه» سلام عرض می‌کنیم می‌گوییم: «كَلَامُكُمْ نُورٌ». با تمام وجود می‌گوییم: «كَلَامُكُمْ نُورٌ». اگر اینها بفهمند که باید بروید در تولید، جامعه راحت می‌شود. در سوره مبارکه «توبه» بود که گذشت، همین سکه‌های دو تنی کمتر و بیشتر به صورت سکه داغ در می‌آید. درست است که ما آهن در عالم زیاد داریم؛ اما همین سکه‌هایی که این سلطان سکه و دیگری گرفته بازار مسلمین را ملتهب کرده، همین‌ها را داغ می‌کنیم. «يَكْنُزُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ وَ لَا يُفْقَهُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ» [18] اینها را «يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتَكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَ جُنُوبُهُمْ وَ ظُهُورُهُمْ»، ما آهن در عالم زیاد داریم، ولی همین سکه‌ها را می‌گیریم داغ می‌کنیم به پیشانی و پهلو و پشتشان می‌زنیم. چرا این سه جا؟ برای اینکه اول وقتی به اینها نصیحت می‌کنی، چهره‌شان را چروک می‌کنند، عصبانی می‌شوند چروکی در پیشانی پیدا می‌شود ما این پیشانی را داغ می‌کنیم. بعد نیمرخ پهلو می‌کنند که می‌خواهند از شما فاصله بگیرند. این پهلو را داغ می‌کنیم. بعد پشت می‌کنند و بی‌اعتنایی می‌کنند و می‌روند، ما هم پشت را داغ می‌کنیم. این «يُحْمَى»؛ یعنی داغ می‌کنیم. «تکوی»؛ یعنی گداختن! این «کی» که در بیانات حضرت امیر در نهج هست من ناچارم «فَأَخِرُ الدُّوَاءِ»

الکئی»؛ [19] «کئی» این مشدد است، «باء» مشدد است «کوی یکوی» است؛ یعنی داغ کردن. اینکه حافظ دارد: «علاج کئی کنت کاخر الدواء الکئی»، [20] این «کئی»؛ نه علاج، کی کنت! علاج کئی کنت؛ یعنی داغ می‌کنم. این از همین حدیث نورانی نهج البلاغه گرفته که کئی می‌کند. حضرت فرمود من ناچارم شما را را کئی کنم: «فَاخِرُ الدَّوَاءِ الْكَيُّْ ۖ وَالْمَلِكُ/تَسْنِيم

اول سوره مبارکه «کهف» گذشت که هر چه بیرون جان آدمی است، زینت بیرون است. فرمود ما باغها، بوستانها، چشمهها، مناظر طبیعی فراوان، پارکها اینها هست؛ اما اینها زینت زمین است نه زینت صاحب زمین. اینها «زینة الحیاة الدنیا» یا زینت زمین است. اول سوره مبارکه «کهف» که بحث آن گذشته بود این بود که ما اینها را به عنوان زینت زمین قرار دادیم تا شما را بیازماییم ﴿الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾، نه زینت پدر و مادر هستند. ما اینجا را مزین کردیم هم بر اساس مسائل عاطفی، هم بر اساس مسائل خوردن. هم لذت باصره، هم لذت سامعه، هم لذت شامه. بله اینها زینت حیات دنیا است، زینت شما نیست. آسمان هم بروید شمس و قمر زینت شما نیست؛ این زینت آسمان است.

پس اول اینکه آنچه در زمین است زینت انسان نیست. انسان اگر به آسمان هم برود مریخ هم برود شمس و قمر زینت آسمان است زینت انسان نیست. فرمود: ﴿حَبِّبَ إِلَيْكُمْ الْإِيمَانَ وَزَيْنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ﴾، [21] آن که زینت انسان است آن چیزی است که در قلبش است. ایمان اوست، کمال اوست، معرفت اوست، انسانیت اوست. این که زینت اوست برای او می‌ماند. ﴿حَبِّبَ إِلَيْكُمْ الْإِيمَانَ وَزَيْنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَ كَرِهَ إِلَيْكُمْ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ﴾، پس خدا زینت انسان را در درون جان او قرار داد. برای بیرون او هم پارکها و زیورهایی خلق کرد.

خدا سیدنا الاستاد علامه طباطبایی را غریق رحمت کند! بسیار بیان لطیفی در المیزان دارند. [22] ایشان درباره اینکه خدا فرمود ما بازیگر نیستیم، [23] این یک اصل قرآنی است که چند جا هم به این مضمون آمده است. فرمود ما اهل بازی نیستیم. بعد هم فرمود در سوره «حدید» و غیر «حدید» [24] که ﴿اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُمْ زِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ﴾، [25] اینها بازیچه است. مطلب سوم این است که پس اینها را چه کسی آفرید؟ اگر شما بازیگر نیستید اینها که کار شماست! مرحوم علامه می‌فرماید باید حسابان جمع باشد، خدا بازیگر نیست، یک؛ بشر عادی کودکانی هستند که در این زمین زندگی می‌کنند، دو؛ کودک را با اسباب بازی بازی گرفتن حکمت است، این سه؛ پس خدا حکیمانه زینت آفرید، این چهار. این هیأت مدیره مدرسه درس خواندن، تجربه کردن، بزرگانی‌اند که برای تعلیم کودکان برنامه‌ریزی می‌کنند. اینها سه چهار ساعت درس می‌گذارند یک ساعت بازی. اینها بازیگر هستند یا بچه‌ها را به بازی گرفتن حکمت است؟ پس هیأت مدیره مدرسه می‌تواند بگوید ما بازیگر نیستیم. درست هم می‌گویند؟ اما جوان و نوجوان را به بازی گرفتن حکمت است. این بیان نورانی سیدنا الاستاد است. فرمود آیه سوره «حدید» درست است که دنیا بازیچه است؛ اما همه که سلمان و اباذر نیستند.

به وجود مبارک امام صادق عرض کردند که بعد از شما امام هفتم کیست؟ فرمود او که اهل بازی نیست: «مَنْ لَا يَلْهُوُ وَلَا يَلْعَبُ»؛ او که اهل بازی نیست. طولی نکشید دیدند وجود مبارک امام کاظم یک بچه کوچکی بود بره‌ای هم داشت که برای بازی کردن به او دادند در زمان کودکی، این بچه با این بره بیرون آمد، در حضور همه اینها دارد به این بره می‌گوید: «اسْجُدِي لِرَبِّكِ»، آن وقت امام صادق امام کاظم (سلام الله علیهما) را در بغل گرفت فرمود: «بِأَبِي وَأُمِّي مَنْ لَا يَلْهُوُ وَلَا يَلْعَبُ»، [26] این گونه است.

نقش نفس

﴿إِنَّ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ﴾. دلیل نقلی هم ندارید، چون در هیچ کتابی از کتاب‌های آسمانی، مسئله بت‌پرستی را امضا نکرده است: ﴿مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ﴾. دلیل عقلی ندارید، چون فقط براساس گمان و اندیشه‌ها و آثار گذشتگان و اینها فکر می‌کنید،

دست شما از برهان خالی است. ﴿مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ﴾. پس دلیل نقلی ندارید. دلیل عقلی هم ندارید، برای اینکه طبق گمان و خیال و وهم دارید کار می‌کنید: ﴿إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ مَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ﴾. شاخصه جاهلیت این است که در بخش اندیشه، عقل تعطیل است که در بیان نورانی حضرت امیر که فرمود: «تَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ سَبَاتِ الْعَقْلِ»؛ [26] این سُبَات با «سین»؛ یعنی تعطیلی. «یوم سبت»؛ یعنی تعطیل. ﴿یَسْبُوتُونَ﴾ [27] که درباره یهودی‌های ماهیگیر بود؛ یعنی تعطیل. عرض می‌کند که خدایا! ما به تو پناه می‌بریم از اینکه عقل یک مَلَّت بخوابد: «تَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ سَبَاتِ الْعَقْلِ». در اینجا فرمود که اینها عقلشان فعال نیست، فقط با مظنه کار می‌کنند و آن عقل عملی که «عَبْدٌ بِهِ الرَّحْمَانُ وَ اِكْتَسَبَ بِهِ الْجَنَانُ»؛ [28] آن هم تعطیل است، براساس میل کار می‌کنند. این در بیانات نورانی حضرت امیر است که یک جهاد داخلی، جهاد اکبر به اصطلاح که در حقیقت جهاد اوسط است و از آن به جهاد اکبر یاد می‌شود، بین عقل برهانی و وهم و خیال در بخش اندیشه، همیشه نزاع است و عقل عملی که «العقل مَا عَبَدَ بِهِ الرَّحْمَانُ وَ اِكْتَسَبَ بِهِ الْجَنَانُ»، با شهوت و غضب در بخش انگیزه دعواست. اگر وهم و خیال بر عقل مسلط شدند؛ این شخص می‌شود وهام و متخیل و مختال، براساس وهم و خیال حرکت می‌کند. همین که بگویند این مُد هست می‌پذیرد؛ اما حالا مُد یعنی چه؟ چه کسی گفته؟ چرا این مُد اثر دارد؟ این باکی نیست، همین که بگویند مُد است، قبول می‌کند. او با وهم زندگی می‌کند، قرآن کریم از این گروه به «مختال» یاد می‌کند؛ یعنی خیال‌زده، خیال‌باف؛ عقل در کار نیست، خیال است.

گروهی که شهوت و غضب را معیار قرار دادند، در آن‌جا حضرت فرمود که «كَمْ مِنْ عَقْلٍ أُسِيرَ تَحْتَ هَوَىِّ أَمِيرٍ»؛ [29] وقتی که شهوت بر عقل عملی که «مَا عَبَدَ بِهِ الرَّحْمَانُ»، پیروز شد یا غضب پیروز شد، این عقل را دفن می‌کند، ﴿قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾؛ [30] از بین نمی‌رود، فطرت زنده است؛ منتها زنده به گور است، هیچ حرفی از او شنیده نمی‌شود. میدان‌دار، شهوت و غضب است. فرمود: «كَمْ مِنْ عَقْلٍ أُسِيرَ تَحْتَ هَوَىِّ أَمِيرٍ». در جریان همان قباله‌ای که فرمود به یکی از اصحاب خود که اگر قبلاً از من می‌خواستی که من سند این خانه و قباله این خانه را بنویسم، می‌گفتم که این خانه «شمالاً» به چه چیزی محدود است، «جنوباً» به چه چیزی محدود است، «شرقاً» به چه چیزی محدود است؟ «غرباً» به چه چیزی محدود است، مرگ و میر و اینها را حضرت ذکر فرمود این در نهج البلاغه است، فرمود ما این سندی که تنظیم کردیم، شاهد هم می‌خواهیم؛ عقل شاهد تنظیم قباله من است: «شَهِدَ عَلَيَّ ذَلِكَ الْعَقْلُ إِذَا خَرَجَ مِنْ أَسْرِ الْهَوَىِّ»؛ [31] اگر عقل در جریان جهاد درون پیروز بشود و از هوا نجات پیدا کند آزاد باشد، آن وقت پای ورقه‌ای که من امضا کردم، قباله‌ای که من نوشتم را امضا می‌کند. «شَهِدَ عَلَيَّ ذَلِكَ الْعَقْلُ إِذَا خَرَجَ مِنْ أَسْرِ الْهَوَىِّ»؛ یعنی از اسارت هوس در بیاید. فرمود: «كَمْ مِنْ عَقْلٍ أُسِيرَ تَحْتَ هَوَىِّ أَمِيرٍ»، آن وقت از آن به بعد می‌شود نفس اماره؛ یا شهوت اماره است، یا غضب اماره است، در بخش‌های انگیزه؛ یا وهم اماره است یا خیال اماره است، در بخش اندیشه. فرمود اینها این‌طور هستند: ﴿إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ مَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ﴾. در بخش‌های علمی فقط با گمان حرکت می‌کنند، در بخش‌های انگیزه فقط با میل حرکت می‌کنند، با اینکه ﴿وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدَى﴾، هدایت الهی آمده است؛ هم از درون ذات اقدس الهی با فطرت هدایت کرده که ﴿فَالْتَمَهُمْ فُجُورًا وَ تَفَوَّاهَا﴾؛ [32] هم از بیرون به وسیله وحی انبیا هدایت کرده است. هرگز جامعه را بدون وحی رها نکرده است، فرمود: ﴿لَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ﴾؛ [33] ما سلسله انبیا را متصلاً بیان کردیم. کتب آسمانی متصلاً بیان شده است: ﴿ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرًا﴾؛ [34] این ﴿تتراً﴾، «تاء» آن از «واو» تبدیل شده، مثل «تقوی» که اصل آن «وقوی» بود، بعد شده «تقوی»؛ این ﴿تتراً﴾ هم اصل آن «وتراً» بود، بعد شده «تتراً»؛ «وتراً»؛ یعنی متواتر. فرمود: کتاب‌های ما متواتر است، انبیا ما هم متصل هستند، ما خلایی نگذاشتیم. یک وقت پیامبری رحلت می‌کند، بله اوصیای او، علمای او و جانشینان او همان حرف‌ها را دارند: ﴿لَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ﴾، یک: ﴿ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرًا﴾، «أی وتراً»، «أی متواتراً»، این دوز پس هیچ زمانی خالی نبود. پس بر همین نقلی که ندارید، عقلی هم که دست شما خالی است: ﴿إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ مَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدَى * أَمْ لِلْإِنْسَانِ مَا تَمَنَّى﴾؛ مگر با آرزو کار پیش می‌رود؟ با آرزو، با تمنی، با هوس که کار پیش نمی‌رود. ﴿لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ﴾؛ [35] کار با آرزوها و اینها پیش نمی‌رود. قسمت ۹/نجم/تسنیم

در ذیل آیه ﴿تَسْتَسِخُّ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ [24] آنجا گذشت، آنجا وجود مبارک امام می فرماید: «أَوْ لَسْتُمْ عَرَبًا؟» [25] مگر عرب نیستید؟! مگر قوانین عرب را نمی دانید؟! ما استنساخ می کنیم. استنساخ می کنیم؛ یعنی چه؟ یعنی نسخه اصل نزد ماست، آنچه را که شما عمل می کنید، مطابق با آن نسخه اصل بیرون می آوریم. نه اینکه «نسخ ما کنتم تکتبون»، که ﴿كِرَامًا كَاتِبِينَ * يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ﴾، [26] یک کرام کاتبین هستند که هر چه ما کردیم می نویسند یا ﴿مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ﴾، [27] که اینها می نگارند و ضبط می کنند. آن یک بحث است. یک بحث در این است که ما استنساخ می کنیم؛ یعنی روی نسخه اصلی که نزد ماست، آنچه شما در درون دارید آن را کشف می کنید.

پس همه اینها از درون ما درمی آید. وقتی از درون ما درمی آید، بعد در قیامت می خوانیم: ﴿مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً﴾. [28] در سوره مبارکه «زلزال» هم این است که ما به او نشان می دهیم که این کار توست، پس عمل از بین نمی رود. چون از بین نمی رود، اثر دارد. اثرش یا انسان را فرشته می کند - إن شاء الله - که در بحث قبلی عرض شد که خدای سبحان به مؤمنین صلوات می فرستد. چه نعمتی بالاتر از صلوات خدا! ﴿هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾. [29] از این نعمت بالاتر چیست؟! خدا و فرشته ها بر همین کسانی که آمدند معارف قرآن و عترت را به جان خود گره بزنند، بشوند مؤمن. بشوند با فرشته ها محشور. این مقام برای همه هست، نباید سستی کرد و نباید این را از دست داد - إن شاء الله - همه به این مقام برسیم! قلم/ ۴/ تسنیم

نقش وهم و خیال

نظام جاهلی بر پایه وهم و خیال بود از نظر اندیشه و شهوت و غضب بود از نظر انگیزه؛ این نظام، نظام جاهلی است. هر نظامی که بر اساس علم حرکت نکند و در مسیر عقل طی طریق نداشته باشد، این نظام، نظام جاهلی است. اسلام آمده این نظام جاهلی را دگرگون کرد، علم را به جای وهم و خیال و مظنه گذاشت و عقل و عدل را به جای هوی گذاشت. در همین سوره مبارکه «نجم» که وارد شدیم، فرمود که اینها دو مشکل دارند؛ در آیه ۲۳ آمده است که ﴿إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى النَّفْسُ﴾، دو تا مشکل و دو تا غده که الآن در غرب است، در جاهلیت صدر اسلام هم بود: یکی اینکه طبق وهم و خیال کار می کنند؛ دیگری طبق شهوت و غضب. بخش اندیشه آنها را علم و برهان تأمین نمی کند، بلکه گمان تأمین می کند. بخش انگیزه اینها را عقل و عدل اداره نمی کند، شهوت و غضب یعنی میل اداره می کند. اینها بر اساس گمان فکر می کنند و بر اساس میل عمل می کنند که این نظام، نظام جاهلی است. فرمود: ﴿إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ﴾ در بخش های علمی؛ ﴿وَمَا تَهْوَى النَّفْسُ﴾ در بخش های عملی. بر اساس برهان حرکت نمی کنند، بلکه بر اساس وهم و خیال حرکت می کنند. به تعبیر قرآن کریم از گروهی که خیال زده است با خیال حرکت می کند، قرآن اینها را به مختال تعبیر کرده است: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ﴾، [6] گرچه باب «تفعل» در قرآن به کار نرفت به نام تخیل، ولی «اختیال» که باب «افتعال» است به کار رفته است. فرمود اینها مختال هستند، این مختال، «إختال یختال»؛ یعنی خیال زده، خیالباف، با خیال حرکت می کنند. این دو عامل که دو غده در جاهلیت بود، الآن هم در غرب هست، با آن هرگز تمدن سامان نمی پذیرد. اسلام آمده اصرار کرده که کارهای شما در بخش اندیشه باید عالمانه باشد، در بخش انگیزه باید عاقلانه و عادلانه باشد. این دو تا اصل را در آیه ۲۳ همین سوره مبارکه «نجم» بیان کرد، فرمود: ﴿إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ﴾ در مسائل علمی، ﴿وَمَا تَهْوَى النَّفْسُ﴾ در مسائل عملی، حالا می خواهد این را سرنگون کند و جاهلیت را براندازد و نظام عقلانی را به جای جاهلیت بنشاند. قسمت/ ۱/ نجم/ تسنیم

یک چراغ قوی مثل آفتاب است که وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و اهل بیت دارند. دیگران این چراغ های معمولی دست آنها است که گوشه ای از این راهها را می بینند، می بینند که پیغمبر چه فرمود، می بینند که ائمه چه فرمودند، تشخیص می دهند، حالا اگر نقل باشد آن هم چراغ است، اگر برهان عقلی باشد چراغ است. عقل که در اصول سهم تعیین کننده دارد، کارش سراج است و نه صراط. تنها مبدی که صراط به دست اوست ذات اقدس الهی است، او مهندس است، او شارع است ﴿إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ﴾.

این جمله ﴿يُوحَى﴾ در محل رفع است تا صفت باشد برای وحی. ﴿إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ﴾ که ﴿يُوحَى﴾ که تأکید بر اوست؛ البته در جریان معراج، این مصداق قطعی دارد، نسبت به سایر موارد هم قابل تطبیق است؛ لکن روایاتی که در ذیل این است که بعدها ممکن است ملاحظه بشود یا نقل بشود، این تأیید می‌کند که اینها درباره معراج است. قسمت ۱/نجم/تسنیم

هوی در مقابل عقل و استدلال است

در جاهلیت، اینها در بخش‌های اندیشه بر اساس گمان زندگی می‌کردند، در بخش‌های انگیزه بر اساس میل. ﴿إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ﴾ [12] یک؛ ﴿وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ﴾؛ دو؛ جاهلیت این بود. اگر ما بخواهیم ببینیم که این جامعه و این مردم بر اساس عقلانیت زندگی می‌کنند یا جاهلیت، باید این دو محور را بررسی کرد که فکر ایشان در مدار برهان و یقین است یا خیال و وهم و گمان؟ عمل اینها بر اساس عقل و عدل است یا بر اساس میل؟ جاهلیت آن است که مدار علمی آنها مظنه است نه برهان، مدار گرایش و عمل آنها هم میل است نه عقل و عدل، ﴿إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ﴾، یک؛ ﴿وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ﴾، این دو. قسمت ۴/نجم/تسنیم

﴿إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ مَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ﴾، یعنی در بخش‌های علمی، دست آنها از برهان خالی است، بر اساس گمان می‌فهمند، در بخش‌های عملی دست آنها از عقل عملی یا عدل کوتاه است و بر اساس میل کار می‌کنند. اینها «متحرک بالمیل» هستند، چقدر این کتاب شیرین است! مستحضرید که حیوان «متحرک بالاراده» نیست، حیوان «متحرک بالمیل» است، آن «متحرک بالاراده» حیوانیتی است که زیر عقلانیت انسان صادر می‌شود، انسان «متحرک بالاراده» است و گرنه حیوان «متحرک بالمیل» است، آن فرق دقیقی که بین میل و اراده است همین است که اگر کسی بر اساس میل حرکت کند، می‌شود: ﴿إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ﴾. [13] آن کسی که بر اساس اراده حرکت می‌کند، می‌شود انسان. انسان «متحرک بالاراده» است، آن حیوانیتی که در ضمن انسان رهبری می‌شود «متحرک بالاراده» است، و گرنه آن حیوانیت منهای انسانیت «متحرک بالمیل» است، نه «بالاراده». فرمود اینها با هوی حرکت می‌کنند. پس نظام جاهلی آن است که در بخش اندیشه، مظنه و گمان و وهم و خیال محور است؛ در بخش انگیزه هوامدار است. نظام عقلانی در بخش اندیشه، برهان مدار است، یک؛ در بخش انگیزه، حق و عدل محور است، این دو: ﴿إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى﴾، این ﴿إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى﴾ و حقانیت، یعنی «إن هو الا حق». همان طوری که در بحث توحید ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾، [14] ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ﴾، [15] دین هم «لا شیء الا وحی»، «ان هو الا وحی»؛ یعنی صدر و ساقه دین، کلام و فعل خداست، صدر و ساقه نظام هستی چیزی جز توحید نیست، ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ﴾. در مسئله دین ﴿إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى﴾. چیزی که بیرون وحی باشد دین نیست. حالا این جلال و شکوهی که هست این را ﴿عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى﴾؛ ما منتظر نیستیم که نام مبارک «الله» در اینجا برده بشود تا بگوییم که ﴿شَدِيدُ الْقُوَى﴾ جبرئیل است. درست است در بخشی از آیاتی که قبلاً خوانده شد دارد که جبرئیل هم «ذو قوه» است، دارای شدت قوه است؛ اما اینها بالعرض است. بخش پایانی سوره مبارکه «ذاریات» این است که ﴿إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَى الْمَتِينُ﴾، [16] اگر خدای سبحان ﴿ذُو الْقُوَى الْمَتِينُ﴾ است، اگر در سوره مبارکه «بقره» دارد که برای همه در قیامت روشن می‌شود: ﴿أَنَّ الْقُوَى لِلَّهِ جَمِيعًا﴾، [17] معلوم می‌شود که اگر به یحیای زاهد گفته شد: ﴿يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَى﴾، [18] این مظهر قوه الهی است یا اگر به گروهی فرمود: ﴿خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَى﴾، [19] مظهر قدرت الهی است، یا اگر به نظامیان اسلام فرمود: ﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَى﴾، [20] مظهر قوت الهی است. قسمت ۴/نجم/تسنیم

﴿قَاوَحِي إِلَى عَبْدِي مَا أَوْحَى * مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى﴾، ما معمولاً در بحث‌های علم حصولی، علم تلقی، علم آن نیمه اول که «عربی مبین» است، اول می‌شنویم یا در صفحات کتاب می‌بینیم، بعد می‌فهمیم، چون از پایین به بالا می‌آید، ولی ذات اقدس الهی اگر بخواهد چیزی را القا کند، اول می‌فهماند بعد نشان می‌دهد یا می‌شنواند؛ البته هم‌زمان هست، ما الآن مطلبی را که می‌شنویم هم‌زمان می‌فهمیم، ولی این سرعت سیر از پایین به بالاست؛ می‌شنویم و می‌فهمیم یا کتاب را که مطالعه می‌کنیم می‌بینیم و می‌فهمیم؛ یعنی از راه چشم و گوش می‌فهمیم؛ یعنی اول بدن است، بعد فضای روح، ولی در معارف الهی اول روح می‌فهمد، بعد چشم و گوش می‌بیند؛ یعنی اول مطلب را

وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ادراک می کند، بعد جبرئیل را می بیند یا آن صدا را می شنود؛ لذا فرمود: ﴿مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى﴾؛ نه کذب خبری هست، نه کذب مخبری هست. بعد حالا که آمده، گزارش می دهد که من سیر سماواتی کردم، این مطالب را شنیدم، می بینید فاصله خیلی کم است، آن هم از دورترین نقطه به پایین ترین نقطه. گفتگوی با خدا و ارتباط با فرشته ها طولی نکشید که با مکذبان حجاز که گرفتار جاهلیت بودند همراه شد. فرمود: ﴿أَفْتَمَارُؤُهُ عَلَي مَا يَرَى﴾؛ آنچه را که او دیده است با دل، اولاً؛ بعد با چشم و گوش شنید و دید، ثانیاً؛ شما دارید مرء می کنید، جدال می کنید می گویند این شدنی نیست؟ ﴿أَفْتَمَارُؤُهُ عَلَي مَا يَرَى * وَ لَقَدْ رَأَى نَزْلَةَ أُخْرَى﴾؛ بار دوم همین فرستاده الهی را وجود مبارک پیغمبر دید، چون در بعضی از تعبیرات دینی هم آمده که جبرئیل را در دو حال به آن صورت اصلی خود دیده است که کلّ مشرق و مغرب «خافقین»، «خافق»؛ یعنی افق. افق را می گویند «خافق». وقتی گفتند «خافقین»؛ یعنی افقین، یعنی مغربین. «خافقین» را جبرئیل (سلام الله علیه) پُر می کرد و حضرت وجود مبارک پیغمبر کاملاً مشاهده می کرد. دو بار آن صورت اولیه جبرئیل (سلام الله علیه) را دید. قسمت ۴/نجم/تسنیم

نقش ظن و گمان

﴿إِن هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ﴾. دلیل نقلی هم ندارید، چون در هیچ کتابی از کتاب های آسمانی، مسئله بت پرستی را امضا نکرده است: ﴿مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ﴾. دلیل عقلی ندارید، چون فقط براساس گمان و اندیشه ها و آثار گذشتگان و اینها فکر می کنید، دست شما از برهان خالی است. ﴿مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ﴾. پس دلیل نقلی ندارید. دلیل عقلی هم ندارید، برای اینکه طبق گمان و خیال و وهم دارید کار می کنید: ﴿إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ مَا تَهْوَى النَّفْسُ﴾. شاخصه جاهلیت این است که در بخش اندیشه، عقل تعطیل است که در بیان نورانی حضرت امیر که فرمود: ﴿تَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ سَبَاتِ الْعَقْلِ﴾؛ [26] این سبات با «سین»؛ یعنی تعطیلی. «یوم سبت»؛ یعنی تعطیل. ﴿تَسْبُوتُونَ﴾ [27] که درباره یهودی های ماهیگیر بود؛ یعنی تعطیل. عرض می کند که خدایا! ما به تو پناه می بریم از اینکه عقل یک ملت بخوابد: ﴿تَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ سَبَاتِ الْعَقْلِ﴾. در اینجا فرمود که اینها عقلشان فعال نیست، فقط با مظنه کار می کنند و آن عقل عملی که «عَبْدٌ بِرِ الرَّحْمَانِ وَ اِكْتِسَابٌ بِرِ الْجَنَانِ»، [28] آن هم تعطیل است، براساس میل کار می کنند. این در بیانات نورانی حضرت امیر است که یک جهاد داخلی، جهاد اکبر به اصطلاح که در حقیقت جهاد اوسط است و از آن به جهاد اکبر یاد می شود، بین عقل برهانی و وهم و خیال در بخش اندیشه، همیشه نزاع است و عقل عملی که «العقل مَا عَبَدَ بِرِ الرَّحْمَانِ وَ اِكْتِسَابٌ بِرِ الْجَنَانِ»، با شهوت و غضب در بخش انگیزه دعواست. اگر وهم و خیال بر عقل مسلط شدند؛ این شخص می شود وهام و متخیل و مختال، براساس وهم و خیال حرکت می کند. همین که بگویند این مُد هست می پذیرد؛ اما حالا مُد یعنی چه؟ چه کسی گفته؟ چرا این مُد اثر دارد؟ این باکی نیست، همین که بگویند مُد است، قبول می کند. او با وهم زندگی می کند، قرآن کریم از این گروه به «مختال» یاد می کند؛ یعنی خیال زده، خیال باف؛ عقل در کار نیست، خیال است.

گروهی که شهوت و غضب را معیار قرار دادند، در آن جا حضرت فرمود که «كَمْ مِنْ عَقْلٍ أَسِيرٍ تَحْتَ هَوَىِّ أَمِيرٍ»، [29] وقتی که شهوت بر عقل عملی که «مَا عَبَدَ بِرِ الرَّحْمَانِ»، پیروز شد یا غضب پیروز شد، این عقل را دُفن می کند، ﴿قَدْ حَابَ مَنْ دَسَاهَا﴾، [30] از بین نمی رود، فطرت زنده است؛ منتها زنده به گور است، هیچ حرفی از او شنیده نمی شود. میدان دار، شهوت و غضب است. فرمود: «كَمْ مِنْ عَقْلٍ أَسِيرٍ تَحْتَ هَوَىِّ أَمِيرٍ». در جریان همان قباله ای که فرمود به یکی از اصحاب خود که اگر قبلاً از من می خواستی که من سند این خانه و قباله این خانه را بنویسم، می گفتم که این خانه «شمالاً» به چه چیزی محدود است، «جنوباً» به چه چیزی محدود است، «شرقاً» به چه چیزی محدود است؟ «غرباً» به چه چیزی محدود است، مرگ و میر و اینها را حضرت ذکر فرمود این در نهج البلاغه است، فرمود ما این سندی که تنظیم کردیم، شاهد هم می خواهیم؛ عقل شاهد تنظیم قباله من است: «شَهِدَ عَلَي ذَلِكَ الْعَقْلُ إِذَا خَرَجَ مِنْ أَسْرِ الْهَوَىِّ»؛ [31] اگر عقل در جریان جهاد درون پیروز بشود و از هوا نجات پیدا کند آزاد باشد، آن وقت پای ورقه ای که من امضا کردم، قباله ای که من نوشتم را امضا می کند. «شَهِدَ عَلَي ذَلِكَ الْعَقْلُ إِذَا خَرَجَ مِنْ أَسْرِ الْهَوَىِّ»؛ یعنی از اسارت هوس در بیاید. فرمود: «كَمْ مِنْ

عَقْلٍ أَسِيرٍ تَحْتَ هَوَىِّ أَمِيرٍ»، آن وقت از آن به بعد می شود نفس اماره؛ یا شهوت اماره است، یا غضب اماره است، در بخش های انگیزه؛ یا وهم اماره است یا خیال اماره است، در بخش اندیشه. فرمود اینها این طور هستند: ﴿إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ مَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ﴾. در بخش های علمی فقط با گمان حرکت می کنند، در بخش های انگیزه فقط با میل حرکت می کنند، با اینکه ﴿وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدَىٰ﴾، هدایت الهی آمده است؛ هم از درون ذات اقدس الهی با فطرت هدایت کرده که ﴿فَالْتَمَعْنَاهَا فُجُورًا وَ تَفَوَاهَا﴾، [32] هم از بیرون به وسیله وحی انبیا هدایت کرده است. هرگز جامعه را بدون وحی رها نکرده است، فرمود: ﴿لَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ﴾؛ [33] ما سلسله انبیا را متصلان بیان کردیم. کتب آسمانی متصلان بیان شده است: ﴿ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرًا﴾، [34] این «تتراً»، «تاء» آن از «واو» تبدیل شده، مثل «تقوی» که اصل آن «وقوی» بود، بعد شده «تقوی»؛ این «تتراً» هم اصل آن «وتراً» بود، بعد شده «تتراً»؛ یعنی متواتر. فرمود: کتاب های ما متواتر است، انبیای ما هم متصل هستند، ما خلایی نگذاشتیم. یک وقت پیامبری رحلت می کند، بله اوصیای او، علمای او و جانشینان او همان حرف ها را دارند: ﴿لَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ﴾، یک؛ ﴿ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرًا﴾، «أی وتراً»، «أی متواتراً»، این دوز پس هیچ زمانی خالی نبود. پس براهین نقلی که ندارید، عقلی هم که دست شما خالی است: ﴿إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ مَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدَىٰ * أَمْ لِيْلِئْسَانَ مَا تَمْتَنِي﴾؛ مگر با آرزو کار پیش می رود؟ با آرزو، با تمنی، با هوس که کار پیش نمی رود. ﴿لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ﴾، [35] کار با آرزوها و اینها پیش نمی رود. قسمت ۹/نجم/تسنیم

نقش دعا

یک بیان نورانی در این پایان هفتاد و پنج است که این جمله خیلی دعای بلندی است: «يَا مَنْ يَجْعَلُ الشِّفَاءَ فِيمَا يَشَاءُ مِنَ الْأَشْيَاءِ»؛ [10] تسبیح می کنیم تقدیس می کنیم خدایی را که در هر چه بخواهد شفا قرار می دهد خدا مثل طیب نیست که اگر بیماری را بخواهد شفا بدهد دستش بسته باشد فقط باید از داروی خاص بیمار را شفا بدهد. دارو وقتی داروست که او بخواهد، نه اینکه هر چه را او بخواهد باید تابع دارو باشد؛ «يَا مَنْ يَجْعَلُ الشِّفَاءَ فِيمَا يَشَاءُ مِنَ الْأَشْيَاءِ» هر چه را در هر چه بخواهد شفاء قرار بدهد می تواند اینکه با یک حمدی که یک زاهد وارسته ای بخواهد اثر دارد یک حبه خرمایی که ﴿نَزَّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ﴾ [11] بخواند اثر می کند. شفای الهی مثل طیب نیست طیب اگر بخواهد بیماری را شفا بدهد راه مخصوص دستش بسته است، باید از داروی خاصی شفا بدهد؛ اما خدا این چنین نیست. انبیای الهی که کار خدا را دارند انجام می دهند به اذن الهی هم همین طور است یک چیزی را بخواهند گویا بکنند گویا می کنند.

غرض این است که انسان از آن جهت که انسان است هیچ مشترکی با هیچ چیزی ندارد اوست که می تواند خلیفه الله باشد لذا ذات اقدس الهی در بین همه موجودات، فقط ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ را مطرح کرد. قسمت ۳/انسان/تسنیم

نقش امید

یک بیان نورانی از حضرت امیر است که «إِيَّاكَ وَ الْإِتِّكَالَ عَلَى الْمَنَى فَإِنَّهَا بَضَائِعُ النَّوْكَى» [36] منتها رجا نیست، سرمایه آنها اُمْنیه است. رجا و امید یک چیز خوبی است، برای اینکه زمینه کار را انسان فراهم کرده است. کسی که کشاورزی کرده مزرعه را آبیاری کرده؛ منتها امید باران دارد، این می شود رجا؛ اما کسی که کشتی نکرده، منتظر باشد که درو کند، این می شود اُمْنیه؛ فرمود: ﴿لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ﴾، رجا یک چیز خوبی است، چون مقدمات را فراهم کرده؛ اما وقتی با دست خالی چیزی را بخواهد، می شود آرزوی بی خود: ﴿لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَ لَا أَمَانِي﴾ دیگران. اینجا هم فرمود: ﴿أَمْ لِيْلِئْسَانَ مَا تَمْتَنِي﴾، در حالی که ﴿قَلِيلٌ الْآخِرَةُ وَ الْأُولَىٰ﴾؛ دنیا و آخرت به دست خداست؛ او

آفریده، او اداره می‌کند، او تأمین کرده روزی را. فرمود تمام این مار و عقرب عائله من هستند؛ منتها حرکتی و تلاش و کوششی باید باشد، مُفت خوری در عالم ممنوع است، فرمود این‌طور نیست.

شما می‌بینید در مسئله استجاب دعا دعای چند گروه مستجاب نیست، دعای آدم مُفت‌خور است، کسی که هیچ کاری نکند بگوید: «اللهم ارزقنا». این را در روایات ادعیه ملاحظه فرمودید که دعای آدمی که اهل کار نیست مستجاب نیست. [37] فرمود: شما هم دستی تکان بدهید؛ در جریان حضرت مریم (سلام الله علیها) می‌بینید همه کارها را ذات اقدس از راه غیب انجام می‌دهد و او را از راه غیب مادر می‌کند، او از راه غیب، بار او را به زمین می‌نهد، ﴿إِلَى جِذْعِ النَّخْلَةِ﴾، [38] این نخل خشک را سوسبز می‌کند، پُر خرما می‌کند، خوشه‌ها و شاخه‌های اینها را خرمادار می‌کند، بعد به مریم می‌گوید تو هم دستی تکان بده که این خرماها بریزد: ﴿وَهُزِّي إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ﴾؛ [39] می‌تواند ذات اقدس الهی این خوشه را یک مقدار خم بکند؛ اما این عالم بنا بر این نیست که همه از راه غیب حلّ بشود، فرمود: ﴿وَهُزِّي إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطُ عَلَيْكَ رَطْبًا حَنِيئًا﴾؛ این دستوری است به مریم داده شده است؛ یعنی تمام کارها شده، یک مقدار خوشه خم بشود که حضرت بچیند، این دیگر محذوری ندارد، فرمود این‌طور نیست عالم که آدم همین‌طور بنشیند، بگوید «اللهم ارزقنا». خدمتی باید به جامعه بشری بکند تا ذات اقدس الهی او را تأمین بکند، فرمود: ﴿لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ﴾؛ با اُمنیه حلّ نمی‌شود؛ اما آن‌جا که با قرینه همراه است، آن تمنّی به معنی رجا است و رجا چیز خوبی است، فرمود: انسان بین خوف و رجا باید به سر ببرد. [40] گاهی اُمنیه محفوف به قرینه است، به معنی رجا هست؛ حتی به ما گفتند: «كُنْ لِمَا لَا تَرْجُو أَرْجَى مِنْكَ لِمَا تَرْجُو»؛ [41] این از بیانات نورانی ائمه (علیهم السلام) است. فرمود شما باید با امید زندگی کنید. یک وقت است کشاورزی مقداری خاص امیدوار است؛ ولی هیچ انتظاری که باران فراوانی بیاید، این یک خوشه چند برابر میوه بدهد ثمر بدهد، این انتظار را نداشت؛ گاهی ممکن است انسان آنچه را انتظار ندارد نصیب او بشود، این حدیث شریف که «كُنْ لِمَا لَا تَرْجُو أَرْجَى مِنْكَ لِمَا تَرْجُو» به سه قسمت قرآنی برهان اقامه کرد و استدلال کرد، فرمود که شما ببینید ملکه سبأ به امید این رفت که گفتگوی سیاسی بکند؛ ولی توحید نصیب او شد، ﴿أَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾. وجود مبارک موسای کلیم به امید «قَبَس» آمده است، به امید اینکه ناری ببرد و بچه‌های خود را گرم بکند، نور نصیب او شده است؛ او به امید نور که نرفته است. «موسی اینجا به امید قبسی می‌آید». [42] فرمود: ﴿لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ﴾؛ [43] «اصطلان»؛ [44] یعنی گرم شدن. فرمود من می‌روم، آن‌جا قدری آتش می‌آورم تا شما گرم بشوید. این به امید نار رفت، ولی نور نصیب او شده است. سحره فرعون به امید جایزه رفتند با موسای کلیم مبارزه کنند؛ اما توحید نصیب آنها شده است. این سه نمونه را ائمه (علیهم السلام) در روایات ذکر کردند، فرمودند: «كُنْ لِمَا لَا تَرْجُو أَرْجَى مِنْكَ لِمَا تَرْجُو»؛ اما در حوزه رجا است، در حوزه امید است. امید یعنی انسانی که کار خود را انجام داده، آنچه در دست او بود کوتاهی نکرده، بقیه دیگر مقدر او نیست، قضا و قدر عالم، حوادث در اختیار ما که نیست، ما همان مقداری که موظف هستیم باید انجام بدهیم. این را می‌گویند رجا. اگر این مقدار را کسی انجام ندهد، می‌شود «اُمنیه» که فرمود: ﴿لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ﴾. فرمود: ﴿أَمْ لِلْإِنْسَانِ مَا تَمَنَّى * فَلِلَّهِ الْآخِرَةُ وَالْأُولَى﴾. بعد می‌فرماید که کاری از فرشته‌ها ساخته نیست، آنها نمی‌توانند شفاعت بکنند، مگر اینکه ذات اقدس الهی اجازه بدهد و هرگز ذات اقدس الهی به اینها اجازه معبودشدن نمی‌دهد. قسمت ۹/نجم/تسنیم

دشمنان انسان

أَعْدَى عَدُوِّكَ نَفْسَكَ الَّتِي بَيْنَ جَنَبَيْكَ» [12] استکبار و صهیونیسم آنها دشمن بیرونی هستند، آب و خاک و نفت و گاز می‌خواهند، این هوس دین می‌خواهد. تا دین را نگیرد، رها نمی‌کند، همین! لذا فرمود: «أَعْدَى عَدُوِّكَ نَفْسَكَ الَّتِي بَيْنَ جَنَبَيْكَ». این نفس اماره این‌طور است و آن عقل باید این نفس اماره را عقال کند. این ابزار را بی‌جا مصرف نکند. نماز این قدرت را دارد. اینکه «إِنَّ الْمُصَلِّيَ يَتَّجَى رَبَّهُ»؛ [13] که مرحوم صدوق (رضوان الله علیه) در من لا يحضر نقل کرد که این مناجات پروردگار است نماز، که «الصَّلَاةُ عَمُودُ الدِّينِ» [14] هست، «الصَّلَاةُ مِعْرَاجُ الْمُؤْمِنِ» [15] نقل شده؛ اما اینکه ایشان در من لا يحضر نقل کرد: «إِنَّ الْمُصَلِّيَ يَتَّجَى رَبَّهُ»، سخن از منادات نیست، سخن از مناجات است. منادات این است که انسان احساس بُعد می‌کند، می‌گوید «یا الله!» «یا رب!» اما در فُرب دیگر

جا برای ندا نیست، انسان که نزدیک شد که نمی‌گوید «یا!» می‌گوید «خدا!» نجواست نه ندا. مناجات است، نه منادات، «إِنَّ الْمُصَلِّيَ يَتَجَمَّعُ رَبَّهُ»، پس اگر کسی اهل صلوات بود واقعاً، از این آسیب مصون است و اگر نبود، بعد توبه کرد و اهل صلوات شد، این آسیب را برطرف می‌کند. این «خُلِقَ» ای است که کار ابلیس است که گفت: «فَلْيَغِيْرَنَّ خَلْقَ اللّٰهِ»، و گرنه انسان طبعاً با فطرت الهی خلق شده است، طبق آن چهار شاهدهی که نقل شده است. قسمت ۴/ معارج/ تسنیم

انسان بالطبع خیر است. هلوغاً هم که متولد نمی‌شود. تربیت بد او را هلوغ می‌کند. نماز که تربیت خوب است او را اصلاح می‌کند، و گرنه انسان «بالفطره»: «وَوَفَّيْنِي وَا مَا سَوَّاهَا * قَالَهُمَا فُجُوْرَاهَا»: [16] ببینید این کودک اصلاً بلد نیست دروغ بگوید. دروغ گفتن را بعد یاد می‌گیرد. اگر می‌خندد، واقعاً دستگاهش تأمین شده است. اگر گریه می‌کند، معلوم می‌شود که خوابش کم است، غذایش کم است، شیرش کم است یا جایش تر شده، هیچ ممکن نیست کودک بی‌جا بخندد یا بی‌جا گریه کند. دروغ را بعد یاد می‌گیرد، این «خلق صادقاً». این با فطرت حق و با فطرت صدق، با فطرت عدل خلق شده است. بعدها دروغ یاد می‌گیرد. بعدها هلوغ می‌شود. بعدها با صلوات می‌تواند آن هلع خود را اصلاح کند. قسمت ۴/ معارج/ تسنیم

نقش شیطان

این بخش از سوره مبارکه «مجادله» یک تحلیل روانشناسی است که انسان از کجا وارد حزب شیطان می‌شود، چطور می‌شود که به یاد همه چیز هست به یاد خودش نیست و چطور می‌شود که رهبری رهبران الهی را رها می‌کند و رهبری شیطان را می‌پذیرد. وقتی رهبری شیطان را پذیرفت خسارت ابد دامنگیرش می‌شود. سرش این است که این «إِنَّ الدِّينَ» دلیل آن خسارت است، زیرا کسی که فقط به فکر خودش است به فکر دین نیست در برابر دین می‌ایستد، خودش را فراموش کرده. وقتی خودش را فراموش کرده کاری که به نفع خود اوست انجام نمی‌دهد دین. کار خیر، حرف صحیح، عمل صالح به نفع انسان است «مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ» [17] خیرش به شما برمی‌گردد. در اواخر سوره مبارکه «بقره» آن‌جا مسئله فقهی هست، یک سلسله موعظه است، یک سلسله مسائل اخلاقی؛ بارها ملاحظه کردید که موعظه آن علم متفن صحیح نیست، آن علم دقیق عمیق آن اخلاق است اخلاق غیر از موعظه است. اخلاق این است که آدم نفس را بشناسد «النفس ما هی» مجرد است یا مادی، قوای او را بشناسد مجردند یا مادی، کیفیت ارتباط قوا با نفس را بشناسد. اینکه وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود شما از جهاد اصغر در آمدید به فکر جهاد اکبر باشید [18] برای همین است. فقه ما یک نور است و علم! فقه، جهاد اصغر را تأمین می‌کند که با دشمن چطور بجنگید، اخلاق، جهاد اکبر را فرماندهی می‌کند چگونه ابد را تأمین کنید؟ اگر یک سال و دو سال یا یک میلیارد سال و دو میلیارد سال بود که قابل گذشت بود ما هستیم که هستیم خب این بدون اخلاق که نمی‌شود. اخلاق بدون معرفت نفس اصلاً شدنی نیست موضوع آن نفس است و قوای نفس است و جهاد کبیر و جهاد اکبر. معمولاً این جهاد چون بیشتر ما با او هستیم این را می‌گویند جهاد اکبر و گرنه این جهاد کبیر است نه جهاد اکبر، این اکبر نسبی است نه اکبر نفسی، جهاد اکبر آنکه بین عقل و قلب باشد به اصطلاح بین عقل و عشق باشد. هر دو آدم‌های خوبی‌اند هم عقل خیلی خوب است هم قلب خوب است؛ منتها عقل می‌گوید من می‌خواهم بفهمم دیدن سخت است، قلب می‌گوید فهمیدن مشکل را حل نمی‌کند دیدن، مشکل را حل می‌کند. تو برهان اقامه می‌کنی خدا هست جهنم هست بهشت هست اینها فهم است، اینها کار حکیم و متکلم است؛ اما «خود هنر دان دیدن آتش عیان» اگر هنر داری آتش را ببین، جهنم که الآن موجود است شعله هم که دارد. قسمت ۲۰/ مجادله/ تسنیم

حرف قلب به عقل این است که تو می‌گویی بهشت هست جهنم هست باید کار خوب کرد اینها که هنر نیست. هنر این است که الآن این شعله دارد این شعله را ببین!

خود هنر دان دیدن آتش عیان *** نی گپ دلّ علی النار الدخان [21]

تو یک دود می‌بینی، می‌گویی پس آتشی هست، کار حکیم و متکلم همین است؛ اما کار حارثه که مرحوم کلینی (رضوان الله تعالی علیه) در جلد دو اصول کافی نقل کرد که حارثه در صبح مدینه در مسجد خدمت حضرت رسید و خیلی زردچهره بود. حضرت فرمود: «كَيْفَ أَنْتَ يَا حَارِثَةُ» فرمود: «يَا رَسُولَ اللَّهِ مُؤْمِنٌ حَقًّا» فرمود: «لِكُلِّ شَيْءٍ حَقِيقَةٌ فَمَا حَقِيقَةُ قَوْلِكَ» شما که می‌گفتی من با یقین صبح کردم ادعای سنگینی کردی. عرض کرد: «كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى عَرْشِ رَبِّي - [و] قَدْ وُضِعَ لِلْحِسَابِ وَ كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى أَهْلِ الْجَنَّةِ يَتَزَاوَرُونَ فِي الْجَنَّةِ وَ كَأَنِّي أَسْمَعُ عَوَاءَ أَهْلِ النَّارِ فِي النَّارِ» [22] بهشت و اهلش را گویی می‌بینم، جهنم و اهلش را می‌بینم. این در همان خطبه حضرت امیر که در «صف لی المتقین» در نهج البلاغه آمده که آن خطبه تقریباً بیست صفحه است؛ ولی سید رضی در حدود شش، هفت صفحه نقل کرده بقیه را متفرق کرده که در آنجا آن مستمع «فَصَعِقَ هَمَّامٌ صَعَقَةً كَانَتْ نَفْسُهُ فِيهَا»؛ همان‌جا صیحه زد و مُرد حضرت فرمود مردان الهی این‌طورند «فَهُمْ وَ الْجَنَّةُ كَمَنْ قَدَرَا هَا فَهُمْ فِيهَا مَنَعَمُونَ وَ هُمْ وَ النَّارُ كَمَنْ قَدَرَا هَا» [23] نه دلیل می‌آورند که بهشت است، بلکه می‌بینند. این جنگ بین عقل و قلب است که در حقیقت آن جهاد اکبر است. آن چون در دسترس نیست این جهاد نفس را که انسان می‌خواهد عادل بشود، می‌خواهد اهل بهشت بشود، حالا یا «خوفاً من النار» است یا «شوقاً الی الجنة» است عالم بشود پرهیزکار بشود این جهاد وسطی است. غرض این است که اخلاق به آن برمی‌گردد. قرآن کریم این هنر علمی را دارد که تحلیل کند که اگر کسی شبانه‌روز به فکر این بود که مشکل دیگری را حل کند «لله تعالی» او در حقیقت دارد مشکل خودش را حل می‌کند. این آیه‌ای که در بخش‌های پایانی سوره مبارکه «بقره» است این است که «مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ» [24] آن‌گاه ثوابی برایشان ذکر کرد بهشت برایشان ذکر کرد پاداشی ذکر کرد. از این کار، فقیه و جوب یا استحباب می‌فهمد، حق با اوست. آن کسی که موعظه‌ای فکر می‌کند می‌بیند که ثواب قیامت است آن هم حق با اوست؛ اما آنکه در فن اخلاق کار می‌کند، می‌گوید اگر کسی کار خیر کرد آیه قبل از اینکه بگوید ثواب دارد او بهشت می‌رود فرمود: «تَثْبِيْتًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ»؛ [25] یعنی اگر کسی کار خیری کرد مثل آن است که این درخت بتواند حرکت کند کنار نهر برود یک سطل آب از نهر بگیرد به ریشه خودش بدهد، این درخت دارد موقعیت خودش را تثبیت می‌کند. مگر نباید ما ثابت قدم باشیم در حوادث نلغزیم. چطوری ثابت‌قدیم بشویم؟ وضو که می‌گیریم در هنگام مسح پا به ما گفتند مستحب است این دعا را بخوانیم: «اللَّهُمَّ ثَبِّتْنِي عَلَى الصِّرَاطِ يَوْمَ تَزُلُّ فِيهِ الْأَقْدَامُ» [26] هر عضوی را که در وضو می‌شویم یا مسح می‌کشیم یک ذکر و دعایی دارد، مسح پاها این دعا را دارد: «ثَبِّتْنِي عَلَى الصِّرَاطِ يَوْمَ تَزُلُّ فِيهِ الْأَقْدَامُ» آن روزهایی که پا می‌لغزد ما برای اینکه نلغزیم راهی داریم یا نداریم؟ این اعمال دینی، این اعتقادات دینی، ما را ثابت‌قدم می‌کند دیگر نمی‌لغزیم، وقتی نلغزیدیم در قیامت هم نمی‌لغزیم. این «تَثْبِيْتًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ» خیلی پیام دارد، این غیر از این است که ثواب دارد، غیر از این است که به ما بهشت می‌دهند نه، ما مثل یک درخت متحرک هستیم. مشکل درخت این است که قدرت حرکت ندارد ما مثل یک درخت متحرک هستیم که اگر بتوانیم کار خیر انجام بدهیم موقعیت خود را، ریشه خود را تثبیت می‌کنیم، همین! «و ثَبِّتْنِي» همین است، آن وقت دیگر آدم نمی‌لغزد هر روز یک طرف برود هر روز یک جا برود این چنین نیست، آن وقت «أَلَا يَذْكُرُ اللَّهُ تَطْمِئِنُّ الْقُلُوبُ» [27] هم همین است. قسمت ۲۰ / مجادله / تسنیم

نتیجه گیری

در نگرشی که در ابعاد برون نگر انسان وجود دارد دو عنصر هدف‌داری و گزینش راه وصول به هدف از ارکان اصلی به شمار می‌رود که در دیدگاه مدیریت راهبردی به اتخاذ هدف و سیاست تعبیر می‌گردد .

این اهداف چنانکه در متن آورده شد به مفاهیمی چون قرب الهی ، لقاء الله ، عبادت و حب الهی صورت می‌پذیرد که دارای مراتب طولی تعریف شده‌ای می‌باشند .

و راه و سبیل رسیدن به این اهداف نیز تحت عنوان صراط مستقیم شناخته می شود که بعنوان نزدیکترین راه و کوتاهترین راه تعیین گردیده که مراتب طولی آن در سیاستهای کلی ، سیاستهای عملیاتی و... ضرورت انسان به طرف یک ابدیت متعالی را موجب می گردد .